

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه نمل (جله اول)

جله خانوادگی - اسناد اخوت ۱۴۰۲/۰۲/۰۶

برای سلامتی خود و رفع گرفتاری‌ها، نزول رحمت و برکت صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه ان‌شاءالله همه با صلوات محشور شویم و روح صلوات بر زندگی ما جاری شود، صلواتی ختم بفرمایید.

می‌دانید که شب‌هایی که به میلاد آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نزدیک می‌شویم شب‌های صلوات است. برای اینکه ان‌شاءالله این شب‌ها را بفهمیم و تحولی در ما ایجاد شود صلواتی ختم بفرمایید.

بهترین عطیه و هدیه‌ای که می‌توانیم فردا شب از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بگیریم خود وجود نازنین‌شان است که در زندگی ما جلوه کنند. اگر انسان با امام همراه و قرین باشد هر روز و شب او، شب قدر خواهد بود. ان‌شاءالله این اتفاق برای ما بیافتد به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

بحث جلسات ما سه سوره مبارکه طواسین است. سوره مبارکه شعراء را خواندیم. در این سوره انبیایی ذکر شده است که در روایت آمده که هر کس این سوره را بخواند با انبیای این سوره محشور می‌شود. ان‌شاءالله که با انبیای این سوره که در رأس آنها رسول گرامی (صل الله علیه و آله) است محشور شویم، صلواتی ختم بفرمایید.

سوره مبارکه نمل دومین سوره است و در این سوره نیز وجود مقدس پیامبر (صل الله علیه و آله) و هم برخی از پیامبران (علیهم السلام) دیگر، که عمدتاً داستان حضرت سلیمان نبی (علیه السلام) در سوره مبارکه نمل ذکر شده است البته در جاهای دیگر هم داستان حضرت سلیمان (علیه السلام) ذکر شده است مانند سوره ص اما سوره نمل مباحثی در حوزه حکومت و حکمرانی و عظمت و مجد حکومت حضرت سلیمان (علیه السلام) مطرح شده است. به همین دلیل هم در روایات و هم در مضامین سوره نیز مثل این است که گوشه‌هایی از حکومت جهانی حضرت

مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نشان می‌دهد. یعنی اگر کسی بخواهد نمونه‌ای از حکومت حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) را مطالعه کند خوب است که نگاهی به سوره مبارکه نمل بیاندازد.

سوره مبارکه نمل یک پیوند عمیقی با حضرت بقیه الله(عجل الله تعالی فرجه الشریف) دارد. برخی از آیات آن که بیشتر آیات انتهایی است در روایت آمده است که در آخر زمان و در زمان ظهور یا در زمان حضرت بقیه الله(عجل الله تعالی فرجه الشریف) اتفاق می‌افتد. ظاهراً این سوره بیشتر از باقی سوره‌ها با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نسبت دارد. اینکه خداوند توفیق داده است شروع این سوره در چنین شبی باشد که مصادف با میلاد حضرت است را به فال نیک می‌گیریم و از خداوند می‌خواهیم که همانطور که سوره‌ها را این طور انتخاب می‌کند، در زندگی نیز همین گونه باشیم و از خیلی کارها عقب نباشیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

این سوره به جای اینکه مانند سوره‌های دیگر بگوید «طسم»، گفته شده است «طس» و دلیل آن را هم نمی‌دانیم. این آیاتی که شما می‌بینید، آیات قرآن و آیات کتاب مبین نیز هست. بنابراین در سوره نمل دو رویکرد آیات را می‌بینیم؛ رویکرد اول آیات قرآن و دیگری آیات کتاب مبین است. اینکه در ذهن ما یک آیات قرآن و یک آیات کتاب مبین داشته باشیم و یک قرآن داشته باشیم، این خود مهم است. اگر اینطور باشد دو کتاب داریم، کتاب مبین و قرآن. در واقع انسان بیشتر خوشحال می‌شود، هر وقت قرآن را می‌خواند یک مرتبه می‌تواند به اعتبار قرآن بودن، آیات را بفهمد و یک مرتبه به اعتبار کتاب مبین بودن، آیات را بفهمد. حالا من نمی‌خواهم بگویم هر کدام از این‌ها به چه معنایی است اما برای اینکه در ذهن داشته باشید، هرگاه قرآن می‌آید، بحث قرائت و بالا رفتن انسان مهم می‌شود و وقتی کتاب مبین می‌آید، بحث حجت دار بودن و ثبت و غایت بیان قانون مهم است. بنابراین هرگاه آیات قرآن مطرح می‌شود انسان را این آیات باید بالا ببرد. انسان آنها را بخواند و بالا برود. وقتی کتاب مبین مطرح می‌شود باید قابل استناد باشد و حکم است. مثل کاری که حضرت سلیمان(علیه السلام) با بلقیس کرد. نامه‌ای برای

او نوشت. بلقیس نامه را به اعتبار کتاب خواند و یک کارهایی انجام داد. شور و مشورت کرد. یک عناوین خاص و تعاریف خاصی را انتخاب کرد و براساس آن نزد حضرت سلیمان (علیه السلام) آمد. این می شود کتاب مبین. وقتی خود، آیات را تلاوت کرد و خواند و بالا رفت، این می شود اعتبار قرآن بودن. قرآن بودن انسان را مسلمان می کند و کتاب مبین بودن وجه اعمال انسان را مشخص می کند، «چرا این کار را کردی، چرا آن کار را نکردی؟!...» به هر حال این ها دو اعتبار دارند، و ما در سوره مبارکه نمل یک حثیت قرآن بودن آیات و یک حثیت مبین بودن کتاب را مطالعه می کنیم.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

سپس به چه دلیل مومنین را معرفی می کند؟ به این دلیل که آیات قرآن و کتاب مبین، مومنین را بشارت می دهد و هدایت می کند، یعنی اگر کسی مومن نباشد از هدایت و بشارت آیات قرآن و کتاب نمی تواند بهره مند باشد. بعد مومنین را تعریف می کند. سه خصوصیت را برای مومن ذکر می کند. وقتی خداوند مومن را با سه خصوصیت ذکر می کند. در واقع همه ویژگی های که برای یک انسان کامل هست را در سه خصوصیت بیان می کند. یکی اقامه نماز، دوم ایتاء زکات و سومی یقین به آخرت یا فعال کردن یقین به وسیله آخرت است. یقین به آخرت و فعال کردن یقین دو معنی دارند؛ قین به آخرت یعنی فرد بداند که آخرتی هست و یقین داشته باشد. یقین به وسیله آخرت یعنی انسان یک یقینیاتی دارد که به واسطه ایمان به آخرت این یقینیات را فعال می کند. در قسمت دوم یعنی مجموعه یقینیات انسان فعال شود، در قسمت اول یعنی یقین به آخرت فعال شود. حالا هر کدام که برای شما ساده تر بود را می توانید در نظر بگیرید. هر کس از این سه خصوصیت بهره مند بود، می تواند از هدایت و بشارت آیات قرآن و آیات کتاب مبین بهره ببرد.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴)

خیلی سوره دسته بندی دارد. یعنی همانطور که انسان می خواند دسته بندی ها را مطرح می کند. کسانی که به آخرت ایمان ندارد را به جای اینکه بگوید «لا یوقنون» می فرماید «لا یؤمنون بالآخره» یعنی آخرت نتوانسته است ایمان را در آنها فعال کند، یعنی هر چه قدر هم که در رابطه با قیامت صحبت کنید، باورشان نخواهد شد. اتفاقی که برای آنها می افتد این است که «يَنَالُهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ» یعنی اعمالشان برای آنها زینت داده می شود. یعنی اگر عمل را

انجام دادند توجیه می‌کنند که این کار، کار درستی بوده است و اگر عمل را انجام نداده باشند زینت داده می‌شود تا کار اشتباه را حتما انجام دهند.

زینت دادن دو حالت دارد:

۱. زمانی که فردی کاری را انجام نداده است یک طور زینت می‌دهند که فرد آن کار را انجام بدهد، مثلا می‌گویند اشکالی ندارد، خدا می‌بخشد و مهم نیست، حالا این همه انسان گناه کرده است تو هم یکی از آنها. این زینت قبل از انجام عمل است.

۲. حالت دوم زینت بعد از عمل است. به این صورت است که مثلا فرد یکسری کارهای نادرست انجام داده است، اشکالی ندارد. این همه آدم این کارها را انجام می‌دهند. در هر دو حالت زینت است. کسانی که اینطور هستند «فَهُمْ يَعْمَهُونَ»، در «عَمَهُ» فرد حیران و سرگردان است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ (۵)

این آیه عجبی است. می‌فرماید کسانی که به آخرت ایمان ندارند زینت اعمال دارند و دچار عمه می‌شوند. این‌ها دچار سوء عذاب هستند و در آخرت نیز خاسر هستند. حضرت علامه (ره) از این موضوع استفاده می‌کنند و می‌فرمایند که این‌ها در دنیا سوء عذاب دارند و حالشان بسیار بد است. سوء عذاب یعنی حالشان خیلی بد است. حضرت علامه (ره) می‌فرمایند این سوء عذاب مربوط به دنیا است چون در ادامه آیه خداوند می‌فرماید «وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ» البته بعد علایشان اشاره می‌کنند که مشکلی نیست که سوء عذاب را هم برای دنیا و هم برای آخرت در نظر گرفت و همچنین در آخرت هم از خاسرین هستند. این آیه نشان می‌دهد که بی‌ایمانی در وضعیت اکنون هر کسی هویدا است، ولو اینکه کتمان کند. انسان‌ها ممکن است ظاهرا بتوانند با یک طرفندایی حال بدی‌های خود را بپوشانند ولو اینکه فرعون باشد، ولو اینکه بهترین امکانات دنیا را داشته باشد، حتما دارای سوء عذاب خواهد بود. طبق این آیه کافر نمی‌تواند به هیچ نعمتی دل خوش باشد. نباید با حرف‌های برخی به اشتباه افتاد چون می‌گویند کافران اگر دنیا دست‌شان باشد خوش هستند، پول دارند و هر چه می‌خواهند را می‌خرند و تهیه می‌کنند و اگر بیمار باشند درمان می‌کنند و.. چرا خداوند اینطور گفته است؟! خداوند که آنها را نمی‌زند بلکه می‌فرماید «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ (۵)» به طور مطلق است. یعنی بی‌ایمانی

معادل بدعذابی است. هرکسی می‌خواهد حالش خوب باشد. هیچ راهی جزو ایمان ندارد. پس اگر حال بد و افسردگی و اضطراب داریم و اختلال‌های مختلف داریم، همه از ضعف ایمان است. اگر این ضعف برطرف شود همه این مشکلات برطرف خواهد شد. هرکسی به خداوند ایمان داشته باشد به همان اندازه از سوء عذاب دور است. هرکسی به اندازه ضعف در ایمانش دچار سوء عذاب و بدحالی است. حتی این گزاره به عنوان معرف و شاخص است، هرکسی میزان ایمانش را به واسطه دور بودن از عذاب می‌تواند تشخیص دهد. سوالی که ایجاد می‌شود این است که عذاب یعنی چه؟

بحث سوء و عذاب در سوره کمی باز شده است که فکر می‌کنم کمی جلوتر برویم مشخص می‌شود. در این قسمت تمرکز عذاب روی ایمان به آخرت قرار می‌گیرد و یقین به آخرت نیز در مقابل آن قرار می‌گیرد به این ترتیب هرکسی یقین داشته باشد ایمان قوی‌تری دارد بنابراین یقین به آخرت محور اصلی این سوره می‌شود.

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶)

ای پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرآن از جانب حکیمی دانا به تو تلقین شده است. تلقین شده است یعنی آموخته شده است. این یعنی هرکسی به دنبال آموختن آیات قرآن است باید سراغ پیامبر (صلی الله علیه و آله) برود. به سراغ آیات برود که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تلقین شده است. در واقع قرآن متن تلقین شده به پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. ارتباط دادن قرآن با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این سوره بسیار مهم است.

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بَخِيرٌ أَوْ آتِيكُمْ بِشَهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷)

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸)

يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹)

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِي مُدْبِرٌ وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ (۱۰)

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱)

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲)

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۳)

وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتَهَا اَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ غُلُوًّا فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

این آیات، آیات بسیار عجیبی هستند. هرچند ما به مفاهیم و مضامین آن دست پیدا نمی‌کنیم چون خیلی مختصر و ویژه داستان حضرت موسی (علیه السلام) را بیان کرده است. همان بخشی است که مربوط به ملاقات حضرت موسی (علیه السلام) با خداوند است. امیرالمومنین (علیه السلام) در روایتی می‌فرمایند که به خداوند اتفاقاً در شرایطی که امیدی نیست، امید داشته باشد، و بعد دلالت می‌دهند به همین آیات که بینید حضرت موسی (علیه السلام) وقتی با اهل خود به امید آوردن آتش می‌رفتند و یک مرتبه به نبوت رسید. باز مثال می‌زنند، زمانی که حضرت بلقیس (علیها السلام) دنبال نامه حضرت سلیمان (علیه السلام) رفت. رفت اما بعد مسلمان بازگشت! اگر در ابتدا از او سوال می‌شد که کجا می‌روی؟» می‌گفت می‌روم تا جنگی نباشد و صلح را برقرار کنم. این موارد نشان می‌دهد که این آیات در درون خود اسراری دارند که امیرالمومنین (علیه السلام) برخی را در قالب این روایات به ما بگوید. بگوید که اگر الگوی انسان حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت سلیمان (علیه السلام) باشد، امیدواری او نسبت به خداوند بالا می‌رود، همان چیزی که بعداً با عنوان یقین به آخرت بیان می‌کنند. یعنی قائل می‌شوند که در این عالم اراده‌ای حاکم است که آن اراده او را به سمت هدایت می‌کشاند. همیشه امیدوار است و حتی در مواردی که امیدی به چیزی نیست نیز امیدوار است. اتفاقاً در جاهایی که امید به چیزی نمی‌رود سعی می‌کند امیدش بیشتر شود. مثلاً شما ممکن است جلسه‌ای بروید و مثلاً شخصی تقبل کند که همه افراد آن جلسه را حج بیت الله مشرف کند یا عتبات بروید این به این معنا نیست که انسان خیالاتی باشد، بلکه این به این معنا است که برای انسان در هر مقطعی از زندگی اتفاقاتی بیفتد که ممکن است او را زیر و رو کند. حالا سر این موضوع که انسان ممکن است به یک جلال و شکوهی برسد در آیات ۱۰ و ۱۱ گفته شده است و سر اینکه ممکن است تبعات بسیار بدی نیز برای او اتفاق بیافتد و از یک طرف یک چیزهایی را محاسبه نکرده است. در واقع این آیات سر خوشبختی و بدبختی و یا خوش اقبالی و بد اقبالی را بیان می‌کند. خوش اقبالی این است که «إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱)» اینکه انسان اهل حسن باشد ولو اینکه یک موقع هم از دستش خارج شد و مثلاً یک دادی زد و نفرینی و یا لعنتی کرد و غیبتی کرد بلافاصله آن را با یک حُسن و جلوه زیبایی تبدیل کند. هر کس اهل چنین حال و حسنی باشد، خوشبخت و خوش اقبال است. دنبال آتش می‌رود اما وحی به او می‌شود. همیشه چیزی به او می‌دهند که خلاف

انتظارش است و بالاتر است. سر آن این است که «بدل حسنا بعد سوء» یعنی هر موقع حتی اگر ظلم و بدی کرد آن را به حسن تبدیل کند.

برعکس آن این آیات است:

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۳)

وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

این بندگان خدا حضرت موسی (علیه السلام) به سراغشان آمد بعد گفتند یا موسی ما تو را قبول می کنیم به شرط آن که برای ما معجزه بیاوری. حضرت چند تا معجزه آوردند که البته گفته شده است ۹ معجزه حضرت موسی (علیه السلام) برای بنی اسرائیل داشته که در بین انبیاء الهی بی سابقه بوده است. حضرت معجزه آورد اما این افراد همچنان بد اقبال بودند. تازه این معجزات وبال آنها شد و به حضرت گفتند که تو سحر بلد هستی و این ها معجزه نبود! دلیل این رفتار آنها را نیز آیه ذکر می کند که «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» در یک کلمه می توان گفت وقتی انسان مفسد باشد، از موقعیت ها خوب استفاده نمی کند و به فساد گرفتار می شود. هرچه به دست او می آید را استفاده نمی کند و آن را تباہ می کند. یعنی یک نعمت، یک کار و یا سِمت را که باید از آن خوب استفاده کند، تباہ می کند. مُفسد کسی است که نعمت های خود و دیگران را در معرض نابودی و هلاکت قرار می دهد. خصوصیت این فرد این است که وقت آیه برای او می آید همان آیات موجب انکار او می شود. اگر در آیه «بها» را سببیت بگیریم می شود به سبب همان آیات جهد می کند. «ظُلْمًا وَ عُلوًّا» چون ظلم و علو دارد یعنی به خود ظلم می کند و خود را بزرگ می داند. این فرد به وسیله همان آیات انکار می کند، یعنی خود آیات موجب هلاکت فرد می شود. «اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» می گویند این جمله معترضه یا حالیه است یعنی در حالیکه تمایل به یقین دارند و دلشان می خواهد یقین پیدا کنند اما به دلیل آن ظلم و علوی که دارند اجازه نمی دهد که وقتی آیات را می گیرند یقین پیدا کنند. بنابراین انکار می کنند. «اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» معنی دیگری هم دارد که به نظر بنده این معنی بهتر است یعنی اینها در آیات روشن شک می کنند با وجودی که یقینی است. یعنی وقتی بگویند الان روز است می گویند دلیل بیاورید که الان روز است و قبول نمی کنند. یقینی را که باید یقین کنند، طلب می کنند! نسبت به چیزی که یقینی است. اما آنها یقین را طلب می کنند و استیقان می خواهند.

بحث خوش اقبالی و بد اقبالی که از روایت امیرالمومنین (علیه السلام) استخراج شد، سه حالت دارد:

حالت اول: خوش اقبال یا خوش بخت کسی است که با امید به دنبال چیزی می‌رود اما بسیار بیشتر از آنچه امیدوار است دریافت می‌کند. بالعکس آن می‌شود بد اقبال بد بخت که کسی که با امید به دنبال چیزی می‌رود اما بسیار کمتر از آنچه امیدوار است دریافت می‌کند و بلکه چیزی دریافت می‌کند که اساساً به ضرر او است. مثلاً یک خانه‌ای را معامله می‌کند به این امید که قیمت خانه بالا برود، درحالی‌که قیمت خانه سقوط می‌کند و نه تنها سرمایه او حفظ نمی‌شود بلکه اُفت هم پیدا می‌کند.

حالت دوم: خوش اقبال و خوش بخت قرآن کسی است که ظلم و سوء خود را به سوء تبدیل کند. بدی‌های خود را به خوبی تبدیل کند. یعنی خوبی‌هایی که جلوه داشته باشد. سعی کند از بدحالی به خوشحالی و خوشی برسد یعنی مثلاً وقتی بدحال هستم، اخلاقم بهتر است یا وقتی حوصله ندارم، غذای بهتری درست کنم. تبدیل سوء به حُسن به این معنا است. مثلاً حرفی می‌زنند که من را ناراحت کنند، بیشتر برای آنها دعا کنم. یعنی هر کس در رفتار خود و در اتفاقاتی که بدتر بود، بهتر شود و به دنبال چیزی برود که بهتر می‌شود. این در عالم طبیعی است. لذا مراقب باشیم اگر یک موقع حال مان بد است، جهت به بد اخلاقی نداریم. چینی فردی هر روز یک حال بدی دارد که منجر به بد اخلاقی او می‌شود. اگر اینگونه باشد هیچ‌گاه حال خوبی نخواهد داشت که خوش اخلاق باشد. اتفاقاً هر وقت به حال بدی گرفتار شدم آن را به حال خوب تبدیل می‌کنم. اگر کسی چنین کاری نکند روز به روز حالش بدتر می‌شود. یعنی حال بد، کار بد می‌آورد و کار بد، حال بد می‌آورد. این یک قاعده و چرخه است.

جریان حال بد، کار بد به این ترتیب است که این فرد آیه دریافت می‌کند که باید انکار نکند به دلیل علو؛ به این معنا که همیشه من راست می‌گویم و حق با من است و اگر هم حق با من نباشد، من راست می‌گویم! یعنی یک حالتی دارد که همیشه بالاتر است. در واقع موضع او نسبت به بقیه این طور است که همیشه بالاتر است. و ظلم به معنای این که همیشه نسبت به کارها کم می‌گذارد و بعد متوجه می‌شود که آن را کم گذاشته است. مدل ظلم مثل تاریکی است. ظلم تعدی می‌آورد اما مثل نادانی است. در واقع ظلم نداشتن به همراه تعدی به دیگران است. مثلاً من نمی‌دانستم و این آسیب به شما وارد شد. من حرف شما را متوجه نشدم و این آسیب ایجاد شد. این‌ها حالات ظلم است. حالات علو حق با من است. اگر این دو صفت در کسی باشد و اگر حتی آیه نیز بیاید، معجزه هم بیاید، او

انکار می کند و می گوید این معجزه نیست بلکه سحر است! اگر دلیل نیز بیاورید خواهد گفت این بهانه است! اگر استدلال هم بیاوری، خواهد گفت این بافتنی است!

این فرد به دنبال هر چیزی که می رود یک چیزی را از دست می دهد. حالا توصیه ما این است که اگر زندگی شما در جهتی قرار می گیرد که اتفاقات خوشایندی رخ نمی دهد مثلا در یک روز ماشین خراب شد و قبل آن نیز یخچال از کار افتاد و قبل آن هم از کار بی کار شده اید، از همان جا که خرابی ماشین است، سوء را به حسن تبدیل کنید. برای اینکه ماشین ما خراب شده مثلا رستوران یا پارک می رویم و یا کار دیگری می کنیم. همان موقع که انسان این کار را می کند ورق دنیا بر می گردد..

این آیات خیلی آیات جالبی است. نمی دانم، اگر این آیات را خوب دریافت کنید، واقعا نظیر ندارند. امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید موسی (علیه السلام) به امید دریافت آتش رفت و خداوند را ملاقات کرد. مردم ممکن در نیمه شعبان امسال و امشب در مسجد محل خود کیک و یا شیرینی بخورید و ممکن است نمی دانم ممکن است خود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را ببینند. شما کار خود را بکنید. شما سوء خود را به حُسن تبدیل کنید تا ان شاء الله به واسطه حُسن شما، خداوند برکت بدهد و خیلی جریانات اجرا شود.

این آیه خیلی عجیب است که می فرماید: «وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَكَمْ يُعَقِّبُ يَا مُوسَىٰ لَآ تَخَفْ» این پیام یعنی پیامبری تو ای موسی (علیه السلام) اثبات شد. ادامه آیه می فرماید «إِنِّي لَأَخَافُ لَدَيْ الْمُرْسَلُونَ» و در آیه بعد می فرمایند «إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ» ظاهرا خیلی به هم ربطی هم ندارد، مثل این است جمله جدا می شود اما ربط دارد. «إِنِّي لَأَخَافُ لَدَيْ الْمُرْسَلُونَ» می خواهد بگوید مثل این شهودی که برای تو رخ داد برای چه کس دیگری رخ خواهد داد یا مثل این داستان حضرت موسی (علیه السلام) که خوف حضرت برداشته شد و ایشان مرسل شدند. البته نمی خواهد بگوید «ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ» معادل مرسل شدن است اما شبیه به آن مرسل اتفاق می افتد. کسی که «إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ» یعنی در این حالت تبدیل اتفاق افتاده است. حُسن بعد از سوء در واقع بعد از بدی، کار نیک به جای آورد، این «فَإِنِّي عَفُورٌ رَّحِيمٌ» می شود.

خداوند هیچ گاه برای بندگانش، بد نمی خواهد و اگر هم اتفاق بدی افتاد، حتما چیز خوبی می خواهد به او بدهد. خداوند هیچ گاه برای انسان، بد نمی خواهد.

«انا لله وانا اليه راجعون» مثل این است که خداوند به من صبر دهد که من نیز به خداوند مراجعه کنم و دیر یا زود من نیز می‌روم. نمی‌خواهم بگویم این بنده خدایی که مرد چه خوب شد رفت. می‌گویم چه خوش است آن هنگام که به سوی او می‌رود، ان شاء الله من نیز می‌روم.. امید است که من هم بروم.

در سوره نور حضرت نوح(علیه السلام) به قوم خود فرمود: چرا خدایی را می‌پرستید که تا این اندازه کم وزن و سبک است؟! زور و قدرت ندارد و دست او خالی است. چرا امیدی به آن خدا ندارید؟ چرا برای خدا وقاری قائل نیستید؟ پس ما برای خدا وقار قائل باشیم. به خداوند حتی در لابه‌لای ظلم امید داریم. ببینید انسان ظلم کرده و در تاریکی بوده است که می‌فرماید «بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ» خداوند تبدیل سوء به حسن را به انسان داده است تا ظلم خود را برطرف کند.

انسانی که به این صورت گمان خیر می‌برد، عذاب کمتر و درد کمتری خواهد داشت. در حوزه انسان عذاب از ناحیه خود انسان به او داده خواهد شد. همین الان اگر ما یک خبر بد بدهیم بعد مردم ناراحت می‌شوند و ما می‌گوییم اشتباه کردیم. یعنی این اتفاق در خارج که نیفتاد اما شما ناراحت شدید. یعنی خبر بد شما را بد کرد با اینکه وقوع پیدا نکرده است. ساختار ادراکی انسان است که عذاب را برای او تحمیل می‌کند. بنابراین اگر امید به خدا داشته باشد، به طور طبیعی عذاب از او برداشته می‌شود.

صبر نیز به معنای استمرار و استقامت و دنبال کردن است. آیه ۱۴ «اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ، ظُلْمًا وَعُلُوًّا» این موارد را دارد. من چند مثال برای «اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» می‌گویم و همان را تبدیل می‌کنم به مثال‌هایی برای «ظُلْمًا وَعُلُوًّا».

«خوشحال شدن، بدحال شدن» یا «خوش‌روز‌گاری، بدروز‌گاری» گزاره‌هایی که انسان خوشحال و خوش‌روز‌گار می‌گوید این است: با تایید، می‌گوید بد، بد است. خوب، خوب است. نیاز به استدلال ندارد. کار بد، بد است حالا از هر کس که سر بزند. یعنی دروغ بد است و هر کسی دروغ بگوید مهم نیست. خدا هست و شاهد و ناظر کارهای ما است. همیشه خدا هست و برای ما خیر مقدر کرده است و هیچ‌گاه نیز ما را فراموش نمی‌کند.

بدحال و بدروز‌گار می‌گوید: چه کسی گفته است شاید بعضی بدها، بد نباشد. چه کسی گفته شاید خوبی کنی بد بیاوری؟ دلیل بیاور. احساس می‌کنم خدا گاهی اوقات حواسش به ما نیست و فقط آدم خوب‌ها را نگاه می‌کند.

یک موقع انسان گزاره‌های یقینی که نیاز به استدلال ندارند را بنویسد به نظرم ۲۰ یا ۳۰ گزاره شود و تعدادشان زیاد نیست. ، بعد نسبت خود را با آن گزاره‌ها را ببیند که حاکم است یا نه. اگر حاکم است، خوشحال خواهد بود و اگر دید خوشحال نیست یعنی گزاره‌هایی در بین گزاره‌های او هست که یقینی است اما استیقان نسبت به آنها دارد. یعنی جمله «چه کسی گفته، شاید، احتمال دارد» در گزاره‌های او هست. شاید قبول داشته باشد اما مثل روز برای او روشن نیست. یقین یعنی مثل روز برای من روشن است.

سوال: منظور من این است که خود مطلب به خودی خود یقین ندارد و آنها می‌خواهند برای آن یقین بیاورند <

- بله یعنی استیقان نسبت به آنچه یقین است، طلب یقین می‌کند. به این عنوان که اثبات کنید یا ثابت کنید، مثل کسانی که می‌گویند خدا را ثابت کنید. یقین را ما به حقیقتی که واضح است حساب می‌کنیم و به علم یقین نمی‌گوییم. هیچ وقت این افراد را نمی‌توانید متقاعد کنید، مثل این حرف که «هرکس خدا را برای من ثابت کند من حتما نماز می‌خوانم» اگر شما هزاران بار خدا را ثابت کنید او نماز نخواهد خواند. علت این است که آن فرد نسبت به چیزی که جنس آن از یقین است، طلب یقین می‌کند. کسی که طلب یقین می‌کند مانند کسی است که بیدار است و خود را به خواب می‌زند.

سوال: استیقان را می‌توان یقین‌سازی گرفت؟

- بله. مثل این است که گزاره‌های خلاف را باورسازی می‌کنم و می‌گویم که اینها درست است. اتفاقا تعاریفی که در جامعه توسط عرف مردم یا توسط دشمنان به عنوان باورهای رایج که در قرآن به آن «اغلال» گفته شده است، این موارد در اثر استیقان به وجود می‌آید. یعنی شما در جامعه به تعریف‌هایی که مردم از زندگی دارند دقت کنید از هر ده تعریفی که وجود دارد مثلا ۴ مورد آنها ایراد دارد یعنی به صورت بدیهی گفته می‌شود اما اشکال اساسی دارد. می‌توانیم اینگونه مطرح کنیم که چه چیزهایی برای شما بدیهی است؟ دو حالت دارد؛ یا از جنس خدا است و یا از جنس غیر خدا است که در این صورت استیقان است و حتما عامل حال‌بدی انسان است و اگر از جنس خدا باشد، حتما عامل حال‌خوشی انسان است. شبیه به روان‌کاوی است یعنی کسانی که رشته روانشناسی هستند اگر گزاره‌های یقینی و استیقانی را خوب در بیاورند دقیقا حالت روان‌کاوی دارد. روان‌کاور به عقب باز می‌گردد و نگاه می‌کند که این فرد در زمان‌های قبل چه اتفاقی برای او افتاده است. دقیقا می‌گوید این گزاره‌ای که، زدگی دارد. خیلی از این گزاره‌ها نیز از سوی معلمان دینی و یا قرآن و پدر و مادرها در سیستم فرد وارد شده است و مثل یک ویروس عمل

می‌کند. حتما انسان وقتی به بلوغ رسید باید گزاره‌هایی که بدیهی می‌داند را یک بار چک کند. بعد ببیند که این بدیهات از جنس خدا است یعنی از جنس حقیقت است، مثل این است که بگوییم خدا هست یا اینکه می‌گوییم کار خوب، خوب است. و یا از جنس خداوند نیست که در این صورت قید و شرط دارد که به دلیل ورود یک ناخالصی در گزاره‌ها است. انسان به نسبت داشتن چنین تعاریفی در وجودش حال‌بدی خواهد داشت و خودش نیز نمی‌فهمد. انسان‌هایی که این طور هستند مثلا به مهمانی می‌روند نگاه که می‌کنید، می‌بینید ناراحت هستند. وقتی از او سوال می‌کنید می‌گوید نمی‌دانم اما ناراحت هستم. انسان کمی باید با خود فکر کند که این حال بد و آشوبی که دارد از کجا بر او وارد شده است؟ البته بسیاری این موارد را به جن و سر نسبت می‌دهند که البته خیلی از آنها اینگونه نیست. وقتی بررسی می‌کنید می‌بینید چیزی را از جنس نعمت دیده است که در خودش موجود نبوده است و احساس خلاء کرده است. با خود گفته است «همیشه برای بقیه است پس ما چه می‌شویم؟!»، که این اتفاق معمولا در مقایسه‌ها اتفاق می‌افتد. وقتی که جلو می‌رود به بخل و سپس تبدیل به ترس می‌شود. از این گزاره‌ها است که ترس ایجاد می‌شود، از این گزاره‌ها است که بخل ایجاد می‌شود. در مقابل این جملات می‌توان گفت «ماشاءالله» این روایت است که اگر نعمتی در کسی دیدید بگویید «ماشاءالله / و لا حول و لا قوه الا بالله». این گزاره یقینی است. هر چه خدا بخواهد مُلک بدهد و بگیرد، تازه وقتی من این نعمت را دیدم، خوشحال شدم از نعمتی که در من ماشاءالله گفتن را جاری کرده است! اگر در کسی نعمتی وجود دارد، خداوند حتما نعمتی معادل آن یا بهتر از آن را به من داده است. این به معنا فخر و علو نیست بلکه نعمت او باعث می‌شود من به نعمت درون خود پی ببرم. حالا از فردی که اهل یقین است سوال می‌کنیم چرا فکر می‌کنی و علت خوشحالی تو چیست؟! دارم فکر می‌کنم خداوند به من چه نعمت‌هایی داده است. در واقع اینطور می‌شود که درست است من نعمت آن فرد را ندارم اما در مقابل من این نعمت را دارم. در واقع او می‌بیند خداوند در ازای نداشته‌ها، داشته‌هایی را در او قرار داده است که حد و حساب ندارد. جنس ما برای خداوند است. این‌ها همان خوشحالی است.

امر به معروف و نهی از منکر و جلوگیری از ظلم طبق حکم خداوند به این ترتیب است که نه افراط و نه تفریط. برائت نسبت به ظلم و انسان اهل یقینی که نسبت به ظلم برائت دارد، وقتی ظلم را می‌بیند اینطور با خود حرف می‌زند که خداوند اهل تقوا و معرفت است و سزاوار نیست در زمین کسی اهل ظلم باشد و ظلم کنند و من که نمی‌توانم جلوی ظلم آنها را بگیرم خدایا توفیقی بده که ظلمی که آنها به پا می‌کنند را من به نحوی جبرانی کنم. به

اهل مغفرت و اهل تقوا بودن تو درست است که خدشه وارد نمی‌شود اما من جبران کنم. یعنی من از خدا می‌خواهم حُسنی به من بدهد که این خلأی که این ظلم ایجاد کرده را من پُر کنم. نسبت به ظلم مسکوت نیست بلکه به دنبال پیشرفت در مقابل ظلم نیز هست. یعنی هرچه ظلم می‌بیند به دنبال خیر و حسن بیشتری برای پُر کردن خلأهای آن است چون در درون خود خداوند را تسبیح می‌کند، یعنی خداوند سزاوار نیست که در مقابل و محضر او گناه کرد. مثل این است در یک خانواده یکی از بچه‌ها حرمت والدین را می‌شکند. یک راه آن است که فرزندان دیگر بگویند که نباید اینگونه باشد. اگر از پس او برنیامدند فکر می‌کنند که چه کار کنیم که جبران این ظلم‌های برادر یا خواهر را بکنند. در واقع کمبود آن فرزند را نیز به گردن می‌گیرند. ما نمی‌توانیم جلوی او را بگیریم اما خودمان که می‌توانیم حُسن بیشتر داشته باشیم! این در واقع همان تبدیل است.

سوال: مدل ترس در این حالت چگونه است؟

- ترس از دست دادن است، از دست دادن نعمت و یا موقعیت. مثلاً یکی از مشکلاتی که انسان‌ها دارند و ظلم می‌کنند این است که می‌ترسند امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و بعد آنها را از موقعیتشان بردارند. مثلاً می‌گویند من نمی‌توانم این فساد مالی را اعلام کنم چون در این صورت از کاری کار می‌شوم.

سوال: اگر با کسی مواجه شویم که حال بدی داشته باشد و خود را به خواب زده باشد، با این فرد باید چه کار کرد؟

- به نظرم باید خود آنها اهل حال خوب باشند زیرا به طور طبیعی روی او اثر خواهند گذاشت. ما اگر طیب خوبی برای خود باشیم به طور طبیعی روی انسان‌ها القاء مثبت خواهیم داشت اما نوعاً ما به اینصورت هستیم که خودمان حال خوبی نداریم و از طرفی می‌خواهیم حال دیگران را نیز خوب کنیم! اینطور نمی‌شود. اگر انسان، انسان خوشحال را ببیند، خوشحال می‌شود. خیلی وقت‌ها به آدم‌ها گفته می‌شود ما شما را می‌بینیم حس خوبی داریم. لازم نیست که به آنها دلداری داده شود. شما کاری به دیگران نداشته باشید. یک «خودی» داریم که باید آن را درست کنیم. وقتی یک فردی را می‌بینیم که حال خوبی ندارد نباید درباره او قضاوت کنیم که او گناه کرده است و به همین دلیل حال خوبی ندارد. انسان کار خودش را بکند.

شب ولایت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

شب ولادت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. در روایات بسیار تأکیدات ویژه‌ای آمده است و دعاها و نمازهای خاصی نیز برای آن ذکر شده است. مثل نمازی که خوانده می‌شود و دعای مخصوص دارد. این موارد را همه می‌دانند. آن چیزی که به نظر لازم است در رابطه با نیمه شعبان همه توجه بکنیم چند چیز است:

۱. هر کسی خود را از امام جدا نیند. اولین مشکلی که برای انسان به وجود می‌آید این است که بگوید «من کجا و امام کجا» که البته اینکه «من کجا و امام کجا» سر جای خودش هست اما هرکسی خود را از امام خود جدا نیند، هر چند که خرد و کوچک باشد. این منجر می‌شود که کرامت نفس برای فرد ایجاد شود.
۲. امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، امام حیّ و حاضر ما است. البته این گزاره، گزاره بدیهی است و اطاعت از ایشان واجب است. قطعاً واجب است. اگر کسی به این مطلب اذعان و توجه نداشته باشد و احساس کند امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به این عنوان حاضر نیست، پس نمی‌تواند از ایشان اطاعت داشته باشد و از دایره ولایت خود را خارج می‌کند. گفته شود که امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هست و اطاعت از ایشان نیز واجب است و نحوه رویت حضرت در زمان ما رجوع به امر ولیّ است. بنابراین اگر تبعیت از ولیّ نمی‌کنیم باید ببینیم که هر گونه تبعیت از ولیّ الهی اذعان حضور حضرت در زندگی ما است. حتی شما نماز هم که می‌خوانید و احکام و شکایات را هم که انجام می‌دهید، وضو هم که می‌گیرید باید در ذهن داشته باشیم که حکم آن را از امام حیّ می‌گیریم. منتها امام حیّ ماموریت داده است به مراجع، اما این حکم، حکم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، این منجر به تقویت ارتباط ما با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌شود. ما چیزهایی که منجر به تقویت رابطه ما با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌شود را کم داریم. حضور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را باید در زندگی حس کنیم. این موضوع با احکام رخ می‌دهد.
۳. در زمان‌های قبل دیدن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای افراد بسیار مهم بود. این حالت برای ما بسیار کم‌رنگ شده است. این حالت خیلی خوبی نیست. حس دوری از امام باید روز به روز در ما تازه و تازه‌تر شود. این نکته با نکته ۲ باید با هم باشند. یک بار از شخصی سوال کردم که کجا می‌خواهی بروی و

او گفت کسی که امام ندارد کجا می‌تواند برود. او در پاسخ خود کاملاً جدی بود و البته درست نیز می‌گفت.. بنابراین این حس دوری از امام باید روز به روز در ما تازه و تازه‌تر باشد.

غیبت خیلی بد است. ما باید غیبت را به عنوان عذاب تلقی کنیم و باید سعی کنیم از آن خارج شویم. هم خودمان و هم اهل‌مان و هم جامعه باید از آن خارج شود اما باید این سه شرط را داشته باشد. یعنی حتی فرد وقتی می‌خواهد بخوابد با این امید که شاید امشب نشانی گرفتیم و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را رویت کردم، بخوابد. این فکرها و ایده‌ها در ما تضعیف شده است و این موارد خوب نیست. من شبی نیست که سر روی زمین بگذارم بدون این احساس که یا مرگم برسد و یا نشانس از امام به ما برسد. خواب آن را هم نمی‌خواهم، من خود امام را می‌خواهم. حیّ امام مهم است. داستان سلمان نیز اینگونه بود. در چنین دوره‌ای زندگی می‌کرده و احساس می‌کند ولیّ در زندگی او نیست. تصمیم به مسافرت می‌گیرد، همه جا می‌رود تا پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پیدا می‌کند. اگر کسی بگوید که یعنی شما می‌گویید خانه و زندگی را رها کنیم و به دنبال امام بگردیم، می‌گوییم که به دلت می‌اندازند برو. برای رفتن جا دارد. نمی‌شود انسان بی‌خیال باشد که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که یک حقیقت زنده هستند مانند امام حسین (علیه السلام) در صحرای کربلا. موجودیت دارند و حتی برخی قائل هستند که خانواده و یا قوم و عشیره دارند. ما جوری در رابطه با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) حرف می‌زنیم که انگار در جایی بیرون از کره ما و دور از دست‌ها هستند! این فکر دوری از امام بود که برخی از علما را به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رساند. مثل آیت الله میرجهانی که با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مراوده داشتند.

نکته آخر

هر کس با توجه به نکاتی که گفته شد هر جایی که هست و در هر سمتی که قرار دارد (حتی اگر خانه‌دار است) خود را نماینده امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در آنجا بداند و کارهایی که لایق یک نماینده است را انجام دهد. شیخ صدوق کتابی به نام صفات الشیعه دارند که در آن ویژگی‌های نماینده آورده شده است. کتاب جالب مختصری است.

ان شاء الله تا فردا که شب نیمه شعبان است این حس در ما ایجاد شود و ان شاء الله هر کس شامل بند ۳ شد، برای ما نیز پادر میانی کند.

ما جزء بدن امام(عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستیم و جدای از حضرت نیستیم. به همین دلیل خداوند ما را به واسطه امام(عجل الله تعالی فرجه الشریف) تکریم کردند که امام(عجل الله تعالی فرجه الشریف) قلب ما است و ما نیز به اعتبار امام(عجل الله تعالی فرجه الشریف) کرامت داریم. شما زبان امام، چشم امام می شوید. می گوید ما اینجا یکسری ایراداتی را مشاهده کرده ایم می شود بگویید چه کار می توان کرد. گوش امام می شود و سعی می کند احکام را بشنود یا زبان امام بشود و به افراد بگوید. انسان اگر بخواهد عاشورایی زندگی کند، باید طوری زندگی کند که هیچ شانی جزء امام نداشته باشد. اصحاب عاشورا هیچ شانی غیر امام حسین (علیه السلام) نداشتند. ما نباید خود را کمتر از اصحاب عاشورا ببینیم که در این صورت یزیدی خواهیم بود. این شأن را باید برای خود تعریف بکنیم البته با عمل و نه بدون عمل. امیدواریم این اتفاق بیافتد و خداوند این توفیق را به ما بدهد و این عید مبارک را که واقعا شب قدر است بر ما مبارک کند.

سوال: تبعیت نکردن از ولی در زمان غیبت می تواند برای فرد در زمان ظهور نیز مشکل ایجاد کند؟

- بله. دلیل آن نیز اینگونه است که حتما حضرت(عجل الله تعالی فرجه الشریف) توسط نواب و علماء با بقیه ارتباط برقرار می کنند. حتما با واسطه است و اصلا ساختار ساختار خوشه ای و با واسطه است. منتها اگر کسی این واسطه را الان نپذیرد بعد هم نخواهد پذیرفت. کما اینکه در زمان رسول الله(صل الله علیه و آله) نیز همین وضعیت بود و در زمان غیبت صغری نیز.

یک نکته ای در رابطه با فردا شب مطرح می کنم که در روایات آمده است، اعمال شیعیان شب نیمه شعبان خدمت آقا عرضه می شود. از الان تا فردا شب فرصت داریم که آن را اصلاح و توبه کنیم و یا اضافه کنیم. فردا نامه ای را به امام تحویل دهیم که غلط های کمتری دارد. سعی کنیم کارهای اشتباه زندگی خود را از ساختار کتاب خود حذف کنیم و جدا کنیم/ به همین دلیل از الان تا فردا شب را تا جایی که می شود به محاسبه و حساب و کتاب پردازیم که ما در این یک سال چه کارهایی کردیم تا ان شاء الله یک برنامه زیبا به آقا بدهیم. ان شاء الله خداوند توفیق دهد ما جزء کسانی باشیم که قلب آقا را خوشحال می کنند. از این مهم تر حضرت بقیه الله اینکه (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بتوانند روی ما برای سربازی و فرمانده بودن حساب باز کنند و به ما حکم بدهند. اگر کسی در دنیا خود را به کمتر از این بفروشد خسران کرده است. ان شاء الله جزء این افراد باشیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

برای سلامتی خودتان و فتح و نصرت جنود دین اسلام **صلواتی** بفرستید.

برای اینکه در ایام شعبان که متعلق به رسول گرامی اسلام است و در این ایام لازم است تا حتما با حضرت بقیه الله (عج الله تعالی فرجه) ارتباط محکمی پیدا کنیم، **صلواتی** ختم بفرمایید.

برای اینکه ان شاء الله خداوند ما را مشمول معنویات بندگان خاص خود، در این سه ماه رجب، شعبان و رمضان کند، **صلواتی** بفرستید.

برای اینکه خداوند ما را مایه سرور حضرت بقیه الله (عج الله تعالی فرجه) کند، **صلوات** ختم بفرمایید.

جلسه پیش راجع به سوره مبارکه نمل صحبت کردیم و مطالبی را خدمتتان عرض کردیم. روایتی را مطرح کردیم که این روایت می تواند برداشت جالبی از این سوره باشد. روایت به زبان عربی قرائت نشد. هر فردی تمایل دارد، می تواند عربی روایت را یادداشت کند و از آن استفاده ببرد.

این روایت از کتاب روضه الواعظین می باشد. قال امیرالمومنین: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو» یعنی نسبت به چیزی که امید نداری، امیدوارتر باش نسبت به چیزی که امید داری.

طبیعتا انسان نسبت به یک سری مسائل امیدوار است. مثلا امید دارد که مدرسه خوبی برای فرزندش پیدا کند. انسان به امید زنده است. یک سری از امورات هم وجود دارد که اصلا در راستای امید انسان نیست. روایت می فرماید که انسان باید نسبت به همان چیزها امید بیشتری داشته باشد. پس جایی برای ناامیدی باقی نمی ماند. چنین انسانی، امیر-المومنین (علیه السلام) می شود.

دلیل این موضوع را به سه دسته از آیات دلالت می دهند. پس ما یک مدل تدبیر علوی داریم که ایشان روش تدبیر را به ما یاد می دهند. «فَإِنَّ مُوسَىٰ بْنَ عِمْرَانَ (علیه السلام) خَرَجَ يَتَبَسَّسُ لِأَهْلِهِ نَارًا» وقتی موسی (علیه السلام) خارج شد که آتشی برای اهلش بیاورد «فَكَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَرَجَعَ نَبِيًّا» پس خداوند با او صحبت نمود و دفعتا ایشان پیامبر شد در حالیکه هیچ امیدی نداشت. «و خَرَجَتْ مَلِكَةٌ سَبَّأٌ فَأَسْلَمَتْ مَعَ سُلَيْمَانَ (علیه السلام)» ملکه سبا هم پس از خواندن نامه

حضرت سلیمان (علیه السلام)، به نیت مذاکره خارج شد، اما مسلمان بازگشت. وقتی یک نفر اسلام بیاورد با زمانی که پادشاه یک سرزمین اسلام بیاورد، متفاوت است. این موجب می شود تمام مردم آن سرزمین، مسلمان شوند. «و خَرَجَ سَحْرَهُ فِرْعَوْنَ يَطْلُبُونَ الْعِزَّةَ لِفِرْعَوْنَ فَرَجَعُوا مُؤْمِنِينَ» ساحران هم رفتند به این امید که عزت فرعون را بدست بیاورند و برای او تبلیغ کنند اما بازگشتند در حالیکه مومن بودند. چه اتفاقی در تمام موارد بالا مشترک بود؟ هیچ - کدام به اتفاقی که برایشان حادث شد امیدی نداشتند. پس «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو».

ما از این روایت برای مطالعه‌ی سوره‌ی نمل استفاده کردیم. پیام سوره نمل این است که دنیا آنقدر که ما احساس می کنیم، بی برنامه نیست. آنقدر که ما فکر می کنیم، محل عذاب، سختی و سرگردانی نیست. اما برای رهایی از این سختی و عذاب‌های ظاهری دنیوی شرطی وجود دارد و آن ایمان است. اگر هر فردی این ایمان را داشته باشد به دستگاه تسویه‌ای وصل می شود که تمام بدی‌ها را به خوبی تبدیل می کند. به چنین فردی، انسان خوشحال گفته می - شود (خوشحال قرآن با خوشحال ما فرق می کند!). این سوره برای برطرف کردن حزن‌های کهنه و مزمن بسیار موثر است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

فردی که مومن است، سه خصوصیت دارد. این سه خصوصیت شامل اقامه نماز، ایتای زکات و یقین به آخرت می - باشد. یعنی مبنای یقینی و بدیهی او، امور اخروی است. به مسائل مربوط به آخرت یقین دارد. یقین یعنی از شما می - پرسند که آیا یقین داری از این سفر که می روی، به سلامت باز خواهی گشت؟ این موضوع یقین بردار نیست. هر اتفاقی ممکن است بیافتد اما اگر بر اساس احکام الهی رفتار کرده باشیم، می توانیم یقین داشته باشیم که این سفر مورد تایید خداست. مثلاً یک نفر هنگام ازدواج نمی تواند در مورد خوب بودن فرد مقابل اطمینان داشته باشد اما اگر طبق حکم خدا تحقیق و مشورت کند، این اتکا به حکم خدا یقین بردار است. لذا این افراد «بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» هستند یعنی محل یقین شان آخرتی است.

به همین خاطر است که بعضی افراد باید نتیجه‌ی کاری را ۱۰۰ درصد متوجه شوند تا آن را انجام بدهند. مثلا برای یک سفر باید تمام جوانب را بسنجند. این افراد می‌خواهند یقین‌شان را صرف امور دنیا کنند و این خصلت در مقابل سه صفت مذکور قرار می‌گیرد. (اقامه نماز، ایتای زکات و یقین به آخرت)

إِنَّ الدِّينَ لَأَوْ مُنُونٍ بِالْآخِرَةِ... (۴)

گروهی از مردم، «لایومنون بالاخره» هستند. یعنی وقتی به آن‌ها می‌گوییم پولی به یک نفر قرض بده، می‌گوید که اگر گرفتار شوم چه می‌شود. می‌گوییم خداوند ۷۰ برابر آن را به تو می‌دهد، اما او اطمینان نمی‌کند. می‌گوییم «و من یتق الله یجعل له مخرجا» یعنی همه آدم‌های دنیا در تمام مشکلاتی که دارند اگر تقوا پیشه کنند، راه بن بست ندارد و حتما یک راه مفری وجود دارد اما او باز هم اطمینان نمی‌کند و می‌گوید: از کجا معلوم!؟

چنین فردی نمی‌تواند به آخرت ایمان پیدا کند. ایمان به آخرت یعنی ایمان به لوازم آخرت، ایمان به قوانین آخرت، ایمان به خدایی که آخرت را خلق کرده، ایمان به دینی که مربوط به آخرت است. آخرت فقط یک جا و محل نیست. آخرت یعنی آخر این دنیا. باطن این دنیا یعنی قوانین و سنت‌های آن. هر کسی مال یتیم را بخورد در همین دنیا سبلی می‌خورد. اگر کسی حق کسی را بخورد حتما در این دنیا لطمه می‌بیند. اگر فرد به این قوانین اطمینان داشته باشد، مسلما این کار را نمی‌کند. گروهی از انسان‌ها فکر می‌کنند که آیه‌ی ۴ سوره‌ی مبارکه‌ی نمل می‌تواند استثنا داشته باشد.

زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴)

این افراد هر کار بدی که می‌خواهند انجام بدهند برایشان تزیین داده می‌شود. مثلا فرد نباید دروغ بگوید اما می‌گوید اشکالی ندارد و مصلحتی است. یعنی همه‌ی زندگی او بر این اساس است. مثلا این افراد می‌گویند از غصه می‌میریم اگر غیبت نکنیم!

طبق آیات قرآن فردی که کار غلطی را انجام بدهد، نمی‌تواند مسیر درستی را طی کند. مثلا در کارش کم بگذارد و جهت جبران صدقه بدهد. نتیجه این است که در نهایت دچار عمه (یعمهون) می‌شود. عمه یعنی سرگردانی، یعنی «چه کنم، چه کنم!» این افراد زمانی که به یک چهار راهی می‌رسند، نمی‌توانند تشخیص بدهند که چه باید کنند. در واقع هر کس در زندگی به نقطه‌ی چه کنم برسد، باید برگردد و ببیند در زندگی به چه قوانینی اعتنا نکرده است. هیچ چیز به اندازه تقوا، کلید دردها نیست. پس انسان باید سعی کند مراقبتش را حتی در مسائل کوچک بیشتر کند.

آیات قران و روایات، آخرت هستند. باید به این‌ها ایمان داشت و در صحنه‌ی زندگی از آنها استفاده نمود. آن وقت به «چه کنم چه کنم» گرفتار نمی‌شویم.

ما باید جز گروه «بالاخره هم یوقنون» بشویم. بعضی از مفسرین به این سادگی که ما موضوع را مطرح کردیم صحبت نکرده‌اند. اما واقعیت این است که یقین به آخرت قابل حصول برای همه مردم است. یقین به آخرت یعنی چه؟ یعنی من می‌دانم اگر اینجا چاه هست و داخل آن بروم، هلاک می‌شوم. اگر دروغ بگویم، سیلی می‌خورم. از کار بد، خوب حاصل نمی‌شود. به همین راحتی! آخرت را باید در دسترس بیاوریم تا ما هم جز موقنین شویم. لازم نیست یقین به آخرت را از یقین به اسماء و صفات الهی کسب کنیم. این را بگذاریم برای مومنین!

خداوند می‌فرماید فقط به آخرت یوقنون هستند. (حصر می‌کند) آخرت یعنی فرمایشات امیرالمومنین (علیه السلام) (رجوع شود به حکمت‌های ایشان). اینکه خداوند اهل بیت (علیهم السلام) را به ما عطا کرده واقعا عجیب است. الحمدلله رب العالمین برای این نعمت.

«یعمهون» ها کسانی هستند که «لایومنون بالاخره» هستند. هر کس هر روز صبح ۱۱ بار سوره توحید را بخواند، خدا او را از شر شیطان مصون می‌کند. باید به «قل هو الله احد» اعتماد کنیم. سوره‌ی توحید آنقدر توان دارد که یک نفر را از صبح تا شب حفظ کند. آنقدر توان دارد که زمین و آسمان را نگه دارد. هر کسی در زندگی اش هر مشکلی پیش آمد، بلافاصله به سوره توحید مراجعه کند، مطمئنا مشککش حل می‌شود.

اگر روایات را مطالعه کنیم، واکنش مان این خواهد بود که اگر بهشت رفتن اینقدر راحت باشد پس چرا مردم آنقدر سخت زندگی می‌کنند؟! دلیلش واضح است زیرا روایات در کتاب است و کتاب در کتابخانه! روایات در دست مردم نیست. ما نیز هرچه می‌خوانیم برای خودمان است. به مسجد و مدرسه نمی‌بریم. باید برویم و این روایات را به مردم منتقل کنیم تا سبک زندگی اهل بیت (علیهم السلام) در زندگی مردم جاری شود.

اگر بخواهیم با انصاف نگاه کنیم، مسلما زمانی که به یاد خدا هستیم، حال بهتری داریم تا زمانی که یاد خدا نیستیم حتی اگر پول داشته باشیم.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخَسُونَ (۵)

در این آیه ذکر هر دو واژه‌ی «اولئک» و «لهم» به این منظور است که حتما و حتما این گونه است. یک بار با جمله اسمیه تاکید کرده و یک بار با «لهم» حصر داده است.

«عذاب سوء» با «سوء العذاب» فرق می‌کند. «سوء العذاب»، بدی است که در عین حال عذاب هم می‌باشد. حالا بدی که درد هم دارد. حضرت علامه (ره) می‌فرمایند این هم مربوط به دنیا و هم مربوط به آخرت است. روح معنای آیات ۴ و ۵ این است که هر کسی ایمان به آخرت نداشته باشد به طور قطع دارای سوئی است که آن سوء عذاب است.

..وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخِسُونَ(۵)

«اخسر» یعنی خاسرتر. چرا واژه‌ی اخسر را ذکر کرده است؟ زیرا فرد با وضعیتی روبرو می‌شود که در ذهنش هم نمی‌توانست تصور کند.

«اخسر» می‌شود کسی که برای خود فضایی از فوز و رستگاری ترسیم می‌کند اما ناگهان می‌بیند که حتی از کسانی که فکر می‌کرد که وضعیتش بهتر است، بدتر هم هست!

دلیلش این است که بهشت و جهنم امری تکوینی می‌باشد و مربوط به شناخت انسان است. کسی که به خدا ایمان پیدا کند، در همین لحظه هم در بهشت است. مرگ فقط پرده‌ها را کنار می‌زند.

سوال: علت «اخسر» شدن همان زینت دادن اعمال است؟

- بله. چون این فرد حق به جانب است. یک سری آدم‌ها را در جامعه می‌بیند و با خود می‌گوید وضع من از این‌ها خیلی بهتر است!

در آخرت برای «اخسر» وضعیتی پیش می‌آید که حتی نسبت به خاسر خود را زیان‌بارتر می‌بیند.

ان‌شالله به برکت سوره مبارکه‌ی نمل هیچ مسلمانی دچار سوءالعذاب نشود. (بدی‌هایی در زندگیشان باشد که آن بدی‌ها عذاب باشد)

لطفاً نگویید این آیات برای آدم خوب‌هاست. به قوانین عمل کنید. خواندن نهج‌البلاغه بیشتر از ۱۰۰ ساعت زمان نمی‌خواهد. اگر نتوانستید، حداقل یک بار حکمت‌ها را بخوانید.

همه آخرت امیرالمومنین در یک جلد کتاب است. من بعید می‌دانم کسی مشکلی داشته باشد و با اعتقاد به نهج-البلاغه مراجعه کند اما مشککش حل نشود.

اگر کسی «سوءالعذاب» داشته باشد، نمی‌تواند بچه‌داری و همسر‌داری بکند. تحقیر کردن خود، وسواس فکری، افسردگی و اهانت‌های شخصی، دلیل «سوءالعذاب» است.

سوال: چه چیزهایی سوء ایجاد می‌کند؟

- برای پاسخ این سوال به روایات مراجعه می‌کنیم.

روایت اول: به طور طبیعی قلب‌ها یک سری آمد و شدهایی دارند (خواطر) در حالیکه عقل‌ها از آنها نهی می‌کنند. چرا وقتی از چیزی ناراحت می‌شوید، دوباره سراغ آن می‌روید؟

روایت دوم: نفوس طبیعت‌های سوءیی دارند و حکمت از آن نهی می‌کند. به طور طبیعی با نفس انسان یک سری سوءهایی قرین شده است که اگر حکمت یاد بگیرد، او را از آن سوءها دور می‌کند.

سوال: آیا می‌شود نتیجه گرفت که خواطر (جمع خاطر، اندیشه‌ها) سوء، نتیجه طبایع سوء هستند؟

- بله.

خداوند در قرآن حکمت را معادل برکت و چیزی شبیه کوثر معرفی کرده است.

حتی اگر صفتی وراثتی به ما رسیده باشد، امیر المومنین (علیه السلام) قول داده‌اند که با حکمت اصلاح شود.

سوال: آیا حکمت یادگرفتنی است؟

- بخشی از آن اکتسابی است اما عمده آن اعطایی می‌باشد. در کتاب حکمت^۱، سه مسیر برای حکمت پیشنهاد شده است.

خداوند گوهری به نام حکمت به انسان عطا کرده است که وظیفه‌ی آن برداشتن سوء طبایع است.

روایت سوم: اگر کسی چاهی را برای دیگری حفر کرد برای خود در چاه افتادن را پسندیده است. یعنی بطور قطع در چاه می‌افتد.

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶)

^۱ از سری کتب مدرسه دانشجویی قرآن و عترت

این آیه بسیار عجیب است. شخصی به نام نبی، همه‌ی وجودش چیزی جز تلقین قرآن نیست. حال این قرآن را باز کرده و تفصیل می‌دهد.

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِ كُفْمٌ مِّنْهَا بَخْبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷)

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَن بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸)

علمدار امید در قرآن کلمه «لعل» است. اگر لعل‌های قرآن را پیدا کنید «امیدواری» را در قرآن پیدا کرده‌اید. یعنی اینکه باید در زندگی دلمان به چه چیزهایی خوش باشد و به چه چیزی امیدوار باشیم.

امید، محرک ذکر و معنویت در زندگی است. امید، محرک رسیدن به مقصد است. انسان به وسیله‌ی امید به مقاصدش می‌رسد. امید، شاخص دست‌یابی به مقصد است.

اگر کسی در زندگی امیدش را از دست بدهد، دچار اختلال می‌شود. یکی از محل‌های مهم اختلال انسان، بالاخص در معنویت، اختلال در امید است. امید یعنی مشاهده مقصد و حرکت به سمت آن و این امید، ایمان و ذکر می‌آورد. اگر کسی در زندگی می‌خواهد به جایی برسد باید به امید متوسل شود.

اختلال در امید از سه جنبه اتفاق می‌افتد:

۱. فرد به مقاصد دنیا امیدوار بوده و به آخرت امیدوار نیست.

۲. بین خوف و رجا گسست ایجاد می‌شود. یعنی خوف بیشتر از رجا است و برعکس. اگر خوف بیشتر از رجا باشد، فرد به مقصد نمی‌رسد چون ترس بر او غلبه می‌کند. در نتیجه به سمت احتیاط رفته و بسیاری از مسیرها را امتحان نمی‌کند و ...

مثلا چرا مومنین در زمینه‌ی اقتصادی فعال نیستند؟ چون خوف بر رجا غلبه دارد. برعکس اگر رجا بر خوف غلبه کند، فرد دچار بی‌خیالی و سهل‌انگاری می‌شود.

یکی از مشکلاتی که گریبان‌گیر ماست این است که امید ما به خدا و فضلش بیشتر از خوف ماست. چه اتفاقی می‌افتد؟ هیچ چیز ما را تکان نمی‌دهد. هیچ مرگی ما را متاثر نمی‌کند. هیچ گذشت شب و روزی ما را متحول نمی‌کند.

نکته‌ی بسیار مهم: لعل‌های قرآن، محل‌هایی که انسان باید خوف و رجا داشته باشد را تعیین می‌کند. اینجا همان جاهایی است که مصداقش دنیا نیست. موضوع این آیات نوعاً رشد، تقوا و تذکر است. یعنی تقوا، مقصد است. یعنی فرد برای باتقوا شدن باید خوف و رجا داشته باشد. یعنی هم امیدوار باشد که به مقصد خواهد رسید و هم نگران باشد که اگر نرسم چه خواهد شد.

اگر خوف و رجا در توازن نباشند، فرد مضطرب است. اضطراب در قرآن عبارت است از به هم خوردن وضعیت خوف و رجا نسبت به مقصد آخرت گرایان. «رجا» را با کلمه «لعل» در قرآن جست‌وجو می‌کنیم. اگر خود واژه «رجا» را جست‌وجو کنیم به اندازه کلمه «لعل» اثربخش نیست.

سوال: چطور می‌شود خوف و رجا را با هم متعادل و متناسب کرد؟

- این موضوع با تفکر اتفاق می‌افتد. یعنی فرد نسبت به قوانین و مقصد شناخت واقعی پیدا کند و به علم حقیقی دست یابد. علم منشا اصلاح خوف و رجاست.

بحث ما در سوره‌ی نمل حول موضوع امید است چون نوعاً افرادی که در این سوره معرفی می‌شوند، غالباً هدایت می‌شوند.

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمَرْسُوكُنَ (۱۰)

خوف در قرآن گاهی در مقابل رجا است و گاهی نیست. رجا نیز گاهی مقابل خوف است و گاهی نیست. پس باید توجه کنیم که رجایی که در قرآن آمده، مقابلش چیست. هرجایی لعل آمده خوف و رجا با هم است. مثلاً زمانی که می‌گوید من بروم بینم آتش هست یا نه، به امید اینکه باشد، یعنی خوف و رجا هم‌تراز هستند و ممکن است که دست پر برگردد.

خوف واژه پیچیده‌ای است و حالت‌های مختلف دارد. بعضی از افراد وقتی به این آیات رسیدند، دچار اشتباه شدند. یعنی آن‌هایی که ایمانشان دچار نقصان است می‌گویند ببینید موسی می‌ترسد و ایمانش کم بود اما مالک اشتر نمی‌ترسید! مواظب باشید از این اشتباهات نکنید.

«یا موسی لا تخف» چرا خداوند این سخن را می‌گوید؟ زیرا موسی (علیه السلام) خاصیت بشری دارد.

اصلا برای اینکه ببینید یک نفر بشر است یا مَلِک باید خوفش را ببینید. اما خوف دوم آیه (انی لا یخاف لدی المرسلون) اینطور نیست. این خوف به معنی اعتمادی است که مانع ترس است.

اگر انسان با خداست هیچ وقت نباید خوف داشته باشد. البته نه آن خوفی که در مقابل رجاست. بلکه باید خدا بودن خدا را بپذیرد و اعتمادش از خدا سلب نشود.

هر کسی منتظر امام زمان (عج الله تعالی فرجه) است، باید یار ایشان باشد. امام بدون یار نخواهد آمد. باید نسبت به امامت مسئولیت داشته باشیم. باید از آمار طلاق بترسیم. وقتی آمارهای این چنینی را دیدیم، نباید از نگرانی شب خوابمان ببرد.

اگر مادری نسبت به فرزندش چنین حسی داشته باشد و بگوید این بچه من است، من او را با وضو و ایمان شیر دادم، قرآن برایش خواندم، این بچه را اگر در آتش هم بیندازند، نمی سوزد. نه در دنیا می سوزد و نه در آخرت. البته استثنا هم داریم ولی از ۱۰۰ بچه، ۹۰ تا همینطور است.

حتما هر کاری می کنیم باید با حکم الهی و نظر رسول باشد.

طبق این قسمت آیه که می فرماید «لا تخف انی لا یخاف لدی المرسلون» هر کس که زیر چتر رسول باشد، نمی ترسد. علاوه بر اینکه رسول ایمن است و افرادی هم که اعمالشان با حکم الهی و نظر رسول است، ایمن هستند. بزرگترین وصف رسول در قرآن، «امین» است یعنی کسی که بستر امن ایجاد می کند.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱)

«الا من ظلم» یعنی ممکن است گاهی انسان ظلمی هم انجام بدهد اما «ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» خدا می فرماید که ما می دانیم که انسان نمی تواند همیشه در چتر رسول باشد اما اشکالی ندارد.. هر وقت متوجه شد، پناه بیاورد.

خداوند بعضی از صفات خاصش را برای توبه کنندگان گذاشته است.

منظور این نیست که کسی برود گناه کند و سپس برگردد. اما «فانی غفور رحیم» این آیه را انسان توبه کننده می - فهمد. این به این معنی نیست که برویم ظلم کنیم اما اگر به اشتباه دچار خطا شدیم، آنگاه به حسن این آیه پی می - بریم. این آیه بسیار باشکوه است.

سوال: فرق «خوف» با واژه «وجل» چیست؟ این واژه در سوره مبارکه انفال ذکر شده و به معنای تاثر است. «وجل» وقتی به کار می‌رود که فرد منقلب می‌شود.

این آیات خیلی آیات عجیب و امیدوارکننده‌ای هستند.

وادخل يدك في جيبيك تخرج بيضاء من غير سوء في تسع آيات الى فرعون و قومه انهم كانوا قوما فاسقين (آیه ۱۲)

سوال: «الا» در آیه ۱۱ چه چیزی را حصر می‌کند؟

- منظور از «الا من ظلم» کسانی هستند که در برهه‌هایی از زندگی در مسیر مرسلین نیستند. وقتی آیه ۱۰ خوانده شد، به بیان تمثیل یک عده در عالم ملکوت دچار بهت شدند و پرسیدند چرا؟ گفته شد مگر ندیدید آیه چه گفت؟ فقط باید مرسل باشی تا بتوانی نترسی. بعد آن‌ها مجدد سوال کردند که حالا تکلیف ما چیست؟ از بین این قانون «من ظلم»‌ها سر بیرون آوردند و گفتند پس ما چه؟ به همین جهت آیه ۱۱ به ۱۰ الحاق شد. و این‌ها نیز مشمول آیه شدند. اگر ما جز مرسلین‌ها نبودیم (که البته نیستیم) پس جز دسته «من ظلم» هستیم. این افراد اگر «بدل حسنا» کردند به «لا يخاف لدى المرسلون» تبدیل می‌شوند.

سوال: پس اینگونه نبوده است که حضرت موسی (علیه السلام) هم ظلم کرده باشند؟

- خیر اینگونه نبوده است. انبیاء ترک اولی هم ندارند.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۳)

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

آیات ۱۳ و ۱۴ خیلی مهم هستند. هفته‌ی پیش مفصل درباره آنها صحبت شد. اما باز هم دقت کنید. روایت داریم که مردی خدمت امام حسین (علیه السلام) آمد و گفت: می‌خواهم گناه نکنم اما نمی‌توانم. موعظه‌ای کن تا مانع صدور گناه از من شود. امام (علیه السلام) فرمودند: پنج کار را بکن و آن‌گاه هرچه خواستی گناه کن و گرنه دست از گناه بکش. اول آن که روزی خدا را نخور و هرچه خواستی گناه کن. دوم این که از ولایت خدا خارج شو و هرچه خواستی گناه کن. سوم این که جایی پیدا کن که خدا تو را نبیند و هرچه خواستی گناه کن. چهارم این که آن‌گاه که ملک‌الموت برای قبض روح تو می‌آید، اگر توانایی دفع او را داری و می‌توانی از دست وی نجات پیدا

کنی، هرچه می خواهی گناه کن. پنجم این که وقتی مأمور جهنم خواست تو را وارد جهنم کند، اگر می توانی داخل نشو و هرچه می خواهی گناه کن.

پیام آیات ۱۳ و ۱۴ این است که دو کار را نکن و هر کاری دوست داری، بکن. هر کسی این دو کار را ترک کرد یا از آن‌ها برائت جست به همه فیوضات الهی دست پیدا می کند. آن دو چیز ظلم و علو است. ظلم و علو نداشته باش و بعد هر کاری دوست داری بکن! وقتی ظلم و علو نداشته باشیم، کاری غیر از خداپرستی نمی توانیم بکنیم.

برای هفته‌ی آینده روح معنای این دو واژه را بررسی و مطالعه نمایند. این دو ما را به مقام مرسلین می‌رسانند. هر کسی ظلم و علو داشته باشد آیات واضح الهی را می‌بیند و انکار می‌کند.

انشاءالله در باقیمانده ماه شعبان به برکت صلوات بر محمد و آل محمد استغفار و خودشناسی مان را بیشتر کنیم و برای ماه مبارک رمضان آماده شویم.

جهت آمرزش گناهان، بالاخص در این لحظات پایانی ماه مبارک شعبان صلواتی ختم بفرمایید.

گفته شده در زمانی که ایام ماه شعبان رو به پایان است، بگویید «اللهم ان لم تكن غفرت لنا في ما مضى من شعبان فاغفر لنا فيما بقى منه»، برای اینکه ان شاء الله خداوند تمام نواقص ما را به فضل و برکت خودش جبران کند، صلواتی ختم بفرمایید.

انسان وقتی به خود و نواقص اش نگاه می کند، نواقص خود را خیلی زیاد می بیند، آنقدر که هیچ وقت احتمال نمی دهد صفاتش تغییر کند یا اصلاح شود اما وقتی که رحمت و عظمت خداوند را در نظرمی گیرد نمی تواند بگوید: «خداوند نمی تواند ما را اصلاح کند.» این فکر خیلی بد است اگر کسی به آن قایل شود. بنابراین ما با اطمینان به فضل و عنایت الهی می گوئیم: «خداوند قادر است گناهان ما را بیامرزد و نواقص ما را جبران کند و از او می خواهیم که این اتفاق به برکت صلوات بر محمد و آل محمد اتفاق بیافتد.»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخَسْرُونَ (۵)

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (٦)

برای خداوند در قرآن «کتاب و آیات کتاب و قرآن» بسیار اهمیت دارد، آنقدر که هدایت و بشارت مومنین را وابسته به «آیات کتاب» دانسته است و این به این معناست که هرکسی که بنا داشت به سمت هدایت برود و بشارت الهی را دریافت بکند باید با «آیات قرآن و کتاب» ارتباط برقرار کند و این ارتباط هم بوسیله «اقامه نماز و ایتای زکات و یقین‌ورزی به آخرت» اتفاق می‌افتد. همین‌طور اگر کسی بخواهد اقامه نماز و ایتای زکات بکند و به آخرت یقین بورزد چاره‌ای ندارد جز اینکه به سمت «کتاب و قرآن» برود. علت هم این است که وقتی می‌خواهد اقامه نماز بکند باید بداند «چه نمازی؟!»، یا وقتی می‌خواهد ایتای زکات بکند باید بداند «چه زکاتی؟!»، و همین‌طور وقتی می‌خواهد به آخرت یقین آورد باید بداند، «چه آخرتی مد نظر است؟!»، و خداوند در قرآن و کتاب همه این موارد را تبیین کرده است. بنابراین تحقق این سه مورد اصلاً بدون آیات «کتاب و قرآن» امکان عملی شدن ندارد. طبیعی است اگر کسی به هر دلیلی به آخرت و یا قوانینی که در این دنیا هست نتواند اعتماد کند دچار زینت عمل و سرگردانی می‌شود. همه بدی‌هایی که به انسان وارد می‌شود از جنس غم و اندوه و درد و ... که این موارد همان مصادیق عذاب هستند که به واسطه عدم ایمان به آخرت اتفاق می‌افتد. حال این قرآنی که از آن به عنوان یقین‌ساز و اقامه‌ساز و ایتاء‌ساز است این قرآن به پیامبر القا شده است و در نتیجه اگر بخواهید بفهمید «قرآن یعنی چه؟!»، باید بفهمید «پیامبر یعنی چه؟!»، و بالعکس.

إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِ كُفْمٌ مِنْهَا بَخْبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (٧)

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٨)

يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٩)

وَآتَى عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ (١٠)

نکته جالب این آیات این است که انکار خود قرآن پراکنش باز می‌کند و می‌گوید اگر می‌خواهید بفهمید قرآن چه گفته است، به بخش‌های زیر از داستان موسی گوش کنید:

انسان موجودی است که در طبعش «ملاقات خداوند» تعریف شده یعنی می تواند به ملاقات خدا برود و لقاءالله یکی از بحث های قرآن است. چگونه؟ حضرت موسی (علیه السلام) نوری می بیند و خداوند برای او تجلی می کند. این که کیفیت این تجلی چگونه بوده برای ما مشخص نیست اما به هر جهت اتفاق واضحی افتاده است. مثل این است که یک حسی به من می گوید آن جا آتشی است، مثل این که من اینگونه دریافت می کنم که آن جا آتشی هست و آن آتش به من اینگونه القا می کند که آنجا هستم پس ای موسی بیا و آتش را ببر. خیلی این بحث «انه انا الله العزیز الحکیم» اهمیت پیدا می کند و این حقیقت در کوه طور نیز به یک نحو دیگر اتفاق می افتد و امر لقاءالله یک امر طبیعی می شود.

این یعنی این که وقتی شما وارد ماه مبارک رمضان می شوید کانه دارید وارد ماه «لقاء خداوند» می شوید. شریعت و پیامبران علیهم السلام نیز می آیند که «لقاء الله» را برای انسان نزدیک کنند یعنی اگر در ماه مبارک رمضان به جوشن کبیر توصیه می شود و یا برای هر روز ادعیه ای که اسمای الهی درون آن است، توصیه می شود، می خواهد این ماه را «کوه طور» کند. یعنی حالا که انسان لایق ملاقات خداست یک محل هایی را برای میقات خدا می گذارد مثل ماه مبارک، حج و نماز و... و پیامبران (علیهم السلام) آماده اند که امر «لقاءالله» را امری سهل و همیشگی کنند. کوه طور را برای انسان ها به طور معمول جاری کنند. البته نه به شکلی که برای حضرت موسی (علیه السلام) اتفاق می افتد بلکه به طوری که شرایطی برای انسان فراهم شود که در آن بتواند با خدا ارتباط داشته باشد. این خصوصیات ماه های عزیزی مثل ماه شعبان و رجب و بالاخص ماه مبارک رمضان است. اگر کسی پرسد در ماه مبارک رمضان چه کار کنم، می گویند کاری بکن که خدا را حس کنی، بفهمی و کمی قوی تر اینکه با خدا ارتباط پیدا کنی و کمی قوی تر یعنی طوری بشود که فکر کنی با خدا ملاقات پیدا کرده ای.

ما وقتی آیات را می خوانیم اینگونه می خوانیم که یک موسی ای بود، به کوه طوری رفت، کوه طور را ملاقات کرد.. در حالیکه باید اینگونه بگوییم که یک موسی ای هست، یک کوه طوری هست، لقاءاللهی هست، لقاءای که او برای همه می خواهد. پیامبران (علیهم السلام) مثل ما اصلا اسیر بخل نیستند و لقاءالله را برای همه می خواهند، اصلا به خاطر همین حج و مناسک و روزه و مسجد مطرح شده است. مسجد برای اینکه بیت الحرام را بیاوریم در هر محله ای، نماز برای اینکه لقاءالله را ببریم در هر خانه ای و... و نیز عبادات به همین دلیل متنوع می شوند که لقاءالله را متنوع کنند.

خلاصه ما باید ممنون حضرت موسی (علیه السلام) شویم که یک طهارتی پیدا کرد که پایه گذار این جریان برای ما نیز شد.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱)

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲)

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۳)

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

این آیات یک سری صفاتی را مطرح می کنند که این سری صفات انسان را می توانند به سمت سعادت و یا شقاوت سوق بدهند. آن چیزی که سعادت می آورد حسن (کاری است که اختیار می شود و حتما خیر و بر مدار حق است) است و آنچه که انسان را به شقاوت (سختی حاد و بدبختی و تیره روزی) می رساند ظلم (انجام دادن هر کاری که غیر حق است) و علو (خود بزرگ بینی) است. «استیقنتها» این است که انسان نسبت به بدیهیات شک کند و طلب یقین کند. ظلم به معنای در تاریکی و در ظلمت ماندن است و این که انسان به تعدی نسبت به خود و دیگران میل پیدا می کند. البته معانی ظلم خیلی گسترده است اما در کل، انسان وقتی ظلم می کند حق خودش و دیگران را ادا نمی کند و بسیار نزدیک به جهل و تاریکی است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۵)

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶)

وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۷)

در واقع رابطه بین این واژه ها اینگونه است که: هر کس به اندازه ظلم و علوی که دارد که از حسن دور و به سوء نزدیک می شود. آیات بعدی به نوعی نشان دهنده این است که «چطور می شود انسانی از ظلم هجرت کند و در واقع سوء خودش را به حسن تبدیل کند؟!» بلکه سبا در این داستان کسی است که همراه حضرت سلیمان (علیه

السلام) می‌شود و سوء خود را به حسن تبدیل می‌کند و این قانون برای همه وجود دارد یعنی هر کس که هر کاری که ایشان کرده‌اند انجام بدهد به دامن پیامبران (علیهم السلام) هجرت می‌کند.

نکته‌ای که باید بدان توجه کنیم این است که برخلاف پندار ما همه موجودات نوعی شعور دارند. که همه‌ی این شعور در دست انسان کامل هست. بقیه موجودات ظاهراً انسان کامل را می‌شناسند و با آن حرف می‌زنند. تصویری که ما از اطراف مان داریم این است که همه خاموشند و ما فقط روشنیم اما سوره انکار می‌گوید همه روشن‌اند و ما خاموش.

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
(۱۸)

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ
وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ (۱۹)

انبیاء الهی به هر بهانه‌ای یاد خدا می‌کردند که برای ما نیز توصیه شده است. برای مثال طی حادثه این سوره حضرت سلیمان (علیه السلام) در واکنش به سخنان مورچه، ۳ دعای زیر را می‌خواند:

«وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ...» یعنی از خداوند قدرت و بینش و تدبیر لازم برای مدیریت نعمت‌ها را می‌خواهد. مدیریتی که بتواند این نعمت‌ها را در جای خودش و به بهترین نحو استفاده کند.

«أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ» نشان می‌دهد که خیلی نعمت‌ها از ناحیه والدین به انسان می‌رسد.

در عبارت «وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ» متوجه می‌شویم که عمل صالح یعنی عملی که به رضایت خدا بیانجامد، و سومی داخل شدن در بندگان صالح خداست. در اینجا دیدیم که یک حادثه مثل مورچه باعث شد تا از طریق دعا برای حضرت سلیمان (علیه السلام) لقاء الله شکل بگیرد.

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْيَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰)

لَأَعَذِّبَنَّهٗ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۲۱)

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بَنِيَّ يَقِينٍ (۲۲)

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳)

وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (۲۴)

نکته ای که این آیات این است که بعضی ها وقتی این آیات را می خوانند، فکر می کنند حضرت سلیمان (علیه السلام) چه قدر شخص قاطعی بوده است که وقتی یک پرنده را نمی بیند می گوید یا این را ذبح می کنم یا زندانی می کنم یا یک حجت بیاورید که سلطان مبین باشد (یعنی خیلی آشکار باشد)، در حالیکه به نظر می رسد می خواهد این را بگوید که در حکومت مردان الهی حتی برای پرنده ها هم سطحی از عقلانیت را قایل می شوند. همان قوانینی که برای انسان ذی شعور قائل می شوند برای پرنده نیز همین قانون را می گذارند و این ناشی از سیطره حضرت سلیمان (علیه السلام) روی موجودات است. خیلی جالب است که یک پرنده به حضرت سلیمان (علیه السلام) می گوید «أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بَنِيَّ يَقِينٍ» ولو احساس او اشتباه باشد خود این احساس پرنده چیز جالبی است و باز خورد حضرت سلیمان (علیه السلام) تأیید دهد و صحنه گذاشتن بر این علم نداشتن است با این که حضرت (علیه السلام) به آنجا واقف بود. آدم باورش نمی شود که این ها تحلیل یک پرنده باشد «زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ» من این را البته از قدرت سلیمان (علیه السلام) می بینم که می تواند طیر را اینگونه توانمند کند.

در واقع سوره نمل جلوه ربانی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) (انسان کامل) را به وسیله حضرت سلیمان (علیه السلام) نشان می دهد و اگر اینگونه بخواهیم فکر کنیم، سطح انسان در مواجهه با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باید خیلی بالا برود. حالا این سطح پرنده بود، ما که در حد خود این پرنده هم نیستیم.. البته خود اینکه انسان سطح توقعش را نسبت به خودش تنظیم کند، ابتدای کار است.

أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (۲۵)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲۶)

دوباره انسان را یاد لقاء الله می‌اندازد، درجه‌ای از لقاء که انسان با «هو» ارتباط برقرار می‌کند و البته فاصله هست تا «انا».

قَالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۷)

أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَيْتَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ (۲۸)

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ (۲۹)

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳۰)

انسان‌ها وقتی بناست عاقبت به خیر بشوند از همان اول معلوم است.

نامه‌ای به بلقیس رسیده که نه بسم الله را می‌داند یعنی چه و نه سلیمان (علیه السلام) را می‌شناسد فقط می‌داند که «إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ» و به آن حسن ظن پیدا می‌کند و این اولین صفت خوب ملکه سبا بود. چرا که مثلاً تصور کنید همسر یا دوست ما می‌خواهد انتقادی از ما بکند، اگر از اولش بگوییم که «شما می‌خواهی ما را تخریب کنی» تا آخر موضوع چیزی عایدمان نمی‌شود اما اگر حسن ظن داشته باشیم و بگوییم حرف شما تأثیر مثبتی در من خواهد گذاشت، ممکن است نکته‌ای را دریافت کنیم.

أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۱)

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ (۳۲)

دومین ویژگی مثبت ملکه سبا، اهل مشورت بودن و عدم تعصب‌ورزی در نظر خودش است. این ویژگی‌ها باعث می‌شود انسان کافر به سمت روشنایی برود.

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكُمْ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ (۳۳)

اطرافیان ملکه سبا نیز در پاسخ مشورت خواهی او گفتند که ما هم قدرت داریم، هم سپاهیان و هم ثروت اما هر طور شما صلاح می‌دانید. در واقع ملکه سبا طوری برخورد کرد که بزرگان متوقع نشوند. در نتیجه انسان صاحب تدبیری بود که هم مشورت می‌گرفت و هم نهایتاً سیطره را بر آنها داشت.

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (۳۴)

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (۳۵)

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (۳۶)

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ (۳۷)

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَا تُنِي بَعْرَشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸)

قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۳۹)

قال الذي عنده علم من الكتاب أنا آتيتك به قبل أن يرتد إليك طرفك فلما رآه مستقراً عنده قال هذا من فضل ربي ليبلونني أشكر أم أكفر ومن شكر فإنما يشكر لنفسه ومن كفر فإن ربي غني كريم (۴۰)

قال نكروا لها عرشها ننظر أتهتدي أم تكون من الذين لا يهتدون (۴۱)

این آیات، آیات عجیبی هم از جهت ملکی و هم از جهت ملکوتی در امام شناسی هستند. از طرفی در این آیات اینقدر صحنه‌ها سریع اتفاق می‌افتد که بیشتر شبیه به الهام است. یک روایتی در این باب است از حضرت علی (علیه السلام) که می‌فرماید: «نسبت به چیزی که امید ندارید بیشتر امید داشته باشید تا چیزی که بر آن امید دارید». مثل ملکه سبا که زمانی که به سمت سلیمان (علیه السلام) در حرکت بود فکر می‌کرد مذاکره یا جنگی در راه است. اصلاً فکر نمی‌کرد وقتی باز می‌گردد، مسلمان شده باشد.

گویی هنگام مطالعه این آیات برای انسان سه موقف زیر مرور می‌شود:

۱. موسی (علیه السلام) که رفت آتش بیاورد و پیامبر باز گشت.

۲. ملکه سبارفت آتش جنگ را خاموش کند، مسلمان بازگشت.

۳. ساحران رفتند میدان که از فرعون اجر دریافت کنند، مومن و مسلمان بازگشتند.

بنابراین انسان طبق این روایت حضرت امیر(علیه السلام)، باید دائما امید داشته باشد.

بحث امام در همه آیات حضرت سلیمان(علیه السلام) دیده می شود. امام کسی است که اگر به وسیله معجزه بناست کسی هدایت شود برای او معجزه می آورد اما کسی که هدایت شدنی نیست با معجزه هم هدایت نمی شود.

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ (۴۲)

وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ (۴۳)

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۴)

احساس سلیمان(علیه السلام) هنگام دیدن بلقیس که یکی از سران طاغوت است، حس باشکوهی است یعنی بدون این که خود را گم کند و بترسد، خوش گمان است به این که می تواند او را مسلمان کند. یکی از کارهایی که ما باید بکنیم این است که این حس ها را هنگام قرآن خواندن شناسایی کنیم و مثلا با خودمان بگوییم امروز چقدر حس من موسی ای بود، امروز چقدر حس من، حس حضرت سلیمان(علیه السلام) بود و یا بالعکس. مثلا در مواجهه با یک مومن بررسی کنیم که چقدر حس فرعونی در ما وجود دارد؟ البته ما نوعا در تطبیق ها دچار مشکل می شویم.

حال به چند روایت در این جا اشاره می کنیم تا بحث کاربردی تر شود.

برمی گردیم به بحث حسن و علو و سوء و ظلم. هر سوء ای حتما در ریشه خود ظلم دارد و هر سوء ای به واسطه ظلمی اتفاق می افتد. گاهی اوقات ما سوء را در حال مان می بینیم، یعنی می گوئیم حالمان خوب نیست، چرا خوب نیست؟ چون حسن در آن نیست، چون ثمرات و زیبایی های نیکویی را در آن نمی بینیم. پس ما هر وقت حالمان بد بود، باید بیایم ریشه آن سوء را که یک ظلم است، شناسایی کنیم. حال به نمونه هایی از ظلم در روایات زیر دقت کنید:

- قال علی (علیه السلام): «ظلم المرء فی الدنيا عنوان شقاوتها فی الاخره»: یعنی هرظلمی در دنیا مساوی با یک شقاوت در آخرت است.

- ظلم نفسه من رضی دار الفنا عوضا عن دار البقاء.

- ظلم نفسه من عصی الله و اطاع الشیطان.

- لایومن بالمعاد من لا یتحرج عن ظلم العباد.

(تفاوت سوء و حرج با این که در هر دو ناراحتی وجود دارد این است که اگر حال بدی بر اساس سوء باشد، حتما تولید سوء و گناه خواهد کرد اما اگر منجر به حسن و حرکت مثبت شد، ناشی از سوء نیست.)

- من اهمل العمل بطاعه الله ظلم نفسه

- من باع نفسه بغير نعيم الجنة فقد ظلمها

- بدترین و زشت ترین نوع ظلم، سوء ظن به یک انسان مومن است.

حال با دقت در بحث های بالا، اگر کسی بخواهد این ماه رمضان را خیلی پاک و معنوی بگذراند و در شب های قدر به درکی از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برسد، باید مصادیق ظلم را در زندگی خود بشناسد و از آنها برائت پیدا کرده و آنها را تبدیل به حسن کند. (شما باید حقوق خدا را بشناسید. هر جا آن سلب شد، ظلم می شود.)

و یکی از نکات بسیار مهمی که باید بدان توجه کنیم این است که یکی از شایع ترین ظلم ها، ظلم به همسر است. دلیل آن نیز این است که ظلم به همسر مخفی ترین ظلم هاست، به طوری که خود انسان هم متوجه نمی شود و این ظلم به همسر درنگاه، حرف و رفتار انسان می تواند وجود داشته باشد و اگر فردی می خواهد عاقبت به خیر شود، باید اول ظلم به همسر را اصلاح کند. راهکار آن نیز شناختن حقوق همسر و ادای حقوق وی است.

نتیجه حرف این شد که هرکسی حالش بد است، درد و رنج دارد، مضطرب است و به قول معروف یک جای حوض او سوراخ است و آب در آن جمع نمی شود، پس باید بگردد آن سوراخ را پیدا کند و آن ترمیم کند تا حالش خوب شود.

ان شاء الله که در این ماه مبارک ظلم‌های خود را پیدا کنیم و سوء حال‌مان را به حسن تبدیل کنیم، به برکت صلوات
بر محمد و آل محمد.

در جمع ما خیلی‌ها هستند که گرفتارند و به دلایل بی‌لیاقتی ما و سِرّ‌نگه‌داری‌شان، ما از غمشان اطلاع نداریم و یا غفلت داریم. برای اینکه صلوات بتواند جبران این غفلت و کوتاهی ما باشد، صلواتی بفرستید.

مدتی جلسات تعطیل بود و ما متنعّم به ساعات و روزهای ماه مبارک بودیم. بخش‌هایی از سوره مبارکه نمل را خواندیم، برای اینکه یادآوری بشود، مروری خواهیم داشت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

خیلی عجیب است که خداوند در آیات مشخصی دلالت می‌دهند که این آیات، آیات قرآن است. همه می‌دانند این آیات قرآن است اما اینکه خداوند دلالت می‌دهد، منظوری دارند. سوره‌هایی که به سبک سوره نمل، موضوع آنها «کتاب و آیات» است وجهی از وجوه قرآن را بیان می‌کند و می‌گوید قرآن چه کتابی است؟! برای اینکه بدانیم قرآن چه کتابی است می‌توانیم به این سوره حتی بیشتر از دیگر سوره‌ها اعتنا کنیم.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴)

انسان‌های این سوره دو دسته هستند، یا مومن و «يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» هستند، یا غیر مومن‌ها «لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» هستند. پس خدا کسی را مومن می‌داند که ایمانش با آخرت جریان پیدا کرده باشد. ایمان به آخرت یعنی آخرت سبب اعتماد انسان باشد اگر بنا داشته باشد به کسی توکل و اعتماد کند به آخرت اعتماد می‌کند.

ما ایمان به خدا و آخرت را به این صورت معنا می‌کنیم که به خدا و آخرت ایمان داشته باش! اما اگر مثل بالا معنا کنیم یعنی به سبب آخرت ایمان را در خودش جریان بدهد. یعنی آخرت ایمان را برای فرد به سوغات بیاورد.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخَسِرُونَ (۵)

خیلی در مورد این آیه صحبت کردیم و گفتیم بر اساس آیه ۴ و ۵ همه بدحالی‌های انسان‌ها در اثر جریان داشتن آخرت و آخرت دار نبودن آنها بوجود می‌آید.

جریان نداشتن آخرت در فرد = بدحال شدن فرد

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶)

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِ كَيْفَ مِّنْهَا بَخْبَرٍ أَوْءَاتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷)

«إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ» ما را دلالت می‌دهد به نزول قرآن یا تلقین قرآن یا تلقی قرآن به پیامبر (صلوات الله علیه و آله)

حضرت موسی (علیه السلام) به وسیله نزول قرآن بر پیامبر (صلوات الله علیه و آله) حاضر می‌شود. قرآن احضارکننده اتفاقی در دوران‌های قبل برای پیامبر (صلوات الله علیه و آله) است. وحی به حضرت موسی (علیه السلام) را به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) تلقین می‌کند. دانستن حرف‌های رد و بدل شده بین خدا و پیامبر (صلوات الله علیه و آله) جالب است. شاهکار قرآن این است که دوران گذشته را برای پیامبر (صلوات الله علیه و آله) احضار می‌کند. جالب‌تر آنکه قرآن این احضار را (احضار موسی (علیه السلام) بر پیامبر (صلوات الله علیه و آله)) برای قرائت‌کننده قرآن احضار می‌کند.

حالا پیامبر (صلوات الله علیه و آله) فهمید که حضرت موسی (علیه السلام) به آن کوه رفت و ندایی آمد، این به چه درد می‌خورد؟ آن چیزی که به درد پیامبر (صلوات الله علیه و آله) خورد را به ما می‌گوید. ما باید پیامبر گونه باشیم تا بفهمیم به چه درد ما می‌خورد.

به چه درد ما می‌خورد که بفهمیم حضرت موسی (علیه السلام) در مسیر شهرش یک مرتبه نوری می‌بیند و می‌بیند آن نور تجلی خداست؟ حضرت امیر (علیه السلام) از این آیه استفاده کردند و فرمودند که «نسبت به آن چیزی که امید نداری بیش از آن چیزی که امید داری، امید داشته باش». گفتند چرا؟ گفت چون حضرت موسی (علیه السلام) برای آتش آوردن رفتند و امیدی نداشتند که خدا را ببینند.

اگر خواستیم این اتفاق را تحلیل کنیم باید ببینیم وضع حضرت موسی (علیه السلام) در رویت تجلیات خدا به چه صورت است. بعد در ما روحیه یا انگیزه خدا بینی به سبک موسوی ایجاد کند.

ما تا قبل از این آیات نمی دانستیم چگونه بخواهیم که خدا را ببینیم. این آیه مدل خاصی از رویت خدا را نشان می دهد که اتفاقاً محصور در مکان و زمان است. با اینکه خدا محصور در مکان و زمان نیست و در همه آیات انسان را از اینکه برای خدا زمان و مکان قائل بشود، پرهیز می دهد. در دل انسان نور امیدی را در رویت خدا ایجاد می کند که بتواند تجلیات خدا را به وضوح ببیند و این خیلی عظیم است.

باید از حضرت موسی (علیه السلام) یاد گرفت که اگر کسی در طول عمرش بگوید من از خدا خواسته ام بالاترین غایتی که به من نصیب می کند رویتی شبیه به رویت حضرت موسی (علیه السلام) باشد، گراف نگفته است، چون این عین آیات قرآن است. اینکه انسان نسبت به خدا چنین حسی پیدا کند، خیلی مهم است. نوعاً ما حس مان نسبت به خدا عاطفی نیست. حس ملاقات نداریم. ملاقات با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برایمان ملموس است اما با خدا نیست. در صورتیکه اصل لقاء، «لقاء الله» برای خداوند است.

خاصیت قرآن این است که یک توان مجموعه ای ایجاد می کند که شما هم می توانید تمنای موسی شدن و ابراهیم شدن را داشته باشید. اینطور هم نیست که بگوید اگر موسی شدی دیگر نمی توانی ابراهیم شوی، بلکه مراتب دارد و خدا از خیلی بزرگ شدن انسان نمی ترسد، ما هستیم که می ترسیم! به همین دلیل قرآن را آورده تا انسان ها را بالا بکشد و شبیه به انبیاء کند.

موسی (علیه السلام) از مدین حرکت کرد تا به سوی فرعون برود. اینگونه نبود که در شهر خودش نشسته باشد و ملک وحی نازل شود و بگوید که «ای موسی بلند شو! فرعون الان آماده است» چنین خبری نبوده است. بشارت یعنی فرد راه افتاده و به تشخیص عقلانی خود عمل کرده است و چهار منزل مانده تا برسد به مصر به او می گویند درست آمدی آفرین! این هم هدیه تو. بشارت این است.

بعضی ها بشارت را معادل تشویق و انذار را معادل تنبیه می گیرند. بشارت یعنی خبر از رسیدن به غایت برای کسی که مسیر را آمده و نزدیک غایت است.

انذار یعنی ایجاد حرکت برای حیات یا با تشویق و یا با تنبیه. تشویق یا تنبیه در انذار است. بشارت مثل هدایت است.

نوعاً غلماً وقتی به سن حدود ۶۰ سال می‌رسند، حس‌های خاصی نسبت به قیامت و خدا دارند. مثلاً می‌گویند خدایا ما عمرمان گذشت و تو را ندیدیم...

پس از مجاهدت‌های فراوان در اواخر عمر این افراد حس‌هایی از لقاء الله شکل می‌گیرد که پیش از این نبوده است. انسان باید صابرا نهو مدبرانه اوامر و نواهی خدا را انجام بدهد، مطالعه بکند و واقعا بخواهد خدا را ببیند و امید داشته باشد. قرآن کاری می‌کند که امید ما نسبت به دیدن خداوند زیاد شود. نگوئید خدا همه جا هست و این عرفان بازی‌ها را کنار بگذارید! خدا در جاهایی تجلیات خاصی را نشان افراد می‌دهد... منظور از این آیات این است که ای پیامبر (صلوات الله علیه و آله) انتظارت را از ملاقات با خدا بالا ببر. بخواه خدا را به صورت‌های مختلف ببینی، امسال شب قدر یک‌طور و سال بعد طور دیگر!

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بَخْبِيرٍ أَوْءَاتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷)

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَن بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸)

ندا داده شد پر خیر و برکت است آن کس که در آتش است (حضرت موسی (علیه السلام)). «و من حولها» و هر کس در حول آن آتش (مثلاً خانواده‌اش) است. موسی (علیه السلام) در آتش است و این حرف خداست. یعنی شاید موسی (علیه السلام) آتش فراغی داشتند، یک حس جدایی از خدا داشته و یک عطش ملاقاتی داشته است.

آیات توحیدی قرآن مثل این آیات موثرترین برای رفع غم و اندوه‌هاست (غم و اندوه‌هایی که نمی‌دانید از کجا آمده و یا حتی می‌دانید) آیات ۷ و ۸ و ۹ را از یاد نبرید. آنقدر بخوانید تا غم و اندوه از شما بیرون برود. وقتی انسان در غم و اندوه است مثل این است که در نار است.

يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹)

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِي مُدْبِرٌ وَلَمْ يُعَقَّبْ يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمَرْسُولِ (۱۰)

این آیات، آیات عجیبی است. در باب اینکه ما چگونه می‌توانیم در امور زندگی به یقین برسیم. یکی از مباحث‌های مهم این سوره «یقین» است. خداوند به موسی (علیه السلام) خطاب می‌کند که عصایت را بیفکن و او هم انداخت. پس چون آن را دید که همانند ماری تیزرو حرکت می‌کند رو به پشت کرد و برگشت که عقب را ببیند. خطاب آمد ای موسی مترس که همانا فرستادگانم در نزد من نمی‌ترسند. دو حالت دارد یا موسی (علیه السلام) می‌ترسد یا نمی‌ترسد. اگر نترسد، حتماً از مرسلون است و اگر بترسد حتماً از مرسلون نیست. یعنی اگر موسی (علیه السلام)

لحظه‌ای درنگ کرد که ببیند نمی‌ترسد پس همانجا می‌فهمد که مبعوث به رسالت شده است. اگر همانجا درنگ کرد که نمی‌تواند نترسد، حتماً می‌فهمد که هنوز مبعوث به رسالت نشده است. «یقین» اینگونه می‌آید. یک قاعده کلی می‌آوریم، مثلاً هر کسی که از گناه و آلودگی مبراً و پاک است، به خدا نزدیک است. اگر احساس نزدیک بودن به خدا می‌کند، پس از گناه پاک هستی و اگر احساس نزدیک بودن نمی‌کند، پس آلوده‌ای. البته مشروط به اینکه آن گزاره اولیه گزاره یقینی باشد.

آدم‌هایی که در زندگی دچار نزاع و کشمکش فراوان هستند، گزاره یقینی ندارند و یا به آن‌ها رجوع نمی‌کنند. هر کسی که در مسیرش ابهام دارد، یعنی گزاره یقینی متناسب ندارد. با گزاره یقینی هیچ‌گونه ابهامی در مسیر خدا وجود ندارد. گزاره‌های یقینی یا با مطالعه و یا با علم پیدا کردن به گزاره‌های یقینی که در قرآن آمده ایجاد می‌شوند. هر گزاره‌ای که در قرآن با «اِنَّی و اِنَّ» آمده گزاره یقینی است. یعنی اگر یک دور قرآن را بخوانید و فقط حصرهای آن را مطالعه کنید، گزاره‌های یقینی را بدست آورده‌اید. مثلاً «من یتق الله یجعل له مخرجاً» هرکسی که تقوا پیشه کند، خدا برای او محل خروجی قرار می‌دهد. این گزاره یقینی است. اگر در وضعیتی بودم که هنوز خروجی برایم اتفاق نیفتاده بود یعنی تقوای لازم را رعایت نکرده‌ام. «مخرجاً» هست و یا نیست. اگر بود یعنی جزء «من یتق الله» بوده‌ام.

موسی (علیه السلام) هم آنقدر که فهمید نمی‌ترسد، یعنی رسول است. همین مقدار که من فهمیدم تقوا را رعایت کرده‌ام یعنی خدا برای من محلّ خروج قرار داده و فقط منتظرم ببینم الان است یا فردا. به این «یقین» می‌گویند.

حال کسی که گزاره یقینی «من یتق الله یجعل له مخرجاً» را دارد آیا بن بست دارد؟! غم و اندوه دارد؟!...

حتی اگر در زندان هستی، آنقدر نق نزن! تو تقوا داشته باش تا خدا مخرجی برای تو فراهم کند.

گزاره‌های یقینی باید سرلوحه زندگی باشد و اگر کسی گزاره‌های یقینی نداشته باشد در ابهام زندگی می‌کند و قدم از قدم نمی‌تواند بردارد.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي عَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۱)

ظلم کردی! آن را به حسن تبدیل کن. تو هم شبیه رسولان جایزه می‌گیری. اگر طبق «لا یخاف» جایزه نگرفتم یعنی هنوز ظلم خودم را به حسن تبدیل نکرده‌ام!

هیچ چیزی یقینی تر از «دین» نیست. خارج شدن از دین یعنی در ابهام بودن. دینی که نتواند انسان را به ثبات برساند و یقین را به انسان بدهد، دین نیست. اگر قدم از قدم برداری و با یقین نباشد، خدا قبول نمی‌کند. برای انتخاب شغل و یا همسر باید تحقیق کرد. با این پرسش یقین کردم که به وظیفه خود عمل کردم. معیار یقین و محل یقین گم شده است. اینکه یک آدم هیچوقت بد نمی‌شود و همیشه خوب می‌ماند، یقین‌بردار نیست اما می‌توان یقین کرد که در ازدواج با پرس و جو به وظیفه خود عمل کرده‌ایم.

جایجا شدن مواضع یقین در جامعه، کار شیطان است. من یقین دارم خدا هر آنچه برای من مقدر می‌کند، بهترین خواهد بود حتی اگر بدترین اتفاق‌ها باشد.

ما باید نسبت به عبودیت خود و اینکه خدا را می‌پرستیم و غیر خدا را نمی‌پرستیم، تعصب و غیرت داشته باشیم. مگر آدم می‌تواند بگوید من شیطان و غیر خدا را می‌پرستم؟! این خیلی جسارت به خدا و پیامبر (صلوات الله علیه و آله) است..

بعضی‌ها می‌گویند وقتی امام زمان (عجل الله تعالی فرج الشریف) بیاید، اولین کسی که با شمشیر خواهد زد، ما هستیم! این چه حرفی است؟! شما باید بگویید قطعاً و یقیناً اولین کسی که به امام زمان (عجل الله تعالی فرج الشریف) می‌پیوندد، من هستم! اصلاً غیر این، معنا ندارد. اگر غیر این گفتم یعنی غیرت انسانیت نداری. خدا وقتی انسان را خلق کرد، «عبد» خلق کرد، عبد شیطان که خلق نکرد! چرا این اصطلاحات «که من شیطان می‌پرستم» در جامعه رواج پیدا کرد؟! خود گفتن این موارد، ایمان را ضعیف می‌کند. کسی که می‌گوید من اولین نفری هستم که به امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ملحق می‌شود نباید اشتباه داشته باشد؟! چرا اشتباه دارد اما با اشتباهش این کار را می‌کند..

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱)

عملیات روانی که دشمن در جامعه ایجاد می‌کند؛ اسم آن دشمن را شیطان می‌گذاریم؛ این است که انسان‌ها را نسبت به عبودیت خدا مردد می‌کند و افتخار عبودیت خدا را به عنوان عجب و ریا تلقی می‌کند. کم‌کم به واسطه این، هر کس ادعا کند «من مومن هستم»، ریاکار محسوب می‌شود! مثلاً هر کسی که عکمی را برای خیریه برپا کند به او می‌گویند «یعنی می‌خواهی بگویی مومنی؟ فکر می‌کنید با این کارها وسط بهشتی و ما وسط جهنم؟»

با این شرایط انسان می ترسد که بگوید مومن است. مواظب باشید در این حربه‌ها نیفتید. هر کدامتان امشب سر به بالین نگذارید مگر به خدا بگویید «من وظایف عبودیتم را انجام داده‌ام». تا زمانی که وظایف را انجام ندادی پس برای چه می خوابی؟! ممکن است بخوابی و دیگر بلند نشوی.. آنوقت چه می کنی؟ اینها در دعای عهد آمده است. دعای عهد دعای عجیبی است. می گوید اگر مرگ بین من و تو حائل شد، من را زنده کن در حالیکه شمشیرم در دستم است. قدیمی‌ها می گفتند با شمشیر مرا دفن کنید. اشکالی هم ندارد کسی این کار را بکند. نگوید دیوانه شده است. دعا کنیم و حتما هم اجابت می شود. اگر ما را خواستند، شمشیرمان در دستمان است و آماده‌ایم. من نمی دانم بعضی‌ها این حرف‌ها را از کجا می آوردند که ما خیلی بد و گنهکار هستیم. می گوئیم این حرف‌ها را از کجا آورده‌اید، می گویند از دعاها یاد گرفتیم. کدام دعا؟! می گویند دعای کمیل، «ظلمت نفسی و». وقتی تدبر در دعا آمدید من برایتان توصیف خواهم کرد. این عبارات در جای خود بسیار باشکوه است. این برای درجه من و شما نیست. اینها برای درجه و کلاس انبیاء به بعد و برای کسانی که در مسیر آنها هستند، است. این افراد می گویند ما یاد گرفته‌ایم که خودمان را همواره در پیشگاه خدا مقصر بدانیم. این چه ربطی دارد؟! شما باید اینگونه باشید که شب‌ها سر به بالین نگذارید مگر به خدا بگویید من وظایف عبودیتم را انجام داده‌ام. در اینصورت آنقدر خواب‌های خوب می بینید و آنقدر صفا دارد! خواب این فرد یعنی رفتن به بهشت و برگشتن.

سوال: اینکه شما می فرمایید، اسم اینکه ما خود را مومن و شیعه امیرالمومنین (علیه السلام) بدانیم، چیست؟

- این یقین است. فکر کنید امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیایند و اسم بیاوردند و بگویند فلانی بلند شو و شهادت به یگانگی خدا بده و اقرار کن به رسالت و بگو تو بنده‌ای هستی که هیچگاه عمداً گناه نکردی. این کار را می کنیم یا نه؟ اگر می کنیم خوب است. این حال سوء العذاب ندارد. هر جایی که سوء العذاب داشت، معلوم است فرد یک جایی در نظام بندگی با خدا، کوتاهی کرده است.

سوال: این یقین به چیست؟

- یقین به این است که خدا قاعده‌ای گذاشته به نام «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ» (۴) أَوْلَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ (۵)». یعنی خدا این قانون را وضع کرده و این قانون جاری است.

سوال: حال اگر وظیفه‌ای را داشتیم و انجام ندادیم و فرصتمان تمام شد چه؟

- توبه کنید. در درگاه خدا هیچ بن بستى نداريم. مثلاً در تربيت بچه كوتاهى كرديم. خب خدا هست و جبران مى كند. دست خدا پُر است. كافي است انسان نسبت به او ميل پيدا كند و خود را در اختيار او قرار دهد. هر كدام ما هم زودتر به آن دنيا رفتيم، خوش بحال ما است. من نمى دانم بعضى ها چرا اين مقدار از مرگ مى ترسند. اصلاً بنا نيست انسان در اين دنيا بماند. به اين يقين مى گويند. بالاترين يقين كه خدا به انسان عطا كرده «يقين به مرگ» است. چون انسان مى داند بالاترين انسان ها هم در اين دنيا نمى مانند. كسى يك وقت از مرگ نترسد! بالاخص كسانى كه براى حج تشريف مى برند. خوش بحال آنها چون به مرگ نزديك اند. بعضى ها مى گويند امسال خيلى خطرناك است. من مى گويم چقدر جالب! حج نزديك به مرگ، نامش مى شود حج. چون شما مى رويد كه يك بار آن طرف را تجربه كنيد و برگرديد. خدا را شكر

خوف و رجا داشتن به خدا يعنى چه؟ يعنى الان كه اذان داد، مى دانم اگر نماز بخوانم «ذكر الله اكبر» نصيبم مى شود. نگرانم كه اگر بلند نشوم، ذكر الله نصيبم نشود.

وقتي قرض مى دهيم و به اين اميد هستيم كه خدا ۷۰ برابر بدهد، اين هيچ اشكالى ندارد. بعضى مى گويند اين عبادت تجار است. اشكالى ندارد! تو هم اول منتظر ۷۰ برابر باش اما اگر بعداً به جاى اينكه منتظر ۷۰ برابر باشى، منتظر ديدن خود خدا باشى، اين «عبادت احرار» مى شود.

احساس من نسبت به خدا اين است كه خدا از هر مادري رحيم تر است. خدا نيامده كه انسان ها را دچار سوء العذاب كند. خدا حتماً براى قرب خودش راهنمايى مى كند. نمى شود كه نكند! بعد خوب نگاه مى كنم كه چگونه مرا راهنمايى مى كند. گاهى احساس مى كنم ما به خدا همان مقدار كه به پدر و مادرمان اعتقاد داريم، اعتقاد نداريم. بچه وقتى آرزو دارد كه پليس بشود به خاطر پليس شدن موظف است با نظم شود. اين باعث مى شود بچه زودتر بزرگ شود. پس آرزوى پليس شدن براى بچه تكليف مى آورد و اين تكليف موجب رشد او مى شود. وقتى ما هم طوطى - وار شنيديم «نماز ذكر الله اكبر» است و اصلاً هم نمى دانيم ذكر چيست و بچه وار و نه عارف وار مى گوييم من مى خواهم ذكر پيدا كنم، پس «تنهى عن الفحشاء» را عمل كن ديگر! همان تكليفى را كه شنيدى عمل كن. اگر طبق همان شنيده ها عمل كنى، زود بزرگ مى شوى. در اينصورت ديگر نمى گوييم ذكر اكبر فقط براى انبيا است. شما چرا مى گوييد ما نمى توانيم؟ آيا خدا بخيل است؟ يا حد انسان پايين است؟ خب يك سرى از انسان ها موسى اى هستند و يك سرى «من ظلم» هستند. اين آدم طبق آيه ۱۱ سوره نمل عمل كند. قرآن دست همه مسلمانان است.

خب اگر ظالم هستیم، این ظلم را تبدیل به حسن بعد سوء کنیم. حالا باید به قلبت رجوع کنی. اگر سوء العذاب و غم براداشته شد پس در بدل حسنی موفق بوده‌ای. اگر نه، آنقدر باید این کار را بکنی تا تبدیل صورت بگیرد. بعد اگر این تبدیل صورت گرفت دیگر کتمان نکن! نگو که مگر می‌شود؟! بعضی می‌گویند ما باورمان نمی‌شود!

در مورد «الآ» در آیه ۱۱ اختلاف نظر است. در المیزان آمده آنچه درباره این استثناء می‌توان گفت- «و خدا داناتر است- این است که بعد از آنکه در آیه قبلی خبر داد که مرسلین ایمن هستند و ترسی ندارند، از این خبر فهمیده شد که غیر مرسلین همه اهل ظلمند و ایمن از عذاب نیستند و باید بترسند و چون این مفهوم به کلیتش درست نبود، لذا در این آیه اهل توبه را از بین غیر مرسلین، یعنی از اهل ظلم استثناء کرده، همانند که اهل توبه به خاطر اینکه توبه کردند و ظلم خود را- که همان سوء بوده باشد- به حسن مبدل کردند، مغفور و مرحومند و آنها هم مانند مرسلین خوفی ندارند.»

می‌خواهد بگوید نه تنها مرسلون نزد من نمی‌ترسند بلکه آنهایی که ظلم خود را تبدیل به حسن می‌کنند نیز نمی‌ترسند.

یعنی در پیشگاه خدا مرسلین و اهل ظلمی که ظلم خودشان را تبدیل به حسن کردند با یک سیستم نگاه می‌شوند. «لایخاف» هستند. بشارت تکوینی آنها خوف نداشتن است. از این استفاده می‌شود که مرسل بواسطه بشارت وحی خبر رسالت خود را می‌فهمد و غیر مرسل بواسطه برداشتن سوء از قلب‌اش و تبدیل سوء به حسن، خبر می‌یابد.

جنس فهم و علم رحمت اهل توبه، همانند جنس علم مرسلین است. این خیلی عجیب است. این یعنی خدا قصد کرده همه انسان‌ها یا ابتدا مثل مرسلین و یا بواسطه مرسلین به بهشت بروند. حضرت جوادی آملی (حفظه الله) نظرشان این است که طبق این آیات به طور قطع اکثریت انسان‌ها اهل بهشت هستند.

انشاءالله برای جلسه بعد همه دوستان گزاره‌های یقینی که به آنها تکیه می‌کنند و می‌توانند براساس آن در پیشگاه خدا حجت بیاورند و سر خود را بالا بگیرند، یادداشت کنند. یکی از این گزاره‌های یقینی «وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)» است. جملات شرطی قرآن و همچنین جواب‌های قسم گزاره‌های یقینی هستند.

طبق آیات سوره عصر کسانی که اهل ایمان و عمل صالح و توأسی به حق و صبر نباشند، قطعاً در خسر هستند. حالا شما در خسر هستید یا نیستید؟ می‌گوید «نمی‌دانم!» یعنی شما نمی‌دانید جزء «الذین امنوا» هستید؟! می‌گویند

«نمیدنم». مگر بنده خدا می‌تواند اینطور حرف بزند. قرآن را برای همین گذاشتند تا مصادیق آن را تشخیص بدهید. اینطور باشد شما در روز قیامت در دستتان چه چیز است؟؟

طبق سوره کوثر شما یا جزء شأنی پیامبر(صلوات الله علیه و آله) هستید و یا جز عطاکننده‌های کوثر هستید. ما به هر چیزی که به صورت یقینی در آمد، شک داریم و هر چیزی که به صورت شک آمد، می‌خواهیم یقین پیدا کنیم. این می‌شود جابجا کردن ارزش‌ها توسط شیطان.

ممکن است شما بگویید خطرناک است که فرد بگوید من جزء «الذین امنوا» هستم. نگران نباشید در قرآن شاخص‌ها گفته شده است. باید مومن باشد، اخلاق او خوب باشد و ... قرآن آنقدر شاخص دارد! برای این منظور ۱۱۴ سوره آمده است.

اگر کسی خواست شاخص‌های ایمان و خسر را در بیاورد، فقط خواندن سوره زمر کافی است. سوره زمر سوره «شاخص‌های قرآن» است.

این بحثی که امروز شد یکی از دغدغه‌ها و نگرانی‌های جدی بنده است و فکر می‌کنم یکی از علت‌های ناکامی همه است. یک حس تحقیر عمومی که توسط شیطان در ما مستولی شده که ما به کرامت بندگی خدا افتخار نمی‌کنیم. این زشت است و خلاف آیات قرآن است.

جلسه‌ی گذشته سوره مبارکه نمل را که در فرازهای مختلفی تلاوت آن را پخش کردیم، در ذهن داریم و به این نتیجه جمع‌بندی رسیدیم که سوره‌ی مبارکه نمل یکی از مهم‌ترین سوره‌هایی است که در انسان روح امید و اتکاء به خدا را تربیت می‌کند و حس ظن به خدا را در انسان تقویت می‌کند. به وسیله اقوامی که در این سوره نقل شد، متوجه شدیم کسانی که حسن انجام می‌دهند در رده انبیاء می‌توانند قرار گیرند.

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ (۱۰)

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱)

بعضی از دوستان تمایل دارند که وارد محفل حسن شوند به این دلیل که حسن در اینجا مطلب بسیار باشکوه می‌شود. حسن همانطور که می‌تواند از بدی‌ها انسان را نجات دهد، می‌تواند همه‌ی بد اخلاقی‌ها و حتی بدحالی‌ها را می‌تواند از فرد بردارد؛ افسردگی‌ها، اضطراب‌ها، اختلال‌ها، کج فهمی‌ها و.. و همه‌ی اینها که جزء سوء هست را ضمن اینکه می‌تواند از انسان دور کند، می‌تواند او را در رده انبیاء قرار دهد. به این ترتیب «حسن» مفهوم بسیار مهمی می‌شود.

کلمه «حُسن» در واقع نزدیک‌ترین کلمه به «حمد» در قرآن است به این دلیل که حمد، «ستایش» است. از طرفی حسن و تحسین باعث می‌شود این دو به هم خیلی نزدیک شوند. حتی وقتی می‌خواهید روی معنای «حمد» کار کنید، می‌توانید با تجلی حسن پروردگار که ستودنی و قابل تحسین است و بسیار نزدیک به مفهوم هنر و زیبایی است کار کنید. حالا ممکن است این زیبایی، زیبایی رفتاری یا زیبایی صفاتی و یا زیبایی در اثر باشد. مفهومی است که نزدیک به نیکویی، آراستگی، زیبایی و هر چیزی که صفت کمال است را در حسن می‌توانیم ببینیم. البته ما نمی‌خواهیم تا این حد مفهوم را بالا ببریم و نتوانیم از آن استفاده کنیم. هر کسی متناسب با سن، جنسیت، اقلیم و ... حسن‌هایی می‌تواند داشته باشد و اگر بتواند بدی‌هایی که در معرض او هست را تبدیل به حسن کند و یا در معرض

بدی که قرار می‌گیرد آن بدی را انجام ندهد، در ازای آن خوبی‌ای انجام دهد که آراسته است و جلوه دارد و در این صورت بدی‌ها از او برطرف می‌شود.

به نسبت این مفهومی که از این سوره بیرون می‌آید چند اثر را به شما معرفی می‌کنیم که کم و بیش با آن آشنایی دارید. قبل از این ذکر کنم که بحارالانوار باب مفصلی راجع به این موضوع دارد که روایت‌ها را جمع‌آوری کرده است که اگر مایل بودید می‌توانید مراجعه کنید.

کتاب معناشناسی حسن، کتاب فرآیند شناسی و نظام سازی حسن، که این سه کتاب لااقل بخش‌هایی خواندنی دارد اگر کسی نتوانست همه آن را بخواند، قسمت‌های اول کتاب و بالاخص فصل فاتحه خیلی مهم است. شما اگر نگاهی به عنوان‌های این کتاب بیاندازید متوجه می‌شوید که مفهوم حسن با چه چیزهایی ارتباط دارد.

یکی از مباحث، بحث مواجهه با حسن است، یعنی اگر انسان بتواند با حسن مواجهه بشود، حُسن و حَسَن در قرآن آمده است. در واقع مواجهه با حسن یا مواجهه با چیزی از آن که به واسطه مواجهه انسان با آن حسن ایجاد شود. انسان کاری را انجام دهد که به وسیله آن بتواند حسن از انسان ساطع شود. یکی از مباحث، بحث مواجهه است که در اینجا ابعاد مختلف آن بیان شده است و برای اینکه انسان بتواند بهترین مواجهه را داشته باشد یعنی از حسن تاثیر بگیرد، این است که وقتی انسان چیزی را می‌بیند، زیبا ببیند و نه زشت. چون انسان می‌تواند زیبایی‌های خلقت را زیبا ببیند و یا می‌تواند یک رفتار زیبا را زشت ببیند.

ساختار ادراکی انسان می‌شود تغییر کند و بالعکس هرچیزی که زیبا است را زشت ببیند و هرچیزی که حسن است را سوء ببیند. سیستم ادراکی انسان اینگونه است و بلای بسیار سختی است. برای مثال به طبیعت می‌رود لذت نمی‌برد، لیوان آبی به او می‌دهند می‌گوید: «مگر چیست؟! فقط یک لیوان آب است». هرچیزی که به او می‌دهند که آن را حسن ببیند، فقط سوء می‌بیند. بنابراین وقتی کسی نتواند در مواجهه با حسن، حسن را ببیند طبیعی است که نتواند از خود حسن بروز بدهد. پس انسان در اولین مرحله باید کاری کند تا سیستم ادراکی او، حسن را حسن و زیبایی را زیبایی ببیند. این موضوع به تمرین کردن احتیاج دارد. یعنی باید سیستم انسان درست شود، هم از جهت رویت و هم از جهت رفتار و هم از جهت علم. تا زمانی که این ساختار انسان درست نشود کاری نمی‌تواند انجام دهد. به همین علت یکی از مهم‌ترین کارهایی که در قرآن انجام شده است معرفی «حسن» است. مثلاً کار حضرت ابراهیم (علیه

السلام) که خانه خدا را بنا کرد، بالاترین حسن است. اینکه یک نفر قرض می‌دهد و دست یک نفر را می‌گیرد این حسن است. اینکه حضرت موسی (علیه السلام) انقلاب می‌کند تا طاغوت را بیرون کند، حسن است.

زیبایی چیست؟ زیبایی یعنی ضد طاغوت.

اما در دنیای مدرن زیبایی چیزی است که قشنگ و جاذب نمایش داده شود در صورتی که از منظر قرآن زیبایی چیزی است که مطابق با حق باشد، و هر چه که خلاف حق باشد ولو اینکه چهره زیبایی هم داشته باشد اما در مسیر خلاف خدا حرکت کند به آن زیبا گفته نمی‌شود.

از منظر قرآن کسی صورت زشتی دارد که خودش را به گناه آلوده کرده و یا کسی موهای زشتی دارد که موهایش را برای بیگانه به نمایش بگذارد. حالا بعضی که از منطق قرآن دور هستند می‌گویند اینطور هم نیست. ممکن است که زشتی را مردم زیبا ببینند که این غلط است و اینطور نیست.

اساساً خداوند حسن را آن چیزی می‌داند که صفت کمال در آن است. صفت غیر کمال را حسن نمی‌بیند. حالا برای اینکه انسان بتواند اعتدال پیدا کند و حسن را حسن ببیند باید شروع کند، رفتارها و صفات خود را نیکو کردن. یعنی با نیکو کردن رفتار و صفات خود تازه حسن را حسن می‌تواند ببیند. اینطور که باید به تکالیف خود عمل کند مثلاً اینکه اول باید نماز بخواند که در او پدیده‌ای ایجاد می‌شود، ساختارش درست می‌شود و هرکسی که نمازخوان است آن رفتار برای او حسن می‌شود و مسجد برای او محل حُسن و حَسَن می‌شود. ممکن است در ابتدا از رفتار و صفات شروع کند یا ممکن است از باورها شروع کند، به همین ترتیب.

سوال: از کجا باید شروع کرد؟

- مواجه با حسن در دوره‌های بلوغ را بخاطر همین می‌گوییم. در دوره اول مواجه با حسن از ناحیه محیط به افراد القاء می‌شود. البته ما باید مراقب باشیم که فرزندانمان از همان ابتدا چیزی به جز حسن را نبینند. مثلاً نباید پرخاش و قهر کردن پدر و مادر را ببیند. نباید حرف زشت را بشنود. البته همه اینها را باید «طیب» نامید، اما همه اینها از نمودهای حسن هستند. خیلی از مشکلاتی که برای افراد در بزرگسالی پیش می‌آید بخاطر طفولیت آنها است. مواجه با حسن در دوره‌های بلوغ حسن‌های هر کدام از نظر سنی متفاوت است و شروع هم از طفولیت است.

سوال: چه اتفاقی می‌افتد که در جامعه همه سوءها را حسن می‌بینند؟

- مبانی علمی آنها تغییر می‌کند. احکام الهی را انجام نمی‌دهد یعنی رفتارشان منطبق با حق نمی‌شود و مبانی فکری آنها تغییر می‌کند و صفات خوب را در خودشان تقویت نمی‌کنند. طبیعتاً وقتی کسی بخیل شود این بخل باعث می‌شود که دیگر چیزی را حسن نبیند. آدم بخیل بخشنده‌گی را حسن نمی‌بیند، بلکه سوء می‌بیند.

انسان موجود بسیار عجیبی است یعنی می‌تواند ۱۸۰ درجه چرخش کند؛ یعنی برای او همه‌ی سوءها حسن شود و همه حسن‌ها سوء شود. مثلاً رفتار و صفات و عمل انبیاء و اولیاء الهی، برای او بد تلقی شود.

سوال: اینکه اگر من متوجه حسن کاری نشوم ممکن است در دام زینت بیافتم، ممکن است کمی توضیح دهید؟

- حسن با کلمات مجاورش خیلی ارتباط پیدا می‌کند مثلاً یکی از کلمات مهم «زینت» است.

«زینت» مربوط به نمود داشتن یک چیز است صرف نظر از اینکه مربوط به صفت کمال باشد یا نباشد اما حسن حتماً باید صفت کمال باشد. اگر انسان خودش اهل صدق و راستی باشد می‌تواند صفات کمال را خوب و زیبا ببیند اما اگر سیستم او معیوب باشد به اندازه معیوب شدن آن زیبایی‌ها را زشتی و زشتی‌ها را زیبا می‌بیند.

سوال: بحثی که مربوط به ارتباط حسن و کمال است و نمود کلمه کمال با اله هست، ارتباط بین اله به عنوان اوج کمال یک چیز و حسن چگونه می‌شود؟

- «اله» حقیقتی است که انسان در مقابلش تعظیم و گرنش می‌کند و او را به عنوان معبود می‌پذیرد، بعنوان اوج کمال است. منع خیر و حسن را «الله» می‌گویند. در سیستم رشد ما اگر اله درست تعریف نشود، حتماً در مصداق حسن اشتباه خواهیم کرد.

به هر حال ما با حسن، بحث و درگیری مستقیم داریم. دلیل آن هم این است که در سوره مبارکه ملک خداوند بیان می‌کند که ما موت و حیات را خلق کردیم، «لیبلوکم ایکم احسن عملاً» یعنی هر انسانی به نسبت احسن عمل خود در بارگاه الهی قرب پیدا می‌کند. در واقع حسن معنای کلیدی در زندگی انسان می‌شود که اگر نادیده گرفته شود انسان از مسیر خود منحرف می‌شود.

سوال: برای اینکه بخواهیم حسن در ما نهادینه شود باید از باور انسان‌ها شروع شود و تغییر کند یا از لایه‌های بیرونی؟

- اگر انسان بخواهد تغییر کند هم از ناحیه عمل قابل تغییر است هم از ناحیه عواطف و هم از ناحیه باورها و رفتارها. لذا نمی‌خواهیم بگوییم که خودمان را محدود کنیم. با اینکه باورمقدم بر عمل است اما گاهی اوقات خوب شدن انسان‌ها از ناحیه عمل است یعنی کافی است انسان یک عمل خوبی را مرتباً انجام دهد تا خوب شود لذا اگر یک موقع کسی خواست اصلاحی در او صورت بگیرد باید مومنین حقیقی را بشناسد و ممکن است حسن هم‌جواری با مومنین حقیقی القاء کند و این حسن افراد باشد.

برای همین بشدت تاکید شده است که با انسان‌های دروغگو، گناه‌کار و با انسان‌های اهل سوء نباید نشست و برخاست کرد. از طرفی بشدت تاکید شده است که با انسان‌های اهل خیر و حسنه ارتباط برقرار کنید. یک موقع انسان به واسطه حسن هم‌جواری تغییر می‌کند و یک موقع به واسطه انجام یک حسن و مراقبت روی آن، سیستم او تغییر می‌کند. گاهی هم بخاطر اینکه یک باور و علمی در او ایجاد می‌شود، دیگر از سوءها ناراحت می‌شود. برای سوء و حسن ملاک پیدا می‌کند. مثل خواندن یک کتاب، خواندن یک کتاب، نقش باوری دارد اما خیلی از افراد حاضر نیستند کتاب بخوانند می‌گویند: «ما حوصله اش را نداریم و پیچیده است». آنهایی که این چنین می‌گویند، یک عمل حسن انتخاب کنند و مداومت داشته باشند. عمل حسن مثل نماز خواندن ولی در اول وقت همراه با ذکر نیکو و آداب آن چون اگر بدون این‌ها نماز خوانده شود، دیگر به آن حسن نمی‌گویند. حسن باید حتما جلوه زیبا داشته باشد. ذائقه انسان وقتی به وسیله یک رفتار حسنه تغییر می‌کند او به سمت حسن گرایش پیدا می‌کند/ حداقل یک عملی باید در زندگی انسان بعنوان حسن باشد تا بفهمد که شکل حسن چگونه است.

در حال حاضر بسیاری نسبت به جمهوری اسلامی، نسبت به رهبری و نظام ولایی حرف‌های نامربوط می‌زنند. این معلوم است که یا با انسان‌های بد نشسته‌اند و یا در معرض کارهای سوء هستند و یا در محیط کارشان غیبت کرده‌اند. الزاما هم نه فقط غیبت راجب رهبری و مسائل سیاسی، بلکه یک گناهی را مرتکب شدند. کسی که اهل گناه باشد نمی‌تواند ولی‌شناس باشد و نمی‌تواند معتقد به ولایت باشد. حالا ممکن است کسی بگوید من این ولی را قبول ندارم. شما به هر حال ولی الهی را باید قبول داشته باشید، ولی باتقوا را قبول داشته باشید.

شما باید جستجو کنید و باتقواترین ولی را قبول داشته باشید. باید تقوا را معنی کنید. جنس تقوا هم مشخص است. شما می‌گویید «من نمی‌شناسم کسی را که این چنین تقوایی داشته باشد؟!»

اگر واقعا کسی هست که به تقوایی که شما در ذهن تان دارید نزدیک است شما باید به آن سیستم خود را نزدیک کنید. گاهی وقت‌ها انسان در معرض سوء‌های اجتماعی که قرار می‌گیرد ناخواسته حال او بد می‌شود بخاطر همین است که می‌گویند غیبت نکنید. خیلی عجیب است، زمانی که می‌آیند غیبت کسی را پیش شما می‌کنند ناخودآگاه نسبت به او حس کدورتی می‌آید، به این «سوء» می‌گویند. انسان نباید با انسان‌های گناهکار همنشینی کند.

سوال: اگر انسان‌های سوء جز اقوام بودند، چه کنیم؟

- شما با خوبی‌های آنها برخورد کنید اما در گناه‌های آنها مشارکت نکنید.

سوال: با این توضیح همه انسان‌ها خوبی‌هایی هم دارند، پس چگونه از آنها حذر کنیم؟

- هنگامی که سوء هستند حذر کنید اما زمانی که مثلاً ولیمه می‌دهد و یا کار خوبی می‌کند با آنها ارتباط داشته باشید.

سوال: اگر آنها خمس و زکات را نپردازند چه کنیم؟

- خودتان برای او خمس و زکات را بپردازید. اگر واقعا او نمی‌پردازد شما مقداری پول برای او کنار بگذارید که خدا عاقبت او را به خیر برساند.

سوال: نظر شما راجع به اینکه هم با دوست خوب همنشینی کنیم و هم با دوست بد که تجربه‌ای کسب کنیم، چیست؟

- اشکالی ندارد، با همان دوست بدتان هم که می‌خواهید همنشینی کنید زمانی این کار را انجام دهید که او در حال انجام کار خوب است. به هیچ وجه با کسی که خود را در معرض گناه قرار می‌دهد نباید ارتباط داشت. چرا که آن گناه انتقال پیدا می‌کند. گناه خود نجاست است که سرایت پیدا می‌کند.

حالا يك موقع از باب ندامت می گوید که با شما مشورت کند اما يك موقع با افتخار آن گناه را می گوید که در این صورت نباید با او همنشین شد. اعتراف به گناه خودش گناه است. انسان باید با همه مرادده داشته باشد اما با بخش های حسن آنها.

شاید بعد از يك مدتی بگویم که خوب است که ما خودمان منبع گناه و آلودگی و دروغ و غیبت نباشیم که انسانها اگر با ما نشست و برخاست می کنند سوء ما به دیگری منتقل نشود. به این فرد «مومن» می گویند. یعنی کسی که وقتی دیگران با او رفت و آمد می کنند از او در امن هستند. سوء او به دیگران اصابت نمی کند.

واژه هایی که خدا در قرآن برای حسن آورده است، خیلی عجیب است. «حُسن، حَسَن، احسن، احسان» هر کدام از اینها مرتبه ای دارند. مثلاً حسنه وقتی انسان يك کار خوبی را ممتل می کند و به آن عینیت می دهد و آن را جاری می کند، است مثل درختکاری. مثلاً شما ۵ درخت میوه می کارید و دیگر با آنها کاری ندارید و هر سال که می آید و به آنها سر می زنید می بیند که عده ای به آنها آب داده اند و درختان رشد کرده و میوه داده اند و عده ای دارند از آنها استفاده می کند لذت می برند. حس می کنید که بخشش چقدر خوب است، سخاوت چقدر خوب است.

حسنة اینگونه است. جاری است. يك نفر مسجد می سازد. حتی يك خشت مسجد، اینها حسنه جاری می شوند.

یکی از مهم ترین حسنه ها محبت حضرت علی (علیه السلام) است. یعنی محبت امیرالمومنین (علیه السلام) که اظهار می شود. مثلاً من چند کتاب می گیرم و به تعدادی بچه می گویم که اگر روایتی یاد بگیرید این کتابها را به شما می دهم. (حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنٌ). اینکه من امیرالمومنین (علیه السلام) را دوست دارم کافی نیست. باید جریان داشته باشد تا همه متوجه شوند. یا مثلاً ۴ شکلات به بچه ها نشان می دهم و می گویم ۴ یا علی بگویند تا شکلات به شما بدهم. در واقع محبت را اظهار می کنم.

خدا شهدا را مخصوصاً شهید عبدعلی را رحمت کند. پدر ایشان کاشی ساز بود و کاشی های مسجد را کار می گذاشت. عشقش این بود که بر روی داربست برود تا کاشی امیرالمومنین (علیه السلام) را کار بگذارد. هر چه هم که خدا به او بچه داد، اسم آنها را علی گذاشت. عبدعلی که شهید شد، متأثر از فرهنگ پدرش بود. نمی شد مجلسی باشد و ذکر علی به راه نیاندازد. عشق به امیرالمومنین (علیه السلام) را در هر جایی اظهار می کرد.

الان هر جایی که می‌نشینیم، بحث سیاسی هست. چه بهتر به جای این کار، روایات امیرالمومنین (علیه السلام) را بگوییم!

انسان می‌تواند روایت حفظ کند و در هر محفلی یک زمانی را به بیان روایات اختصاص بدهد. به این حسنه می‌گویند. به این «حب علی» می‌گویند. حسنه‌ای است که اگر انسان داشته باشد سیئه به او ضرر نمی‌رساند. یعنی قدرت گناه کردن ندارد چون علی به زبانش است. محکوم به طهارت است.

بعضی می‌گویند تو حب علی داشته باش و هر کاری خواستی بکن! خیر اینگونه است که حب علی که حسن است توان سیئه‌ای که ضرر رسان است را از انسان می‌گیرد. یعنی آدم دستور کارش جاری کردن محبت امیرالمومنین (علیه السلام) بین خانواده و فرزندان باشد، اینکه برای عید غدیر برنامه‌ریزی کنید و این عید را بزرگ جلوه دهید. مثلاً در گذشته در روز غدیر به دیدار علماء می‌رفتیم. علماء هر کاری که از دستشان بر می‌آمد برای شادی برای عید غدیر می‌گذاشتند. ممکن است پول باشد، شیرینی دادن باشد و ...

من چند روایت راجع به بحث همین آیه‌ای که گفتیم بگویم. این روایات واقعا روایات مجوری هستند و روی آنها کم کار شده است. اصل روایات در کتاب بحارالانوار است. ممکن است کسی بگوید می‌خواهم کتاب‌روایی بخوانم، بروید جلد ۶۸ را مطالعه کنید.

از کتاب دعوات الراوندی امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «این ۴ مورد در هر کس باشد و او سرتا پا هم گناه باشد، خداوند گناهان او را به حسنات تبدیل می‌کند. ۱. صدق ۲. حیا ۳. حسن خلق ۴. شکر»

من نمی‌دانم امام صادق (علیه السلام) چرا این سخن را گفته‌اند. چهار مورد است که هر که داشته باشد، گناهان او از بین می‌رود. حالا ممکن است بگویید مگر می‌شود؟ بله می‌شود اما فعلا نمی‌خواهیم بگویم چگونه..

از دایره گناه معلوم می‌شود که خیلی وسیع است و ممکن است چیزهایی از نظر خدا گناه باشد که ما آنها را گناه ندانیم. می‌شود یکی صدق، حیا، حسن خلق، شکر داشته باشد اما سرتا پا گناه هم باشد. چگونه می‌شود؟

شما کاری به این نداشته باشید و فقط بدانید که اسرار امام صادق (علیه السلام) می‌گوید که می‌شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند که ۴ کار را انجام دهید تا سوءهایتان تبدیل به حسن شود.

۱. «صدق» داشته باشید یعنی همیشه و پیوسته با حق باشید. ببینید حکم خدا چیست آن را انجام دهید. صدق لزوماً راست گفتن نیست بلکه یکی از شئون آن راست گفتن است. صدق یعنی مناظر با حکم خدا بودن. یعنی چه؟ یعنی حکم شناسی کنید، ببینید مطابق با حکم خدا هست یا نه و همان را انجام دهید.

۲. «حیا» یعنی اینکه انسان شرم داشته باشد. صفتِ فعلِ حیا که در اثر توجه نسبت به شخصی که با عظمت هست در فرد ایجاد می‌شود. حیا را می‌شود در بچه‌ها دید اما رفته رفته متأسفانه حیا در آنها از بین می‌رود. مثلاً در موقعیتی که هست حرف بد نزنند و هر اصطلاحی را بکار نگیرند. آدمی که سر همسر و فرزندش داد می‌زند، حیا ندارد. یعنی در محضر خدا حیا نمی‌کند. خیلی چیزها جزء حیا می‌شود.

۳. «حُسن خلق» یعنی انسان‌ها وقتی با تو رفت و آمد می‌کنند از تو خوبی ببینند نه بدی. امانت داری. سر وقت آمدن و نسبت به دیگران حواس جمع بودن، سر دیگران کلاه نگذاشتن، چون ما خیلی وقت‌ها سعی می‌کنیم که دیگران را از سر به در کنیم، و خیلی چیزهای دیگر.

۴. «شکر» معانی مختلفی دارد. مثلاً اینکه نعمت‌های خدا را بشناسد و آن را در جهت خدا استفاده کند. معنی دیگر آن این است که همه نعمت‌ها را برای خدا خواستن و برای غیر خدا نخواستن. یعنی هم انسان، هم واحد شدن باشد. از امکانات نعمت برای غیر خدا استفاده نکردن را «شکر» گویند.

این روایت‌ها برای خواص است. شما اگر این روایت را برای یک عالمی بخوانید از یک طرف اشک می‌ریزد و از طرفی هم شاد می‌شود و می‌گوید خدا را شکر چرا که ما به اشتباه فکر می‌کردیم گناهانمان بخشیده نمی‌شود..

سوال: آیا باید هر ۴ مورد با هم باشد تا گناهان بخشیده شود یا یک مورد هم برای بخشیده شدن گناهان کافیست؟

- هر ۴ مورد باید با هم باشد. بعضی از روایات خاص هستند یعنی امام صادق در ۱۴۰۰ سال بعد یک آدمی را دیده که از گناهان خود ناراحت و نگران است مانند امام خمینی (رحمه الله) و می‌گویند ناراحت نباش اگر ۴ کار انجام دهید، اگر سراپا هم گناه باشید، بخشیده می‌شوید. چون حضرت امام یک جریانی دارد که می‌گوید «حسنات الابرار سیئات المقربین». البته این روایت برای ما هم گفته شده است.

سوال: اگر کسی این ۴ مورد را داشته باشد اما عجب هم داشته باشد، چگونه می‌شود؟

«عُجَب» با حُسْن خلق جمع می‌شود اما با حیا قابل جمع کردن نیست. «عُجَب» یعنی اینکه من کاری کنم که خودم بدانم. صدق مانع عُجَب است. صدق هم‌راستا با حکم خداست. حیا مانع عُجَب است. بعضی صفات بد، مانع دارد. مثلاً شما می‌گویید این عُجَب دارد یعنی صدق ندارد/ اگر گفتم این عُجَب دارد یعنی حیا ندارد یعنی خدا را ندیده و عُجَب پیدا کرده است. اینها در اثر ندیدن خدا و بزرگ پنداشتن خود اتفاق می‌افتد. با صدق و حیا و شکر نمی‌سازد اما ممکن است با حُسْن خلق بسازد.

سوال: تمام این ۴ خصلت با تمام بدی‌ها و نواقص مقابله دارند یا نه یکسری نواقص هست که با هر ۴ مورد سازگاری داشته باشند؟

- بله دارند که آن‌ها را نمی‌توانمی روضه باز بخوانیم! چون تمرکزتان از بین می‌رود. مثالی که از امام خمینی زدیم هر که بنا باشد متوجه شود، می‌شود.

امام صادق(علیه السلام) یکسری روایات را فرمودند برای شخص شخیصی مثل حضرت امام(رحمه الله علیه). البته برای ما نیز هست ولی دایره سیئه آن از چیزی که عرف مطرح می‌کند، وسیع‌تر است بخاطر همان نظام ادراکی در حوزه توحید است.

پیامبر(صل الله علیه و آله) می‌فرمایند: در روز قیامت من نزد میزان اعمال قرار می‌گیرم. کسی که میزان گناهانش از کارهای نیکی که انجام داده بیشتر باشد، صلوات‌هایی که بر من نثار کرده را می‌آورم تا کفه حسنات او سنگین‌تر باشد.

یکی از مهم‌ترین عواملی که می‌تواند به عنوان حسنه قرار گیرد، بحث صلوات است. چون وقتی بحث صلوات را مطرح می‌کنیم خیلی‌ها صلوات می‌فرستند اما باید جهت پیدا کند مخصوصاً کسانی که در خانه‌های خود ختم صلوات می‌گیرند و یا برای بیماری‌های خود ختم صلوات می‌گیرند اینها یک موقع‌هایی بد نیست یک مطالعه‌ای راجب صلوات هم داشته باشد و آیه صلوات که در سوره مبارکه احزاب می‌آید را بدانند. صلوات یعنی چه؟ اینکه خدا صلوات می‌فرستد بر پیامبر و آل ایشان یعنی چه؟ اینکه ما باید بر او صلوات بفرستیم برای چیست؟ این‌ها هم در سوره احزاب و هم در روایات آمده است. بد نیست راجع به این موضوع کار شود. دلیل آن هم این است که در روایات یکی از مهم‌ترین و سنگین‌ترین چیزهای که اعمال سوء را به حسنه تبدیل می‌کند، صلوات است. حداقل

چیزی که می‌شود راجب این موضوع در این جلسه گفت این است که هرکسی بدحال شد، هرکسی میل به گناه پیدا کرد و هرکسی غم به سراغ او آمد، از همان دم که داشت به حال سوء گرایش پیدا می‌کرد صلوات بفرستد / خداوند او را نجات می‌دهد. این قانون است. گاهی دست خود انسان نیست و میل به گناه پیدا می‌کند یا مثلاً غمی به دل او می‌آید، وسوسه‌ای از ناحیه شیطان به او القا می‌شود، همان لحظه که احساس کرد، صلوات بفرستد تا هر زمانی که این وسوسه برود.

سوال: یعنی یک جور سیستم حفاظتی است؟ این حافظ با حافظ سوره طه ارتباط دارد؟

- بله یک سیستم حفاظتی خیلی قوی است. بله ارتباط دارد. خیلی روایات راجع به صلوات هست. آنقدر که بعضی اوقات وقتی روایاتی راجع به یک موضوعی مثل صلوات زیاد می‌شود، برای ما دیگر معنایی ندارد و نمی‌توانیم آن را درک کنیم! اما باید تجربه‌اش کنیم.

صلوات بالاترین ذکر است. در روایات آمده که معادل تسبیح، حمد، تکبیر، تحلیل است. یعنی کسی که صلوات می‌فرستد یا می‌گوید «سبحان الله» یا «الحمد لله» یا «الله اکبر» یا «لا اله الا الله». یعنی صلوات تو باید بوی این موارد را بدهد. منظور این است.

سوال: اگر فقط لفظ باشد اما توجه نباشد چه؟

- اشکالی ندارد و اثر دارد. اگر ختم صلوات یا برنامه‌ای دارید، حتماً یک کار علمی انجام شود مثلاً اگر یک موقع یک صوت علمی در مورد معنای صلوات از علماء مانند آیت الله جوادی آملی، آیت الله مصباح و... (حفظهم الله) داشتید برای هم ارسال کنید تا قبل از جلسه گوش دهند تا یک بار معنوی ایجاد شود. قصد علمی پیدا کنید.

روایت دیگر:

خداوند به حضرت موسی (علیه السلام) علیه السلام فرمود: آن بنده ام که با حسنه به سوی من تقرب کرد برای او در بهشت بودن را حکم می‌کنم. حضرت موسی (علیه السلام) تعجب کردند: این حسنه چه حسنه‌ای است که می‌تواند آنقدر ایجاد قرب کند که خداوند حکم به بهشت بدهد؟! راه بیافتد دنبال رفع مشکل مومن حالا ممکن است این

مشکل حل شود یا نشود. دیگر شما کاری به این کار نداشته باشید. بخواهد ازدواج کسی صورت گیرد حالا انجام شود یا نشود دیگر به شما کاری ندارد. وام کسی را بخواهد درست کند حالا یا جور شود یا نشود.

در هفته دویار نامه اعمال به دست امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) داده می شود، دوشنبه و پنجشنبه. حالا اگر دوشنبه نتوانست، پنجشنبه بگوید که آقا ما در این هفته مثلاً ۴ مورد رفع و رجوع مشکلات دیگران را داشته ایم. انسان باید دست و زبانش خیر باشد.

باید بدانیم اصل همان چیزی است که در بالا در آن ۴ مورد گفته شد. اگر گفت صلوات یا کمک به برادر مومن در واقع دارد کاری می کند که تو از غافله عقب نمایی! چون بعضی اوقات ما روایت های سخت را نمی خوانیم و فقط راحت ها را می خوانیم. در صورتیکه نباید اینگونه باشد و هر دو را باید با هم بخوانیم.

سوال: سلسله است؟

- در جامع روایتش بله سلسله است. یعنی اگر شما به بحار الانوار مراجعه کنید علامه مجلسی (رحمه الله) اینها را بصورت جامع روایی جمع کرده است. از بسیار سخت تا بسیار راحت دارد. آدم از راحت ها شروع می کند تا به سخت ها برسد.

سوال: از کودکی تا بزرگسالی است؟

- بله حسنه اینطور است، یعنی سیر دارد. انسان باید از سنین پایین شروع کند تا به بالا برسد

سوال: حضرت اباعبدالله (علیه السلام) همیشه خطاب به امام صادق می شود؟

- بیشتر بله. روایات امام حسین (علیه السلام) تعدادشان خیلی کم است و حوزه هایش هم مشخص است.

اباعبدالله علیه السلام قال: «حبستم المومن فی وجه مومن حسنه» و از طرفی هم می گویند قال امیرالمومنین (علیه السلام) علیه السلام: «احسن الحسنات عیادت المریض و امرنا رسول الله به عیادت المریض»

روایت بعد، «التقوا رأس الحسنات». رأس یعنی اینکه شما هیچ حسنه ای را نمی بینی که حسنه باشد مگر اینکه تقوا شرط لازم آن است.

حالا رأس ممکن است به معنی سر یا به معنی قله باشد. اگر به معنی سر باشد یعنی حسنه تصور نمی شود مگر با تقوا.

اگر به معنی قله باشد یعنی نهایت حسنه تقوا است. تقوا یعنی اینکه انسان خود را مراقب در حضور خدا می بیند اگر کسی خود را در پیشگاه خدا نبیند، دیگر اسم آن حسنه نمی شود.

سوال: یعنی اگر تقوا نداشته باشیم هیچ کدام از آنها قبول نمی شود؟

- اگر رأس را به معنی سر بگیرید بله.

سوال: حالا منظور رأس است یا قله؟

- بنده فکر می کنم رأس است و به معنی قله نیست. هر چند شاید کسی بگوید ما رأس را به معنی قله می گیریم یعنی اوج. در روایات هردو آمده است؛ هم به معنی قله و هم به معنی سر آمده است.

حالا اگر آن روایت را قبول نکردید این روایت را می شود قبول کرد.

«عليكم بلزوم الدين و التقوى و اليقين فهنَّ أحسن الحسنات و بهنَّ تنال رفيع الدرجات»

دین است و تقوا و دیگری هم یقین.

سوال: ما می توانیم قبول بکنیم یا نکنیم؟

- حالا چون روایت است می توانیم بگوییم از لحاظ سندیت ضعیف است. اگر انسان بخواهد قبول نکند، می تواند. قبول نکردن روایت خیلی راحت است. در روایت مثلاً شما می گوید سند این روایت کجاست؟ می گوییم مثلاً عیون الحکم و مباحث. به همین راحتی است. چون در عیون الحکم سند روایت را نمی آورد. اما بنده خودم تقوا را در رأس می گیرم و فکر هم می کنم که حسنه بدون تقوا شکل نمی گیرد.

سوال: تقوا مانند تسبیح است و حسنه مانند حمد. تا تسبیح نباشد مگر می شود حسنه باشد؟

- احسنت! یعنی لازم معنای حسنه تقواست. یعنی اگر کسی بخواهد به حسنه برسد مسیر رسیدنش تقواست، در واقع حسنه چیزی اضافه بر تقواست.

سوال: در مراحل رشد هم تقوا برای ۷ سال دوم و حُسن برای ۷ سال سوم است.

- بله تقوا از همان اول شروع می‌شود و بعد مرتبه‌ی آن حسن می‌شود. مثل این است که در جایی مجلس غیبت است و من مراقبت می‌کنم. خداوند غیبت را دوست ندارد، پس از شنیدن آن خودداری می‌کنم. این می‌شود تقوا.

حالا حسنه یا حُسن این است که به بهترین وجه و بهترین شکل با آدم‌هایی که اینجا هستند برخورد کنم. به سازنده‌ترین وجه برخورد کنم. به نحوی که کسی بی‌جهت ناراحت نشود و به او برنخورد.

وقتی کسی غیبت می‌کند شما با یک رفتار حسنه نشان دهید که یک طوری صحنه گناه را تغییر داده‌اید که با آن فضا تغییر کرده به این حسن می‌گویید، هنرمندی می‌خواهد.

در واقع جزء ارکانِ «حسن»، جوهره‌ی خلاقیت است. تا وقتی که کسی خلاقیت رفتاری نداشته باشد، نمی‌تواند. ممکن است یک نفر تقوا داشته باشد و بگوید من آنجا را ترک می‌کنم یا گوشم را می‌گیرم اما کسی که می‌تواند با فکر، رفتاری نشان دهد که آن آدم‌ها را به اطاعت بکشاند را «حسن» می‌گویند. در این موضوع زیبایی خیلی مهم است.

آن چیزی که ما در صحنه دینداری ندیدیم و با آن آشنا نیز نیستیم، خلاقیت‌های رفتاری در اجرای احکام الهی است. مثلاً کسی در خانواده چادر سرش می‌کند و بقیه سرشان نمی‌کنند، کاری کند که همه لذت ببرند و به او بگویند خانم با حجاب. اما اگر هرروز با هم درگیری داشته باشند، نمی‌شود. باید کاری کند که آن صحنه‌ها معرکه‌های حسن بشود.

این موارد خیلی برای خدا مهم است. چرا؟ چون اساساً هدف خلقت انسان ظهور حسن بوده است. خدا انسان را در گرداب‌های بلاهای مختلف قرار داد نه اینکه او را گرفتار بلا کند. می‌خواست از او حسن و نیکویی و جلوه‌گری خروج پیدا کند.

بخاطر همین رفتار امام موسی کاظم (علیه السلام) به گونه‌ای هستند که هر انسانی را شیعه می‌کند. امیرالمومنین و امام حسن (علیهم السلام) نیز همینطور هستند. فلسفه اینکه امام رضا (علیه السلام) را به خراسان آوردند بخاطر همین موضوع حسن بود. ایشان را هرکجا می‌بردند می‌دیدند آنجا مملو می‌شود از آدم و همه آنها شیعه می‌شدند. همه این امامان (علیهم السلام) هم در سنین جوانی یکی ۲۰ ساله، دیگری ۴۰ ساله و .. شما نگاه کنید میانگین سن اهل بیت (علیهم السلام اجمعین) بیشتر از ۵۰ نیست. دلیلش هم این است که دشمن نمی‌تواند چنین فضایی را تحمل کند

چرا که حتی مردم معمولی را هم به خود جذب می کردند. به گونه ای بوده که حتی دشمنانی مثل معاویه می ترسیدند با امام (علیه السلام) مواجه شوند. می ترسیدند که از مواضع ظالمانه خود دست بردارند.

حالا شما در حرزهای «مهج الدعوات» یکسری دعا مثلاً برای مواقع خطر از اهل بیت (علیهم السلام) آورده است. در آنجا مثلاً حضرت با منصور مواجه شدند و اگر اشتباه نکنم قصد کرده بود که امام صادق (علیه السلام) را به شهادت برساند و بعد وسط کار پشیمان شده است و اطرافیان او که آنجا بودند تعجب کردند که چگونه با آن غضبی که داشته پشیمان شده است!

این افراد قبلاً حسابی مست می کردند که وقتی مواجه شدند دیگر عقلی برای فکر کردن نداشته باشند که تحت تاثیر حُسن امام (علیه السلام) قرار بگیرند. پس از این مدل روایات زیاد است. باید به کتاب هایی مانند کتاب بحار الانوار رجوع کنیم و زحماتی که کشیده شده را استفاده کرد و قدردان علما بود. برای نمونه چند روایت از کتاب بحار الانوار را نقل می کنم.

امام باقر علیه السلام فرموده اند که «مَا أَحْسَنَ الْحَسَنَاتِ بَعْدَ السَّيِّئَاتِ وَ مَا أَقْبَحَ السَّيِّئَاتِ بَعْدَ الْحَسَنَاتِ»؛ چه زیبا و نیکوست اعمال حسنه بعد از ارتکاب گناهان.

چقدر خوب است که اگر کسی گناه کرد بعد از آن برود و یک اعمال خوبی انجام دهد. چقدر خوب است و چقدر آن حسنه بوی توبه می دهد.

و از طرفی «و مَا أَقْبَحَ السَّيِّئَاتِ بَعْدَ الْحَسَنَاتِ»؛ چقدر زشت است آن سیئاتی که بعد از حسنات انجام می شود. می گوید آبروی کسی را نریز، غیبت او را نکن، نگویند که آدم بی دست و پای است.

«و مَا أَقْبَحَ»؛ یعنی وقتی کسی حسنه انجام می دهد باید مراقب باشد که به حسنه خود لطمه نزند. از طرفی هم گناه کردی، با حسنه جبران کن! به حدی خوبی و حسنه انجام بده که عذاب وجدانت با حسنه خوب شود.

قال رسول الله صل الله عليه و آله: «يا علي هیچ خانه ای نیست که در آن خوشحالی باشد مگر اینکه به دنبال آن ناراحتی، منظوری واقع می شود و هیچ اندوهی نیست مگر اینکه فقط گشایش را دنبال دارد مگر اندوه دوزخیان».

یعنی بدانید که نه خوشی دنیا مستقر است نه ناراحتی آن. دنیا فراز و فرود زیاد دارد. دنیا را اینگونه بشناسید.

ببینید حضرت از قاعده نوار قلب استفاده می کنند. شما وقتی نوار قلب می گیرید، بالا و پایین دارد. به این می گویند زنده و یک موقع هم قلب می ایستد.

پس فقط اندوه دوزخیان است که پایان ندارد یعنی انسان به جایی می رسد که اندوهش امتداد پیدا می کند دیگر بالا و پایین نمی شود. گناه کردید حالت بد شد؟ «فاتبعها بالحسنه» سریع یک کار خوب انجام بده و نگذار که با حالت اندوه پیش بروی که همچون دوزخیان می شوید. مراقب باشید با سیئه به دوزخ نروید و بلافاصله سیئه را به حسنه وصل کن تا بالا بیاید.

«تمحها سریعا»؛ وقتی این کار را می کنید سریعا آن را محو می کند. اگر با خانواده خود بحث کردید، بلافاصله یک حسنه انجام بدهید. سریعا جبران می شود.

«و علیک بصنایع الخیر»؛ بر شماست به کارهای خیر. یعنی کار خیر را به خوبی و زیبایی انجام دهید. معنی خیر همان حسنه می شود. یعنی هر کسی که کار را به زیبایی انجام دهد، بلاها از او دور می شود. اگر قرار است که اتفاق بدی برای او بیافتد، دیگر رخ نمی دهد.^۲

سوال: این روایت و ارتباط دادن به غم و شادی و بعد رفتن در لغزش و خطا.. انطباق این موارد چگونه است؟

- فرمودند هیچ خانه ای نیست که در آن خوشحالی باشد مگر اینکه به دنبالش یک ناراحتی بیاید. هیچ اندوهی نیست مگر اینکه فرج گشایش به دنبال داشته باشد مگر اندوه دوزخیان. یعنی اندوه دوزخیان پایانی ندارد و بعد آن به شادی ختم نمی شود. یعنی دوزخی شدن یعنی افتادن در پرتگاه دوزخی شدن، به نحوی که انسان در یک غمی بیافتد که بیرون نیاید.

حالا آیا انسان می تواند در غمی بیافتد که دیگر از آن بیرون نیاید؟ خیر. شما حسنه انجام دهید تا درست شود. یعنی هیچ کسی نمی تواند بگوید که من در غمی قرار دارم و هیچ راهی نیز ندارد! اگر کسی دچار غمی بود، حسنه انجام دهد. خدا غم او را برطرف می کند.

سوال: خانه ای هست که مثلاً در آن دائماً غم و بدبختی است و بعد از طرفی می بینید که همیشه در حال دیدن ماهواره هستند. در واقع این از مصادیق این روایت است. حالا امیدواریم همه کسانی که ماهواره در خانه دارند کار

^۲ إذا عملت سیئه فاتبعها بحسنه تمحها سریعا؛ و علیک بصنایع الخیر فانها تدفع مضاربع السوء

درستی هم انجام دهند، چون مشکل این ابزار این است که بعد از مدتی قدرت خلاقیت در کارهای خوب را از آدم می‌گیرد.

- ببینید خیر یعنی خوبی. حسن یعنی آن خوبی را به شکل صحیح انجام دادن، به شکل زیبا انجام دادن. مشکل این فرد این می‌شود که مصادیق خیر را نمی‌تواند تشخیص بدهد.

مثلاً به او می‌گویی که به فقرا کمک کن. می‌گوید فقرا خودشان اگر بی‌دست و پا نبودن کار می‌کردند و.. بسیاری از این مثال‌ها.

می‌گویند نماز بخوان. یا می‌گوید آدمی که دلش با خدا است چگونه نماز بخواند یا اینگه آدمی که با خدا نیست چرا نماز بخواند؟!.. یعنی بعضی از استدلال‌ها اینطور است که چون ما به خدا وصل هستیم، نماز نمی‌خوانیم و بعضی‌ها هم چون ما نمی‌توانیم به خدا وصل بشویم، پس نمی‌خوانیم. ببینید به این سمت می‌رود که می‌خواهد مصادیق خیر را تغییر دهد.

نمازی که می‌خواهید بخوانید را زیبا بخوانید. حسنه است که غم را می‌برد و نه خیر! این خوش درخشیدن است که غم را با خود می‌برد. کار خیر کردن خوب است اما مقدمه است. دلیل روانشناسانه آن هم این است که چون کسی که می‌خواهد کار خیر را تبدیل به حسنه کند خلاقیت زیادی دارد. پس اصلاً نمی‌تواند غم داشته باشد!

خداوند رحمت کند. در جبهه دوستی داشتیم. انسان بسیار معمولی اما خاصی بود. می‌شود انسان معمولی باشد اما خاص هم باشد.. در زمان ورود به جبهه گفته بود نمی‌توانم آریجی دستم بگیرم، نمی‌توانم رانندگی کنم و خیلی کارهای دیگر. فکر کرده بود که من در جبهه چه کارهایی می‌توانم انجام بدهم؟! با مادرش هم از طریق نامه ارتباط داشت و می‌گفت تنها کاری که از دست من برمی‌آید این است که بعضی آدم‌ها دلشان می‌گیرد و من این را متوجه می‌شوم. می‌روم و با جوک و خنده حال این بنده خدا را عوض می‌کنم. من ندیده بودم که کسی از مقام فوقانی و مخفی بتواند یک نفر را اینگونه سرپا نگه دارد تا او بتواند یک گردان را سرپا نگه دارد!

سوال: حالا کسانی که دچار این سوء هستند و در زندگی خود دچار مشکل اند و نمی‌دانند منشاء آن کجا است و نمی‌توانند تبدیل به حسن داشته باشند. همین منازلی که دائماً در آنها گناه و معصیت است. گناه هم زینت را از بین می‌برد. سیستم این را چگونه می‌شود عوض کرد؟

- این که ما چگونه می‌توانیم روی آنها اثر بگذاریم؛ یک راه این است که آنها را به نزدیک‌ترین کار خیری که بلد هستند دالالتشان بدهیم که آن کار خیر را تبدیل به حسن کنند. بنظر شخص بنده، اگر یک نفر خیرش را تبدیل به حسن کند و روی آن حسن پافشاری کند و روی آن حسن بماند، آن حسن نجاتش می‌دهد. حسن بالاترین شفیع محشر است.

البته نگوییم بالاترین حسن، که محمد (صلی الله علیه و آله) است. بله محمد (صلی الله علیه و آله) یعنی همان، حَسَن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) یعنی همان. حسن و حسین (علیهما السلام) سیدالشباب اهل الجنة. بی‌جهت نبود که اسم این دو بزرگوار را «حسن و حسین» گذاشتند.

یعنی «حسن» با دو بزرگوار ارتباطی پیدا می‌کند و در واقع در مفاهیم نام همه این بزرگواران، همه پنج تن از نام احمد و محمد گرفته تا فاطمه و علی و حسن و حسین، «حسن» قرار دارد.

«فَطْم» یعنی قطع از هر عذابی

«حمد» یعنی اظهار حسن

«حسن و حسین» نیز که خودشان صفت هستند.

علی احمد هست، علی فاطمه است، علی حسین و حسن است. یعنی علی (علیه السلام) با این اسم‌ها علی می‌شود. یعنی علی یک «حسن» است. علی یک «حمد» است. علی «اعلی» است.

یعنی ارتباط با حسن نمی‌تواند ارتباط با اهل بیت (علیهم السلام) را نداشته باشد.

سوال: فرق خیر و حسن را می‌فرمایید؟ چه کاری خیر است اما حسنه نیست؟

- خیر به معنی خوبی است. خیر دو معنی دارد. یا افعال تفضیل است یا مصدر است. افعال تفضیل یعنی اینکه بین کارهای خوب، بهتر و خوب‌تر است. اگر کسی مواجه شد با ۴ مورد که بد است، بد را خیر می‌گویند. یعنی نسبی است به نسبت بهتری.

یک موقع نیز مصدر می‌شود یعنی ذات یک چیزی خیر و خوبی می‌شود مثل نماز، ذاتاً خیر و خوبی دارد. ذاتاً ترجیح دارد. مثلاً وقتی اذان شد، ذاتاً ترجیح دادید که بایستید برای نماز که به آن خیرالعمل می‌گویند. آن چیزی که ذاتاً ترجیح دارد. خیر عینیت پیدا می‌کند.

سوال: مثلاً شما فرمودید که ممکن است کسی کار خیر نکند اما حسنه انجام دهد. چطور ممکن است؟

- آن خیر، منظور عمل خیر است و خود خیر، شی خیر می‌شود. حالا وقتی انسان خیر انجام می‌دهد یا آن خیر را انجام می‌دهد یا خیرِ افعال تفضیل را انجام می‌دهد.

سوال: در واقع خیر چیزی است که ما آن را به انتخاب نسبت می‌دهیم و با قیاس آن را تشخیص می‌دهیم اما حسنه خود عمل است؟

- بله. کتاب مهارت‌های حسن‌گزینی را ببینید؛ یک فصل آن شیوه‌های تبدیل خیر به حسن را بیان می‌کند. در حسن باید یک فرآیند بیشتری را انجام دهیم تا به حسن تبدیل شود. یعنی باید به آن جلوه دهد و زوائد آن را حذف کند. مثلاً یک میز درست می‌کنیم می‌شود خیر و وقتی تمیزش می‌کنیم و تزئینش می‌کنیم یا کار هنری رویش انجام می‌دهیم، این حسن می‌شود.

سوال: مثلاً وقتی می‌گویند لبخند به چهره مومن جزء حسنه است، اصلش کار خیر است؟ یعنی می‌خواهد بگوید مواجهه با مومن خیر است اما اینکه آن ارتباط را با لبخند همراه کنید می‌شود حسن؟ این حدیث را هم داشتیم که گفته‌اند لبخند به چهره مومن جزء حسنه است.

- بله یعنی باید طوری این کار را انجام دهیم که این لبخند اثری داشته باشد. در بعضی لبخندها آن حسنه بودن و دارای جلوه بودن مهم می‌شود. اینکه کسی را عصبانی نکند، حزن را برطرف کند و زیبایی ایجاد کند. مواجهه دو مومن می‌شود خیر و چگونگی مواجهه آنها حسن آن می‌شود. اثردار شدن آن می‌شود حسن.

سوال: چگونه غم‌زدایی می‌کند؟ جمله قبلی شما این بود که خیر ممکن است غم‌زدایی نکند اما حسن غم‌زدایی می‌کند؟

- اطبا وقتی می‌خواهند پماد برای دستمان تجویز کنند می‌گویند که دستتان را که می‌خواهید پماد بزنید قبلش سر که بزنید چون نفوذ آن را زیاد می‌کند. اثر کار را زیاد می‌کند.

الان می‌شود در مجالس یا مکان‌های مختلف مسابقه گذاشت. به این ترتیب که چه کسی می‌تواند کسی که غمگین هست را در سریع‌ترین زمان ممکن غمش را برطرف کند. بچه هم هست. خلاقیت‌های رفتاری می‌خواهد.

خدا گفته است که یک حسنه به اندازه بهشت ارزش دارد. قیمت آن را میلیارد نگذاشته است! بهشت قرار داده است.

سوال: می‌توانم به آیه اصلی برگردم، آنجا چه اتفاقی برای حضرت موسی (علیه السلام) می‌افتد که سیئه قبلی آن دارد..؟

- خیر سیئه مربوط به حضرت موسی (علیه السلام) نیست. مربوط به کسانی است که به حضرت موسی (علیه السلام) ملحق می‌شوند. یعنی بعضی‌ها مرسلین و بعضی‌ها غیر مرسلین هستند. اگر غیر مرسلین هستند یکسری سوء دارند.

سوال: در کنار حضرت موسی (علیه السلام) بودن در این وضعیت برایشان چه حسنه‌ای داشته؟ باید چه کار می‌کردند که برای آنها حسنه حساب شود؟

- اولین کاری که باید می‌کردند این بود که محبت به حضرت موسی (علیه السلام) را در قلب خود جاری می‌کردند. روایت‌های جلد ۶۸ صفحه ۲۴۲ به بعد را بخوانید. روایت‌های جالبی دارد که می‌تواند برایتان مفید باشد. و آن کتاب را هم گفتیم.

انشاءالله خدا توفیق دهد که ما بتوانیم جزء محسنین قرآن باشیم. محسنین کسانی هستند که کارهای خوب را به نیکویی و خلاقیت نشان می‌دهند.

همین الان می‌توانیم خودمان را تنظیم کنیم و نگاه کنیم به اختلافاتی که با آن مواجه می‌شویم؛ بدی‌هایی که در خانواده به ما می‌رسد، کاری که همسر می‌کند و یا پدر و مادر انجام می‌دهند و..

خدا را شکر که این چیزها هست! چرا باید خدا را شکر کرد؟ چون اگر اینها نباشد که من حسن ام فعال نمی‌شود. خدا را شکر کسی هست که به من غر بزند.. من نمی‌خواهم کسی به من غر بزند پس حسنه‌ای انجام می‌دهم که

جلوی غر آن را بگیرم. حواس مان باشد که اینها بد نیست. پدر و مادرهای سختگیر بد نیستند بلکه اینکه شما با اینها چگونه برخورد می کنید مهم است.

این صلوات آخر را با نیت اینکه خداوند به برکت این صلوات ما را از محسنین قرار دهد، ختم بفرمایید.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طس تِلْكَ اٰیٰتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِیْنٍ (۱)

هُدًی وَبُشْرٰی لِلْمُؤْمِنِیْنَ (۲)

الَّذِیْنَ یَقِیْمُوْنَ الصَّلٰةَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُوْنَ (۳)

اِنَّ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ زَیْنًا لَّهُمْ اَعْمَالُهُمْ فَهُمْ یَعْمَهُوْنَ (۴)

اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ لَّهُمْ سُوْءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِی الْآخِرَةِ هُمْ الْاٰخَسِرُوْنَ (۵)

وَ اِنَّكَ لَتَلْتَمِی الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِیْمٍ عَلِیْمٍ (۶)

اِذْ قَالَ مُوسٰی لِاٰهْلِهِ اِنِّیْ اَنْسَتُ نَارًا سَآتِیْكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ اَوْ اَتِیْكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُوْنَ (۷)

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِیْ اَنْ بُورِكَ مَنْ فِی النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَ سُبْحٰنَ اللّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ (۸)

یا مُوسٰی اِنَّهُ اَنَا اللّٰهُ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ (۹)

وَ اَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَاَهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَكٰی مُدْبِرًا وَ لَمْ یُعَقِّبْ یا مُوسٰی لَا تَخَفْ اِنِّیْ لَا یَخَافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُوْنَ (۱۰)

اِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حَسُنًا بَعْدَ سُوْءٍ فَاِنِّیْ غَفُوْرٌ رَحِیْمٌ (۱۱)

وَ اَدْخَلَ یَدَكَ فِی جِیْبِكَ تَخْرُجُ یَبِیْضًا مِنْ غَیْرِ سُوْءٍ فِی تِسْعِ اٰیٰتٍ اِلٰی فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ اِنَّهُمْ كَانُوْا قَوْمًا فٰسِقِیْنَ (۱۲)

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ اٰیٰتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوْا هٰذَا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ (۱۳)

وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ غُلُوبًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

برای سلامتی خودتان صلوات ختم بفرمایید.

برای اینکه ان شاء الله امشب که شب شهادت امام صادق (علیه السلام) است، خداوند در وجود ما صدق را جاری کنند و ما را در پیوندی عمیق با اهل بیت (علیهم السلام) بالاخص حضرت بقیه الله قرار دهد، صلواتی ختم فرمایید.

جلسه امشب را می‌توانیم به عنوان جلسه روضه یا ذکر مصیبت اهل بیت (علیهم السلام) حساب کنیم و ان شاء الله ملائکه الهی هم این جلسه را به این عنوان منظور کنند و برای این که ان شاء الله به واسطه امشب و فردا که ایام مصیبت اهل بیت (علیهم السلام) است، قلب ما نورانی بشود و بتوانیم رهروان صادقی برای اهل بیت (علیهم السلام) شویم، صلوات ختم بفرمایید.

ما در مورد سوره نمل نکاتی عرض کردیم که خلاصه آن این است که انسان‌هایی که در یک دوره‌ای از زندگی خود دچار ظلم می‌شوند و تصمیم دارند که این ظلم را از خود برطرف کنند. راه حل این است که «حُسن» انجام دهند تا خداوند ظلم آنها را برطرف کند و سوءای که به واسطه‌ی ظلم اتفاق افتاده را از آنها برطرف سازد. هر ظلمی یک سوءای دارد. اگر انسان کسی را اذیت کند یک سوء دارد، حق کسی را ادا نکند یک سوء دارد که حتما در دنیا به او اصابت می‌کند. این طور نیست که در آخرت باشد بلکه در دنیا نیز دچار بدحالی می‌شود روزی او تنگ می‌شود و...

گفتیم برای اینکه انسان بتواند این ظلم‌ها را برطرف کنند چاره‌ای ندارد مگر اینکه کار حُسن انجام بدهد. جلسه گذشته یکسری روایت در مورد حُسن گفتیم. به ذهنم رسید که از موضوع عبور نکنیم و قدری محورهایی که در این زمینه هست را مطرح کنیم. دلیل آن هم این است که ما خواسته یا ناخواسته در ایام گذشته اشتباه‌هایی داشتیم و در اثر آن اشتباهات بدحالی‌هایی دچار ما شده و آن بدحالی‌ها منشاء بد اخلاقی‌ها و بد رفتاری‌های ماست.

اثرات آنها در زندگی ما به صورت بد رفتاری و بد اخلاقی جاری می‌شود. ما باید به وسیله‌ی حسن، ظلم‌ها را برطرف کنیم. ممکن است انسان بگوید «من نمی‌دانم چه ظلم‌هایی کردم» بسیاری از آنها را نمی‌دانیم اما خیلی‌های دیگر را می‌دانیم. آنهایی که می‌دانیم را دیگر نباید انجام بدهیم. پیشنهاد جزئی ما این است که کتاب «مهارت‌های حسن‌گزینی» را انتخاب کنیم. بعضی‌ها می‌گویند که ای کاش اینجا نمی‌نوشتید «خلق زیباترین رخدادهای نوجوانی!»

جواب این است که منظورمان جوانی است. «نو» یعنی تازه جوان. انسان وقتی می‌خواهد جدید و شباب شود از «نو»، جوان می‌شود. من عنوان‌ها را خدمتتان به عنوان اینکه ببینید چگونه می‌شود انسان حسن را انجام بدهد، می‌خوانم. با خواندن این کتاب گذشته را مرور کرده و اشکالاتی که از دوران طفولیت داشته‌ایم را یکی یکی متوجه می‌شویم. حتی آن مواردی هم که در ذهن متبادر نمی‌شود به وسیله این کتاب گفته شده است. دلیل آن نیز همین است که اغلب مطالب روایت است.

سوال: منظور از کار نیکو چیست؟ چون ما خیلی کار خوب انجام می‌دهیم.. منظور چیست؟

- کار نیکو یا حسن کردن به این معناست که در آن «علم و عمل» همراه است. نوعاً علم افراد بیشتر از عمل آنها است. فرد می‌داند فلان کار را نباید انجام دهد اما انجام می‌دهند. هر انسانی درصد دارد. بعضی ۹۰٪ اینگونه هستند و بعضی ۱۰٪ اینطور هستند. هرچه در فردی علم از عمل بیشتر فاصله داشته باشد، به سوء نزدیکتر و از حسن دورتر است این یک قاعده است.

سوال: حال چگونه بفهمیم علم و عمل مان هماهنگ است یا نه؟

- یک سری تمرین در کتاب است. با حل تمرین هرکسی می‌تواند درصد به خودش بدهد. اگر علم و عمل کسی بر هم منطبق باشد به او «صادق» می‌گویند. انسان‌های صادق انسان‌هایی والا هستند. یک سری مهارت هم در کتاب ذکر شده با به دست آوردن مهارت توان عمل به تناسب آن علم افزایش می‌یابد. اگر کسی به من همچین کتابی معرفی کند تا تمرینات کتاب را انجام ندهم، نمی‌خواهم! چون برایم مهم است که کسی توانسته یک متری بدهد که من فاصله علم و عمل را محاسبه کنم. البته این از سلسله روایات به دست آمده است.

سوال: اگر ما الان فهمیدیم چند درصد علم و عمل مان فاصله دارد، باید چه کنیم؟

- باید بیایید سراغ مهارت دوم.

مهارت دوم این است که شما می‌خواهید فاصله را کم کنید. مهم‌ترین کار در کم کردن فاصله علم و عمل استفاده از «وقت» است. کسانی که بین علم و عمل فاصله دارند، عمدتاً مشکل آنها در عدم اهتمام به مبحث «وقت و اجل» است. بخشی از فاصله‌ها به خاطر سستی و تنبلی است. «اجل»، ضد سستی و تنبلی است.

مهارت سوم ارتقا علم نسبت به عمل مشخص است یک موقع شما علم کلی را بالا می‌برید و یک موقع علم جزئی را بالا می‌برید. علم جزئی بالابردن خیلی مهم است و فاصله‌ها را کم می‌کند. علم‌تان را درباره همان عملی که سستی دارید بالا ببرید. یکسری تمرین هم در کتاب داده شده است.

سوال: مثلاً در مورد غیبت اگر بخواهیم عمل خود را جزئی کنیم باید چه کنیم؟

- شما ابتدا عمل مشخصی را تعیین می کنید و می گوید مثلاً می خواهم غیبت کردن را ترک کنم. غیبت کردن چه کسی را می خواهی ترک کنی؟ شما که از همه غیبت نمی کنید، می کنید؟ شما ممکن است ندانید از همه غیبت می کنید و یا از بعضی ها غیبت می کنید.. به این «علم» می گویند. حالا چرا از او غیبت می کنید؟! چون آدم بدی است. علم خود را بالا می برید و می گوید که حالا اگر از او غیبت کنم مشکلی از من حل می شود؟! تا حالا کسی غیبت کرده و مشکلی از او حل شده است و یا مشکلات بیشتر می شود؟! اصلاً آیا من دارم غیبت می کنم یا تهمت می زنم؟! خیلی وقت ها ما فکر می کنیم که غیبت می کنیم در حالیکه تهمت می زنیم. شاید متوجه نمی شویم اسم کاری که انجام می دهیم، غیبت نیست. چرا کاری که اسم آن غیبت نیست را غیبت بگذارم؟! چرا وقتی اسم کاری تهمت است غیبت بگذارم!؟

باید نسبت به عمل شناخت پیدا کنیم. انسان در بین ابهامات خود را گم و توجیه می کند اما وقتی حوزه یک عمل مشخص باشد، دیگر جلوی توجیحات خود را می گیرد. دیگر نمی تواند آن کار را انجام دهد. دلیل کم کردن فاصله علم و عمل این است که انسان ها به اغلب چیزهایی که باید انجام دهند واقف هستند و فقط به خاطر سستی انجام نمی دهند. پس مرحله اول «فاصله یابی» و مرحله دوم «تبدیل خیر به حسن» است. یعنی آدم باید بلد باشد که کار خوب انجام دهد. مثلاً اگر ما فامیل خیلی بدی داریم مرجع می گوید قطع رحم نباید کرد اما اگر با آنها رفت و آمد داشته باشیم ضرر می کنیم. راه های زیادی دیگر وجود دارد که باید در پی آن باشیم.

انسان در مواجهه با مشکلات و مسائل زندگی قادر است آن مسئله را تجزیه و تحلیل کند و بر اثر تجزیه و تحلیل می تواند راه های متعددی برای حل مساله بیابد و از بین آن راه ها بهترین آن را بر اساس معیارهای الهی انتخاب کند. بعد از آنکه آن راه را انتخاب کرد دچار هوای نفس، سستی و کندی نشود و در زمان مقتضی به آن عمل کند، به این «خیر» می گویند. حال برای اینکه این بنده خدا بتواند حسن انجام دهد باید اول خیر را تشخیص بدهد و تبدیل به حسن کند. یعنی مرحله حسن کاری اضافه تر از مرحله خیر است که باید راه های مختلف را کشف کند در مواجهه با مسائل آخرین راه را انتخاب نکند. می گویم: چرا با بچه دعوا کردی؟! می گوید: «بی ادبی کرد!» آیا اگر بچه بی ادبی کرد باید داد بزنید؟! می گوید: «راه دیگری بلد نیستم!». در حالی که راه های مختلفی وجود دارد. اصلاً شاید او را کمتر به پارک می برد و اینطوری شده است. اگه پسر است به خاطر این که با او گشتی نگرفتم اینطوری شده است و یا اگر دختر است به خاطر این که او را نوازش نکردم، اینطوری شده است.

شاید به خاطر اینکه جر و بحث ما زیاد شده است. پس جلوی اینها را می‌گیریم و می‌بینیم که حال این بنده خدا هم خوب می‌شود.

«خیر» یعنی این که فرد بتواند ده راه برای مواجهه با مسائل پیدا کنند و از بین این راه‌ها بهترین را انتخاب کند و بعد که انتخاب کرد، تردید را کنار بگذارد و دچار وسوسه نشود حالا باید بتواند خیر را به حسن تبدیل کند. خلاصه مطلب اینکه وقتی روح انسان به سوء و بدی آلوده شود آیا باید تا آخر عمر این سوء را تحمل کنند؟ خیر، باید کار حسن کند. انجام دادن حسن مراحل دارد. مرحله‌ی اول این است که آنچه می‌داند را عمل کنند. مرحله دوم اینکه در مواجهه با مسائل خیرگزین باشد و علاوه بر خیرگزین بودن خیر را تبدیل به حسن کند. برای این موضوع چند راه پیشنهاد کردیم:

۱. جداسازی خیر از شر

۲. بالا بردن واکنش نسبت به خیرات

۳. بالا بردن حساسیت نسبت به شرور

۴. تشخیص و تمایز خیر از حسن

۵. تمایز انواع حسن

۶. انجام حسن

سوال: لطفاً درباره‌ی اجل و رابطه‌ی آن با فاصله انداختن علم و عمل بیشتر توضیح دهید.

- انسان‌ها به خاطر این که مرگ را باور ندارند، خیلی از کارها را به بعد می‌اندازند. مرگ یعنی هر لحظه‌ای که می‌گذرد و دیگر بر نمی‌گردد. مرگ یعنی تا فلان موقع علم را فرا نگیرید، دیگر یاد نخواهید گرفت.. تمام شد و رفت! کاری به جبران کردن نداریم چون وقتی جبران می‌کنید در واقع کار دیگری بوده که باید انجام می‌دادید. هر کاری زمانی دارد که اگر آن کار را در زمان خودش انجام ندادیم، مرده است. ما اخیراً لحظه به لحظه محاسبه می‌کنیم. جواب دادن پیامک‌های شش ماهه‌ی من معادل نوشتن یک کتاب است. ما حساب کتاب اوقات خود را نداریم. هر انسان مومنی در هفته ۱۱۰ ساعت کار مفید معین باید داشته باشد. از این ۱۱۰ ساعت ۳۰ ساعت باید کار علمی باشد. در مدرسه قرآن بیشتر افراد از یک‌سوم وقت خود استفاده می‌کنند درحالی‌که می‌توانند سه برابر دیگر کار انجام دهند. این موارد به خاطر عدم برنامه‌ریزی است. درک از سرعت می‌آورد وقتی شما درک عجله نداشته باشید اینطور می‌شود که رفت که رفت..! یک کتاب می‌خوانید و به جای دو ساعت، پنج ساعت طول می‌کشد!

ممکن است بگویید این طوری که آدم همیشه در هول و ولا است! بله.. اگر شما می‌خواهید در دنیا در آرامش باشید اشتباه گرفتید! زیرا دنیا محل آرامش نیست.

خداوند در سوره یونس می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ لَا يَرْتَدُّونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ»^۳ به حیات دنیا راضی می‌شوند و اطمینان دارند که شب می‌خوابند و صبح حتما بیدار می‌شوند / اطمینان دارد

با شکستن دل یک نفر دو ساعت دیگر زنده است که از دل او در بیاورد. تو به چه حقی این کار را می‌کنی؟!

آخرین موضوع مبحث غفلت از آیات الهی است. هر کس این چهار خصوصیت را داشته باشد، همین جا در «نار» است. من اعتقاد این است که هر کسی میزان علم و عمل خود را یکی کند به طوری که فرصت‌های خود را مغتتم بشمارد و جای خالی نداشته باشد، بد رفتاری‌ها و صفات منفی که بر او تحمیل شده تا حدود زیادی اصلاح می‌شود.

سوال: خیلی وقت‌ها با وجود اولویت‌بندی در کارها برای بعضی از کارها همیشه وقت داریم اما برای بعضی از کارها فرصتی پیدا نمی‌کنیم. نمی‌دانم این صفتی است یا شخصیتی؟

- آن کارها را باید اگر از نظر شرعی واجب نیست، عوض کنید. این کار در استعداد شما نیست. کارهایی که انسان میل دارد و رغبت او هر چقدر هم سعی می‌کند، نسبت به آن فعال نمی‌شود. (البته اگر اگر واجب الهی نیست)

واجب الهی در احکام رساله نوشته شده است. اگر کسی در زمینه‌ای استعداد نداشت، می‌تواند برود در زمینه‌ای که استعداد دارد سرمایه‌گذاری کند. استعداد را می‌شود شناخت. کارهایی که با سرعت انجام می‌دهید استعداد شما در آن است پس در همان رشد خواهید کرد. برای محیط آن کارهایی را که در استعدادتان هست تعریف کنید و محیط را مجاب کنید که آن کارها را هم ارج بنهند. به این حسن‌گزینی می‌گویند.

مساله این است که اگر یک نفر با تدبر تفکر و کلمه نتوانست ارتباطی برقرار کنند و در استعدادش نبود چه کند؟

ما به او می‌گوییم آیا قرآن می‌خوانید، می‌فهمید؟ می‌گوید بله. دوست دارید بخوانید و بفهمید؟ می‌گوید بله. آقا برو بخوان و بفهم! ختم مفهومی‌ها برای این به وجود آمد که یک سری‌ها نمی‌توانستند قرآن بخوانند. انسان باید غالب بر محیط باشد نه مغلوب. مادری که فرزندش تازه به دنیا آمده تا شش ماه تقریباً هفته‌ای ۵ ساعت وقت دارد. در شش ماه دوم ۱۰ ساعت. مثل این است که این‌ها یک مدتی به مرخصی می‌روند و در این مدت با بچه و ملکوت ارتباط برقرار می‌کنند. بچه ملکوت آسمان‌ها و زمین است. مثل این است که قطعه‌ای از عرش را در دستانتان شما انداخته‌اند. بهترین حالت زندگی شما موقعی است که در دوره ۶ ماهگی اول شیرخوارگی هستید. دیگر می‌خواهید دنبال چه

^۳. سوره مبارکه یونس، آیه ۷

برنامه‌ای باشید؟! در آن زمان اگر سیم مادر به بچه که عرش است، وصل باشد آن ۵ ساعت نمی‌دانم معادل چندین هزار ساعت است. ای کاش ما مادر بودیم. ای کاش من پنج ساعت از آن وقت‌ها را داشتم! مدام دنبال راهی هستم که آن ۵ ساعت را به دست بیاوریم.. البته آخر هم به دست می‌آوریم چون می‌دانم در عالم همه چیز راه دارد. این برای من مهم است که کدام کار است که مرا به آن منطقه شیردهی یک مادری که در شش ماه است برساند. که آن ۵ ساعت معادل چندین هزار ساعت است. محدودیت‌هایی که به صورت تکوینی مثل تولد نوزاد به انسان عطاء می‌شود به نوعی از جانب خدا عطا می‌شود. چند ساعت این موارد خیلی بیشتر ارزش دارد. ما حاضریم مبادله کنیم!

پایه حسن، خیر است. تعریف حسن روی خیر سوار می‌شود و حسن، خیری است که زینده و با شکوه باشد. خیر جنبه بیرونی هم دارد یعنی شما می‌توانید به یک شی بگویید خیر. اما به یک شی تنها نمی‌توانید حسن بگویید. بالا بردن واکنش نسبت به خیر یعنی مثلاً همین که فرد بداند وقتی وارد مدرسه می‌شود فقط این نیست که بیاید درس گوش بدهد. می‌تواند کفش جفت کند، می‌تواند چایی درست کنند و غیره.. نباید ذهن انسان قالب بگیرد. خانه کثیف است چه می‌شود آقا جارو کند؟ بعضی از آقایان حتماً باید به آنها گفت اینجا را جارو کن. این خوب نیست باید جوری باشد که آقا این کار را بکند که خانم نکند! و سبقت بگیرند از هم. واکنش به خیر نشان دهند. واکنش نسبت به خیرات خیلی حسن می‌آورد. اینکه سریع یک نفر یک کاری را انجام می‌دهند جلوه زیبایی ایجاد می‌کند. از طرفی بالا بردن حساسیت نسبت به شرور مطرح است. بعضی چیزها واقعاً بد است. اگر صدای تلویزیون طرف مقابلت را ناراحت می‌کند آن را کم یا خاموش کن. چه اشکالی دارد؟! برو و کار دیگری انجام بده.

ما باید ابتدا تشخیص بدهیم مثلاً آگه در خانه آشغال هست این بد است و یکی باید آشغال‌ها را بیرون خانه ببرد! باید نسبت به شرور واکنش نشان بدهیم و این واکنش باید مداوم باشد. باید بلافاصله محل‌های شرور را تشخیص دهیم و واکنش نشان دهیم. مثلاً در مهمانی نباید در یک محلی مثلاً مقابل آشپزخانه بنشینیم. حالا یکی می‌گوید من اصلاً حواسم نیست.. باید حواست باشد! واکنش نسبت به شرور خیلی حسن ایجاد می‌کند.

تمایز حسن از خیر: حسن کمال خیر است. نفوذ کار خیر در دیگران و زیبایی ایجاد کردن با حسن اتفاق می‌افتد. مثلاً رنگ کردن خانه به انسان آرامش می‌دهد. هر چه شما بتوانید کاری را با حسن بیشتری انجام دهید، تاثیر آن بر دیگران بیشتر می‌شود. برای خواندن مثال‌های هر قسمت به کتاب مراجعه کنید.

سوال: واکنش به خیرات انسان را از کندی نیز درمی‌آورد؟ - بله

فصل سوم و چهارم و پنجم کتاب را خودتان بخوانید. خواهش می‌کنم هر کسی یک دور این کتاب را بخواند و تمرین‌های آن را با تأمل حل کند.

سعی کنید این کتاب را مثل کتابی که در سیر و سلوک معنوی اثر دارد در نظر بگیرید. پیشنهاد عملی من این است که هر کسی اوقات خود را ثبت کند. کارهایی که به وسیله آن اوقات انجام می‌دهد یادداشت کند. کارهایی که نتیجه ندارد و یا در آن استعداد ندارد حذف کند. البته همه این‌ها در تمرین‌های کتاب هست.

نکته: در زندگی تعارف نداشته باشید. اگر پول ندارید خجالت نکشید که بگویید. خودتان و خانواده‌تان استقلال داشته باشید و فرهنگ خود را به اطرافیان ابلاغ کنید که بقیه با این فرهنگ هماهنگ شود. چه معنی دارد که مهمانی ۱۰ ساعت طول بکشد! بگویید ما اینطوری نمی‌توانیم مهمانی بیایم. اشکالی ندارد که ناراحت بشوند..

«اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم»

برای سلامتی خودتان و بستگانتان صلواتی بفرستید.

برای برآورده شدن حاجات جمع و تقرب الهی، صلواتی ختم بفرمایید.

تولد کریمه‌ی اهل بیت حضرت معصومه (علیها السلام) و امام رضا (علیه السلام) را تبریک عرض می‌کنیم. ان شاء -
الله به برکت صلوات بر محمد و آل محمد در این دهه به کرامت واقعی دست پیدا کنیم.

در جلسه‌ی قبل راجع به مبحث حسن مطالبی ارائه شد و از خدا خواستیم که ما نیز در زمره‌ی محسنین قرار بگیریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴)

یکی از نکات واضح و قابل تامل این سوره این است که تمام سرگردانی و چه کنم، چه کنم‌های زندگی انسان مربوط به ضعف در ایمان به آخرت او می‌باشد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخَسْرُونَ (۵)

همه‌ی بدحالی‌های انسان نیز مربوط به ضعف در ایمان است.

انسان ممکن است در بدترین شرایط جسمی باشد اما بدحال نباشد و برعکس ممکن است در اوج خوشی باشد اما حال بدی داشته باشد. بدحالی یک حالت در هم ریختگی درونی است که حس خوشی و رضایت را از انسان سلب

می‌کند. در قرآن به این حال بد، سوءالعذاب اطلاق می‌شود. در این آیات سوءالعذاب منتسب به عدم ایمان به آخرت می‌شود.

اگر کسی می‌خواهد علیرغم داشتن عارضه‌ی جسمی حال خوشی داشته باشد و دچار سوءالعذاب نباشد، باید حتماً یقین به آخرت را تجربه کند که در جلسه‌ی قبل مفصل در رابطه با آن صحبت شد.

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶)

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِ كَيْفُ مُنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ سَاءَتِ كَيْفُ بِشَهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷)

یکی دیگر از مباحث مطرح شده بحث رجاء و امیدواری بود که انسان‌ها در اثر امید به خدا به جایگاه بلندی نائل می‌شوند. روایتی از امیرالمومنین (علیه السلام) نقل شد که فرمودند: نسبت به چیزهایی که امید نداری بیشتر از آنچه امید داری امید داشته باش.

آخرت قوه‌ی فاعله‌ی حاکم بر تمام هستی یا حق جاری در هستی می‌باشد که با کنار رفتن دنیا کاملاً ظهور می‌یابد. در واقع آخرت الان هم وجود دارد. ایمان به آخرت یعنی ایمان به حقایق و قوانین. یعنی فرد می‌داند اگر کار خیر انجام دهد خداوند جزایش را می‌دهد. این ایمان به قوانین همان ایمان به آخرت است. فرد می‌داند خدایی هست و قوانین جاریست پس او حیا دارد و غفلت نمی‌کند. به مجموعه‌ی این‌ها آخرت گفته می‌شود.

آخرت به معنی مکان نیست. ما در حال حاضر هم دنیا داریم و هم آخرت. ایمان به آخرت یعنی هر آنچه در غیب است و حاکم بر این دنیا است. ایمان نداشتن به آخرت یعنی فرد به قوانین جاری شناخت ندارد و آن‌ها را در زندگی خود احضار نمی‌کند. هر کدام از قوانین را اگر در زندگی جاری نکنیم دچار سوءالعذاب خواهیم شد.

پس اگر دچار بدحالی و به هم ریختگی شدیم باید بررسی کنیم که به کدام قانون عمل نکرده‌ایم. بهترین و اولین کاری که در این زمینه می‌توان انجام داد تهیه‌ی فهرستی از آنچه که می‌دانیم است و خود را مصمم نماییم که به آن قوانین عمل کنیم. اگر فردی به آنچه می‌داند عمل کند خداوند باب‌های دیگر را برای او باز می‌نماید اما اگر این کار را انجام ندهد، هر چقدر هم به دنبال قوانین جدید بگردد، پیدا نخواهد کرد.

یکی از مشکلات ما این است که به کارهای جزئی ریزی که می‌توانیم انجام دهیم عمل نمی‌کنیم و می‌خواهیم اعمال خیلی بزرگ را انجام دهیم و این ممکن نیست. همه می‌دانند باید نظم را در خانه رعایت کنند، باید بلند سلام کنند، باید احوالپرسی کنند، نباید قهر کنند. چگونه می‌شود انسان این امور ساده‌ی ابتدایی را انجام ندهد و ادعای رسیدن به لقاء الله یا سرباز امام زمان شدن را داشته باشد! عدم انجام این امور جزئی غفلت است. اگرچه این‌ها کافی نیست اما لازم است. پس باید برگردیم این چاله‌های کوچک را پر کنیم.

کسانی که ارتباط عمیقی با خدا دارند، اگر کوچک‌ترین خللی در این امور جزئی ایجاد شود متوجه می‌شوند اما وقتی حساسیت انسان پایین می‌آید، فرد دچار معضل می‌شود. در واقع این ریزه کاری‌هاست که برای افراد شاخص تعیین می‌کند. اگر من متوجه شدم که در امور جزئی دچار غفلت شده‌ام، باید بدانم که در سطح بالا هم مشکل وجود دارد پس باید به دنبال اصلاح باشم. ایمان به آخرت یعنی ظلم بد است، ناسزا گفتن ناپسند است و عقوبت دارد. انسان نمی‌تواند با دیگران بلند صحبت کند مگر اینکه مجوز داشته باشد. انسان نمی‌تواند به دیگران امر و نهی کند مگر تجویزی بر او باشد. انسان بر کسی ولایت ندارد مگر اینکه خدا برای او این نقش ولایت را تعیین کرده باشد. کیفیت ولایت را خدا تعیین می‌کند و نه انسان! وقتی زن و مرد ازدواج می‌کنند هیچکدام در مالکیت هم قرار نمی‌گیرد زیرا مالکیت از آن خداست. مالکیت‌ها اعتباری است، حتی مالکیت من نسبت به فرزندم حد و حصر دارد و نمی‌توانم هر باید و نبایدی بکنم. اعتقاد به این موارد ایمان به آخرت است. اگر این ایمان وجود نداشته باشد اعمال انسان برایش تزئین داده می‌شود و سعی می‌کند تمام اعمالش را توجیه نماید.

حال از کجا بفهمیم که دچار توجیه و زینت در اعمال شده‌ایم؟ از «یعمهون». یعنی از سرگردانی‌هایمان باید متوجه شویم. هنگام برخورد با این آیات انسان متاثر می‌شود چرا که می‌بیند که قرآن کاملاً بی‌پرده تمام قوانین را بیان کرده است ولی ما گاهی فکر می‌کنیم قرآن تعارف دارد و همه‌ی آیات را صریح بیان نمی‌کند.

حرف این آیات این است که هر کسی که دارای سوءالعذاب است یعنی ایمان به آخرتش ضعیف است. سوءالعذاب را همه از درون خود و حتی خواب‌هایی که می‌بینند می‌فهمند. خدا بنده‌ای می‌خواهد که درونش خوش باشد و حتی اگر او را در آتش هم بیندازد باز هم حالش خوش باشد. زیرا خدا معتقد است که انسانی خلق کرده که در درونش گوهر ایمان دارد. چنین انسان مومنی حتی اگر در قیامت هم در آتش جهنم قرار گیرد، امیدش را از دست نمی‌دهد. خدا انسان را به گونه‌ای خلق کرده که جهنم رفتن برای او محال است مگر حالتی که سیم اتصالش از خدا قطع شود. بر این اساس است که امیرالمومنین (علیه السلام) در دعای کمیل می‌فرماید اگر مرا به جهنم بفرستی... یا

فراز امام سجاد (علیه السلام) در رابطه با جهنم، به این معنی است که این بزرگواران حتی در باب جهنم خیال پردازی کرده‌اند اما باز در آن آتش هم حبّ خدا را در دل دارند. پس اتصال به خدا و آخرت یعنی بهشت و عدم اتصال به خدا و آخرت یعنی جهنم و ما این اتصال را در زندگی کم داریم. اصلاً فلسفه‌ی قرار گرفتن انسان در دنیا و مشکلاتش برای به رخ کشیدن چنین انسانی است به ملائکه. یعنی می‌شود انسانی مثل حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آتش مصایب دنیا باشند و نسوزد. در زمان‌های قدیم‌تر انسان‌های مومن خیلی خوبی بودند مثلاً مادر بزرگ‌ها همیشه کمی بیشتر غذا می‌پختند تا مقداری از آن را به اطرافیان بدهند. این یعنی فرد حس‌گرس کار می‌کند! چنین فردی اگر دچار مشکل بزرگی شود در جزئیات به دنبال منشا آن می‌گردد. مثلاً فکر می‌کند شاید بخاطر آن باشد که فلان روز از قورمه سبزی به همسایه نادم. دقت در این اعمال باعث واکنش شاخص‌های خوشی و ناخوشی می‌شود. این فرد اگر حالش بد شود چنبره نمی‌زند و زانوی غم بغل نمی‌گیرد بلکه به دنبال عمل به یک کار انجام نشده می‌رود. اگر هر کاری که دل‌مان خواست انجام دهیم و به جزئیات توجه نکنیم، تبدیل به یک انسان متوقع می‌شویم که خود را حاکم عالم پنداشته و سایرین را خادم خود می‌داند. چرا فلان کس به من سلام نمی‌کند، چرا احترام نمی‌گذارد، چرا.... و این‌ها تبدیل می‌شود به پرخاش‌گری. وای به روزی که فرد پرخاش‌گر شود زیرا پرخاش پس از توقع است. بدتر از آن دشنام دادن است چرا که دشنام بعد از پرخاش است. این فرد دیگر توان دوست داشتن مردم را نخواهد داشت. مومن کسی است که هم مردم را دوست داشته باشد و هم مردم او را دوست داشته باشند. اگر دیدید دیگران دوستتان ندارند، حتی افرادی که از نظر شما مومن نیستند، بدانید مشکلی در ایمان‌تان است و برعکس اگر محبت‌تان به مردم کم شد یعنی ایمان‌تان پایین آمده است. حتی اگر فرد گناهکاری را امر به معروف یا نهی از منکر می‌کنید، باید او را دوست داشته باشید.

انسان مومن باید احساس بکند که دلش می‌خواهد قربان همه برود حتی اگر «اشدًا علی الکفار» باشد باید در آن حبّ باشد. ظرف انسان در دوست داشتن مردم نامحدود است و هر چه این حس فعال‌تر شود، سقف آن بالاتر می‌رود.

ما باید با ایمان به خدا سقف محبت‌هایمان را بالا بیاوریم زیرا خدا بی‌نهایت است و محبت انسان به خدا و به دنبال آن مردم بی‌نهایت می‌شود. از نشانه‌های ایمان محبت به مردم است. ما برای خودمان حدود تعیین می‌کنیم، مثلاً می‌گوییم فلان فرد ناهنجار است، پس از محبت‌مان به او کم می‌شود. ادبیات خداوند این گونه نیست بلکه می‌گوید انسان هیچ حقی ندارد که از رفتار مردم حالش بد شود. اگر رفتار بدی دیدیم مثلاً به ما ظلم شد، باید به خدا پناه ببریم و مثلاً سوره‌ی ناس بخوانیم، حال که در آغوش امن خدا قرار گرفتیم نباید باز هم اعصاب خود را خراب کنیم. خیلی از گریه‌های ما برای مومن پسندیده نیست زیرا از توقعات و اعصاب خوردی‌های این گونه است. هر

چقدر انسان به خیرات جزئی توجه بیشتری کند، شاخص و نشانه‌های بیشتری می‌یابد. یکی از این خیرات نماز است زیرا نماز ریزه کاری‌های بسیاری دارد. مثلاً نماز اول وقت، نماز شب، نماز جماعت و... پس اگر نماز، حال‌مان را کیفور نمی‌کند باید به دنبال علت بگردیم. اگر نماز حالت ایستا پیدا کند و به تدریج بهتر نشود، یعنی فرد دچار اختلال است.

انسان اگر با اطرافیان تنش دارد باید علت آن را در خود جست‌وجو کند. هر گاه انسان اعصابش از خودش خورد شود، تحمل دیگران را نیز ندارد. انسان شاید بتواند از دیگران فرار کند اما از خودش نمی‌تواند فرار کند پس باید خودش را اصلاح کند. دو رکعت نماز بخواند و بگوید خدایا منم و تو.. بعد بگوید خدایا فقط تو هستی. نماز در مسجد خیلی مهم است. هر گاه احساس بدی نسبت به خود و دیگران پیدا کردیم سریع به مسجد برویم تا «من» برداشته شود و «خدا» بماند. خیلی بد است که عطر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در ما جاری نیست. رحمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در ما جاری نشده است. باید محبت‌مان افزایش یابد تا دیگران حس کنند وقتی ما را می‌بینند به یاد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌افتند. حتی یک لب‌خند هم می‌تواند بوی ایشان را بدهد. این خیرات کوچک را ندیده نگیریم. خیلی از حرف‌های ما در حاشیه‌ها افراد را ناراحت می‌کند و نه در متن اصلی. حواسمان به این‌ها باشد. تمرین تواضع بکنیم. به دیگران بدون علت سلام کنیم، هدیه بدهیم و...

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸)

يَمُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹)

غایت انسان این است که به جایی برسد که یک تجلی از خدا ببیند که بگوید «انه انا الله العزيز الحكيم». انسان وقتی سقف خود را پایین بیاورد، خود را ارزان می‌فروشد.

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِي مُدَبِّرٌ أَوْ لَمْ يُعَقَّبْ يَامُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ (۱۰)

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱)

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتِ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲)

انسان دو بعد درونی و بیرونی دارد. آن چیزی که عرصه را برای او تنگ می‌کند، درون فرد است. اگر درون انسان سالم باشد هر چیزی برای او خیر می‌شود. اگر درون انسان ایراد داشته باشد، هر چیز بیرونی برای او بد می‌شود حتی پیامبر و قرآن.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۳)

در داستان حضرت موسی (علیه السلام) نه آیه و معجزه وجود دارد که همه بسیار قوی بوده و مبصره هستند، اما فردی که درونش ایراد دارد به این آیات نسبت سحر مبین می‌دهد. چنین فردی جز این را نمی‌بیند یعنی به عمد انکار نمی‌کند بلکه نظام شناختی او ایراد دارد که مبصره را سحر مبین می‌بیند.

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

این آیه بسیار مهم است، حضرت علامه (ره) تاکید بسیاری روی آن داشته‌اند و توجه به آن فرد را محسن می‌کند. مفسد انتهای داستان است یعنی نه تنها خودش فاسد است بلکه دیگران را نیز به فساد می‌کشاند. از روی ظلم و علو جحد با آیات می‌کنند و به آن‌ها استیقان دارند.

هر انسانی به میزانی که ظلم و علو نسبت به حق دارد در معرض انکار آیات الهی قرار می‌گیرد. ظلم می‌تواند تعدی به دیگران یا عدم شناخت حق باشد. علو به معنی زیر بار حق و منطوق نرفتن می‌باشد. علو یعنی برای خود شأن قائل شدن و تواضع نداشتن. بعضی افراد علو مسلک هستند و بعضی افراد ظلم مسلک می‌باشند. انتقاد پذیرفتن نشانه‌ی علو است.

برای انسان یک یقین و یک استیقان مطرح است. استیقان یعنی انسان برای بدیهیات هم استدلال بخواهد مثلاً خوبی بهتر از بدی است، اما فرد می‌گوید از کجا معلوم؟! چرا ولایت فقیه لازم است؟ از کجا معلوم اخلاق خوب، خوب است؟! و...

علمای بزرگوار در کتب‌شان برای خدا اثبات آورده‌اند اما کسی که بخواهد خدا را بپذیرد بدون اثبات هم می‌پذیرد و فردی که نخواهد بپذیرد با اثبات هم نمی‌پذیرد. استیقان یعنی برای وجود خدا دلیل می‌خواهد اما وقتی استدلال می‌کنی نمی‌پذیرد. توحید اثبات کردنی نیست. برهان آوردن برای اثبات وجود خدا باعث پرورش استیقان می‌شود. انسان‌ها خودشان خدا را می‌شناسند و نیازی به دلیل ندارند. آخرت هم به همین صورت است. اگر فردی برای این‌ها دلیل بخواهد یعنی استیقان می‌کند. نتیجه می‌شود این که حتی اگر آیه‌ی مبصره بیاوری آن را سحر مبین می‌بیند.

پس ظلم، علو و استیقان موجب انکار و جحد به آیات می‌شود. استیقان در لایه‌ی باور است و ظلم و علو در لایه عمل می‌باشند. اگر این دو را اصلاح کنیم، یقین پیدا می‌کنیم. یقین عبارت است از آن چیزی که انکار ناپذیر است. استیقان یعنی نسبت به چیزی که انکار ناپذیر است، طلب یقین کردن.

خوب است که فهرستی از مسائل انکار ناپذیر زندگی مان بنویسیم و بینیم این فهرست را عمل می‌کنیم یا نه. اگر به این فهرست عمل کنیم به ما موقن گفته می‌شود و اگر عمل نمی‌کنیم، مستیقن هستیم. اگر عمل نمی‌کنیم حتما دچار ظلم و علو خواهیم شد و آخر آن مفسد خواهد بود.

تمام لطمه‌هایی که به انسان وارد می‌شود در درجه‌ی اول از استیقان است و در درجه‌ی بعد از ظلم و علو می‌باشد. بالاترین وصفی که انسان می‌تواند به آن برسد موقن شدن است. موقن متعجب‌ترین انسان روی زمین است زیرا از کارهای خلاف یقینی تعجب می‌کند؛ مثلا مگر می‌شود انسان دزدی کند و...

ان شاء الله خداوند ما را از اهل یقین قرار دهد.

برای سلامتی اهل یقین صلواتی ختم بفرمایید.

«اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم»

برای سلامتی خودتان و عزت مسلمانان صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه ان شاء الله در دهه کرامت خداوند کرامت را در قلب جوانان جاری کند، صلواتی ختم بفرمایید.

یکسری از آیات سوره مبارکه نمل را خواندیم و قرار شد که ادامه مطالب را بخوانیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

الَّذِينَ يَتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينَةً لَّهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخِسُونَ (۵)

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶)

إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنستُ ناراً سَاتِيكُمْ مِنْهَا بَخْبِرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷)

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸)

يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹)

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رآها تهتت كأنها جانٌ ولى مدبراً و لم يعقب يا موسى لا تحف إنى لا يخاف لدى المرسلون (۱۰)

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي عَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱)

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲)

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۳)

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

برخی از وقایعی که در روزگار انسان رخ می‌دهد بسیار ویژه است که انسان را در دو راهی و چند راهی قرار می‌دهد. از جمله مواردی که انسان بنا دارد کاری را بکند یا نکند. گاهی این راه‌ها بسیار با هم زاویه دارند و از هم دور هستند و هر دو را نمی‌توان با هم داشت. برخی تصمیمات قابل جمع هستند، مثلاً شما می‌توانید هم درس بخوانید و هم کار کنید و این دو منافاتی با هم ندارند. اما برخی تصمیمات به هم نمی‌خورند، مثلاً فرض کنید انسان هم بخواهد دیندار باشد و هم دیندار نباشد، نوعاً نمی‌شود و چنین اتفاقی نمی‌افتد. اما مثلاً می‌شود انسان گاهی دیندار باشد و گاهی دین‌دار نباشد اما وقتی دیندار می‌شود، نمی‌تواند گناه کند و مجبور است جلوی دین خود را بگیرد و گناه نکند. حالا اگر خواست، دوباره برگردد. برخی تصمیمات در زندگی اینگونه هستند. مثل موردی که در رابطه با حضرت موسی (علیه السلام) ذکر می‌کند. وضعیت فرعون معلوم است. وضعیت او به این صورت است که پادشاهی است که جایی را تصاحب کرده است و حضرت موسی (علیه السلام) به امر خداوند از او می‌خواهد که خسر را ترک کند. حالا شما بحث فرعون را در نظر بگیرید، ما مُخَيَّر هستیم در اینکه یا موسی (علیه السلام) را انتخاب کنیم یا فرعون را. ما نمی‌توانیم هر دو را انتخاب کنیم، یا باید موسی (علیه السلام) را انتخاب کنیم و یا باید فرعون را. فرعون دارای قدرت و مکر و حيله و سحر است و جلسه‌ای راه می‌اندازد و حضرت موسی (علیه السلام) هم براساس معجزه الهی عصایی می‌اندازد. شما در هر دو حالت «قدرت» می‌بینید و ممکن است بگویید ما نمی‌توانیم تشخیص بدهیم که کدام درست می‌گویند. ما حتماً به یک تشخیص درونی نیاز داریم و اگر این قدرت درونی احیا نشود، نمی‌توانیم بین انسان‌های بیرونی تمایز قائل شویم.

اگر انسان از درون خود اصلاح را انجام ندهد، غیر ممکن است که بتواند در بیرون تشخیص درست دهد، چون همان کاری که موسی (علیه السلام) انجام می‌دهد مانند آن را فرعون نیز انجام می‌دهد و همان کاری که فرعون

می‌کند، موسی (علیه السلام) نیز می‌کند. همان حرفی که موسی (علیه السلام) می‌زند فرعون نیز می‌زند و در این صورت است که انسان دچار سردرگمی می‌شود.

در زندگی هم به همین ترتیب است، مثلا در مسائل سیاسی چه کسی درست می‌گوید؟! چون انسان برخی مطالب را می‌بیند که یک طرف است و برخی مطالب را می‌بیند که در طرف مقابل است و برای او ایجاد سردرگمی می‌کند. هیچ راهی نیست مگر اینکه انسان از درون درست شود که اگر از درون درست شود به طور طبیعی سنخیت او با ظلم از بین می‌رود و به طور طبیعی میل به ظلم پیدا نمی‌کند و از درون می‌فهمد «ظالم چه کسی است؟!»، اما اگر از درون ظلم داشته باشد به طور طبیعی میل به ظالم پیدا می‌کند و نمی‌تواند کسی را که بر علیه ظلم قیام می‌کند، تشخیص دهد و حتما از کسی تبعیت می‌کند که مقابل انسان اهل حق قرار دارد.

در این آیات «الی فرعون قومه» یعنی درست است که فرعون سردمدار و همه کاره است اما همه چیز را به قوم نسبت می‌دهد. «فسق» یک امر درونی و زاویه‌گیری درونی است یعنی فرد اعتدال فطری خود را از دست داده است و از حالت اعتدال خارج شده است. فسق به معنای عدم اعتدال است که منجر به نافرمانی خداوند می‌شود. در هر کسی که فسق باشد، «آیه مبصره» یعنی آیه‌ای که قطعاً بصیرت ایجاد می‌کند را، سحر می‌داند. یعنی خاصیت فسق به این شکل است.

رابطه فسق با «ظلم و علو» هم در این آیات مطرح شده است.

اگر اجازه بدهید چند روایت در رابطه با ظلم مطرح کنیم چون به نظر می‌رسد موضوع بسیار مهمی است. یعنی اگر انسان ظلم را از وجود خود دور نکند، حق را نمی‌تواند تشخیص دهد و دچار اشتباه و اشکالات اساسی می‌شود. در رابطه با ظلم روایات بسیاری وجود دارد که یکسری از آنها روایات تک جمله‌ای هستند که آن را بیان می‌کنیم؛ روایت مهمی در نهج البلاغه از خطبه بلند ۱۷۴ بیان شده است. در این خطبه بخشی مربوط به خود قرآن است و بخشی مربوط به عمل است، بخشی هم راجع به انواع ظلم است. پیش فرض ما با توجه به آیات قرآن این است که هر کس به هر اندازه‌ای ظلم داشته باشد، این ظلم او را به انکار آیات می‌اندازد. می‌فرمایند:

«أَلَا وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ: فَظُلْمٌ لَا يُغْفَرُ وَظُلْمٌ لَا يُتْرَكُ وَظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ؛ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُغْفَرُ فَالشُّرْكُ بِاللَّهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ»، وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يُغْفَرُ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الْهَنَاتِ، وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا، الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ لَيْسَ هُوَ جَرْحًا بِالْمُدَى وَلَا ضَرْبًا بِالسَّيَاطِرِ وَ لَكِنَّهُ مَا يُسْتَصْعَرُ ذَلِكَ مَعَهُ. فَإِيَّاكُمْ وَ التَّلَوْنَ فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تَكْرَهُونَ مِنَ الْحَقِّ خَيْرٌ مِنْ فُرْقَةٍ فِيمَا تُحِبُّونَ مِنَ الْبَاطِلِ، وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفُرْقَةٍ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَى وَلَا مِمَّنْ بَقِيَ».

«ظلم بر سه قسم است، ظلمی که آمرزیده نمی‌شود و ظلمی که بازخواست می‌شود و ظلمی که آمرزیده شده است و به نوعی بازخواست هم نمی‌شود. ظلمی که بخشودنی نیست «شرک» نام دارد. ظلمی که به نوعی بخشیده می‌شود، ستم عبد بر خود است در ارتکاب برخی از گناهان کوچک. (به هر حال انسان به خود ظلم می‌کند اما خدا آن را می‌بخشد.) اما ستمی که بازخواست می‌شود ستم برخی به برخی دیگر است که البته قصاص در قیامت شدید است و آن زخم زدن با کارد یا با تازیانه نیست بلکه برنامه‌ای است که این موارد در برابر آن اندک است» یعنی خیلی وقت‌ها انسان حرف‌هایی می‌زند و کسی را رنجیده می‌کند که این کار از آن شمشیر زدن یا از آن شلاق زدن اثر بیشتری دارد. یعنی آن چیزی که خدا با آن قصاص می‌کند شلاق و کارد نیست یک چیزی است که کارد و شلاق پیش آن کوچک است و اصلاً مطرح نیست! یعنی در واقع آن ظلمی را مطرح می‌کند که جنس آن شبیه به این موارد نیست، بازتاب ظلمی که انسان می‌کند به مراتب بالاتر از قصاصی است که در دنیا می‌بیند و برای انسان سودمندتر است که در دنیا قصاص شود تا موقوف به قیامت شود.

«از تلاوم و رنگ به رنگ شدن در دین خدا بهره‌زید زیرا اتفاق در آنچه در حق میل ندارید و تفرقه در آنچه به باطل دوست دارید بهتر است» حال این سه مدل ظلمی است که در این روایت به آن اشاره می‌کند.

یکی از مهم‌ترین مصادیق ظلم، دشمنی انسان نسبت به بندگان خدا است. یعنی انسان از این جا می‌فهمد که یک فرد حق است یا باطل که ببیند نسبت به بندگان خدا دشمنی دارد یا ندارد. در واقع در دشمنی با بندگان، نوع بندگان موضوعیت دارد یعنی کاری به دینداری و بی‌دینی آنها ندارد. اهل تعدی بودن، چون گاهی مسیر حق برای انسان مبهم می‌شود و نمی‌تواند تشخیص دهد که چه کسی اهل حق است و چه کسی اهل باطل. شاخص اهل حق بودن «برائت از ظلم» است. ظلم یعنی چه؟ سه شاخه داشت که یکی از مهم‌ترین آنها «عدوان الی العباد» است، یعنی روحیه ستیزه‌جویی با مردم است. «هر کسی که ظلم می‌کند باید بداند که در یک بازه زمانی، آن ظلم به او باز می‌گردد» ظلم یکی از مواردی است که در زندگی انسان خیلی سریع به او باز می‌گردد. گاهی یکسری ناکامی‌هایی

در زندگی انسان به او عارض می‌شود، حال این ناکامی‌ها می‌تواند مادی یا معنوی باشد، مثلا ماشین او دزد شده و یا بیمار شده است. ناکامی‌ای است که به طور طبیعی انسان به این سمت می‌رود که ببیند کجاها چه کاری کرده است؟! اثر کدام کار به این شکل درآمده است. حالا الزاما هم اینطور نیست که اینگونه باشد و ممکن است این ناکامی‌ها بلایا باشند اما به طور طبیعی به وضعیت خود انسان بازمی‌گردد. انسان باید در هر ناکامی به این فکر کند که در کجاها ظلم کرده است. در واقع زمان بسیار خوبی است برای اینکه انسان بتواند حسابرسی کند و بفهمد که در وجودش چه خبر است و در حق چه کسی چه کرده است. مواقع ناکامی بهترین فرصت برای این بازگشت‌ها است. انسان در این بازگشت‌ها نوعا به چند مورد می‌رسد که اشتباه کرده است حالا یا در حق فرزند یا در حق همسر و دوستان و موارد دیگر که در این زمان‌ها باید توبه کند.

ناکامی‌ها یکی از بهترین فرصت‌ها برای توبه است. به هر حال انسان می‌تواند از این حس ناامنی استفاده کند چون وقتی انسان به کسی ظلم می‌کند، بسیاری از اوقات در زینت عمل‌ها این ظلم را نمی‌بیند، مثلا غیبت کردم چون حق او بود و یا ظلم کردم چون حق او بود...! اما وقتی در یک ناکامی می‌افتد، می‌تواند بازگردد و آن‌ها را نیز اصلاح کند. اگر یاد انسان باشد که زمانی که پای خود را بلند می‌کند ممکن است نتواند آن را زمین بگذارد، در این موارد قوه‌ی بازدارندگی از بسیاری از ناکامی‌ها بیشتر خواهد بود. برای مثال اگر من سر فرزند خود فریاد بکشم اینکه آن فرزند بزرگ شود و با من چه برخورد داشته باشد یک طرف ماجراست و اینکه آیا اصلا این فریاد من به انتها خواهد رسید یا نه یک حرف دیگر است. به این می‌گویند «کنترل در لحظه». کنترل در لحظه، بازدارنده انسان است ازین که در ظلمی قرار بگیرد، که به آن «آخرت‌گرایی» می‌گویند و خیلی هم تاثیر مهم و موثری دارد. یک موقع انسان ظلمی را انجام می‌دهد و مدتی از آن می‌گذرد و خلایقی در انسان به وجود می‌آید. خلایق ناامنی در انسان به وجود می‌آید. اساسا ناامنی در زندگی انسان محصول ظلم است. حال ظلم به نفس است یا ظلم به غیب است. ناامنی یعنی اضطراب و در هر حالت خود، به این سه باز می‌گردد یعنی هرکسی اگر بخواهد ریشه‌یابی کند و اضطراب را در قرآن بررسی کند، به انواع ظلم باز می‌گردد. حال یک موقع این ظلم مثل شرک مخفی می‌شود چون انسان خیلی وقت‌ها کارهایی را انجام می‌دهد که نمی‌داند ظلم بوده است یا نه و چون حق به جانب انجام داده است. ناکامی‌ها مواقف بسیار خوب است چون خداوند لطف می‌کند به انسان که او را دچار ناکامی می‌کند. این مثل این است که انسان قبل از مرگ چند بار با مرگ دست به گریبان شود و امکان هدایت را برای خود بیشتر کند. در آن مواقع اگر

بازگردد، می‌تواند ظلم‌ها را به راحتی رصد کند. این موارد را نمی‌توان به صورت کلی گفت، چون ممکن است به انسان ظلم کنند اما او خود به کسی ظلم نکرده باشد. ولی از سمت دیگر درست است که به هر کسی ظلم کنیم به همان نسبت ظلم خواهیم دید اما نمی‌توانیم بگوییم به هر کسی ظلم می‌شود، ظلمی است که قبلاً خود او انجام داده است. هر کس ظلم کند، ظلم می‌شود، روایت آن به این شکل است «من ظلم، ظلم».

می‌فرماید «هر کسی که اهمال در طاعت خداوند کند ظلم به نفس کرده است».

سوال: می‌توان گفت همه ناکامی‌ها ناشی از ظلم است؟

- همه ناامنی‌ها ناشی از ظلم است، ناکامی‌ها اینگونه نیستند. ناکامی‌ها را ابتلا فرض می‌کنیم. در این ابتلاها به عقب بازمی‌گردد و می‌فهمد. به همین دلیل ناکامی‌ها و تهدیدها به فرصت تبدیل می‌شوند یعنی گرفتن‌ها منجر به این می‌شوند که انسان خودارزیابی خوبی داشته باشد.

سوال: این موضوع باعث نمی‌شود که قضا و قدر را مورد سوال قرار داد؟

- در زندگی دنیا حیات و ممات توأم با هم است. شما همان موقع که حی می‌شوید بعد می‌میرید و همان موقع که می‌میرید بعد زنده می‌شوید. این دو با هم است. حالا در برخی از روزها این حیات و ممات برای انسان به نمایش در می‌آید، این همان حیات و موت است و فرد حیات و موت را بیشتر ادراک می‌کند. این‌ها محل‌هایی هستند که انسان می‌تواند خود را ارزیابی مفصلی کند. در این محل‌ها انسان خیلی چیزها را می‌بیند. انسان گاهی اوقات که این شرایط را داشت یک کاغذ بردارد و همه آن ظلم‌ها و اذیت‌هایی که در حق دیگران کرده است را یادداشت کند و از آنها اظهار ندامت کند، حلالیت بطلبد. مثل این است که می‌خواهند مکه بروند و از همه حلالیت می‌طلبند. این کار را انسان می‌تواند همیشه انجام دهد. انسان در هر ناکامی‌اش این کار را می‌تواند بکند. در روایات داریم که ما در هر سال برای شما ناکامی‌هایی ایجاد می‌کنیم تا شما بازگردید و خودتان را ارزیابی کنید. به هر حال این حس حلالیت‌طلبی باید همیشه در انسان باشد. در زمان جنگ تحمیلی نیز به این ترتیب بود که رزمندگان هر چه به شب‌های عملیات نزدیک می‌شدند برخی یقین می‌کردند و برخی احتمال می‌دادند که خودشان یا دوست آنها دیگر نباشد. حس آنها شبیه به شفاعت و حلالیت است.

این روایاتی که در صفحه ۱۸۵-۱۸۶ تصنیف غرر است. همه این روایات به نوعی در رابطه با ظلم به خود و معصیت به خداوند است. برخی از روایات مثل این مورد، برخی از سیئات را مربوط به برخی از اجزای ساختار وجودی معرفی می‌کند. «پناه می‌بریم به سیئات عقل». سیئات عقل یعنی آن سیئاتی که اطفاء کننده عقل است و نمی‌گذارد پ انسان فکر کند. برخی از گناهان هستند که وجوه عقل را تیره می‌کنند. این روایت آنقدر عجیب و کاربردی است که انسان دچار بهت می‌شود که چطور امیرالمومنین (علیه السلام) تا این حد ظلم شناس بوده‌اند! یکی اینکه مفهوم ظلم را از وحی و از قرآن می‌شناسیم. یعنی اگر ما روایات را در رابطه با ظلم بررسی کنیم و بعد آن را در قرآن بررسی کنیم، می‌بینیم در آیات قرآن نیز آن موارد وجود دارد و وجوه مختلف آن ذکر شده است.

سوال: اگر ما به کسی ظلم کردیم و از او حلالیت طلبیدیم و او قبول نکرد، چه؟!؟

- اولاً ما باید خود را عبرت دیگران قرار دهیم و اعلام کنیم. اینطور نیست که اگر ما از هر کس حلالیت طلبیدیم، او ما را می‌بخشد. مراقب باشید سرنوشت شما شبیه به ما نشود. اولین کار این است که خود را عبرت دیگران کنیم. دومین کار پناه بردن به معصومین (علیهم السلام) است و پناه بردن با شفاعت حضرات (علیهم السلام)، یعنی از آنها بخواهیم که به وسیله سنگین کردن وزن اعمال آن فرد یا به هر نحوی که می‌دانند به گونه‌ای دل او را بدست آورند. اگر کسی برخی از ظلم‌ها را انجام داد، واقعاً نمی‌شود جبران کرد مگر اینکه یک مقام بالاتری آن را جبران کند. مفهوم ظلم ابعاد مختلفی دارد که هم اجتماعی و هم خانوادگی و هم فردی است. شاید هیچ مفهومی به اندازه ظلم دارای ابعاد نباشد و این دارای ابعاد بودن کار را سخت می‌کند. در واقع ظلم جاری کننده «شرک» نسبت به خداوند است. عاملی است که شرک یا لعنت یا عدم رحمت خداوند را در هر کسی که ظلم انجام می‌دهد، نازل می‌کند. به همین دلیل منشا همه ناامنی‌های انسان است. وقتی می‌گوییم ناامنی یعنی پریشانی یا عدم تصمیمات درست در مواقعی که باید انسان تصمیمات درست را اتخاذ کند. وقت می‌گوییم ناامنی یعنی در مواقعی که نباید، دچار ترس و اضطراب شدن و این خیلی خطرناک است. این از مواقعی است که بودن آن در انسان، مصیبت اکبر است، یعنی بالاتر از آن مصیبتی نیست. ابعاد این روایات بسیار اهمیت دارد و نمی‌توان از آنها گذشت، مثلاً این مورد «گاهی اوقات ظلم به خودی خود ایجاد نمی‌شود، ظلم به خاطر نصرت یک باطلی ایجاد می‌شود» یعنی وقتی انسان باطلی را نصرت و یاری کند، ظلم به حق ایجاد می‌شود. حالا به همین صورت این روایات را مورد اهمیت و توجه قرار دهید. به نظرم مورد اهتمام بودن بحث ظلم بسیار مهم است.

ظلم انسان به اعضاء خانواده خود(یعنی ظلم به همسر و فرزندان)، از آن چیزهایی است که حتما باید واسطه ببریم و با حلالیت درست نمی‌شود! به این دلیل که خانواده زمان طولانی با هم هستند و آثار ظلم در آنها بسیار ماندگار می‌شود و زخم آن بسیار کهنه می‌شود و تبعات زیادی دارد و در افراد خانواده ذخیره می‌شود و مثل یک بانکی است که مدام بر آن اضافه می‌شود. چون انسان هر روز با خانواده خود است و مثل این است که انسان‌ها هر روز از محصول آن درو می‌کنند و استفاده می‌کنند. در وساطت باید این زنجیر برداشته شود چون بسیاری از وقت‌ها انسان ظلمی را انجام داده است و عذرخواهی کرده و دو مرتبه تکرار کرده است. بیشتر ظلم‌هایی که در خانواده ایجاد می‌شود بارها و بارها فرد از آن ظلم عذرخواهی کرده است امام دوباره آن را تکرار کرده است. به این دلیل می‌گوییم شفاعت لازم است چون باید مطمئن شویم این ظلم ترک شده است.

سوال: بیماری فرزندان آیا به عنوان ظلم برای والدین محسوب می‌شود؟

- بیشتر بلا است و اگر هم ظلم محسوب شود برای فرزند درجه به شمار می‌رود، یعنی مثلا اینکه پدر و مادری کار اشتباهی کنند و در این اشتباه به فرزند ظلمی وارد شود. برخی از ظلم‌ها شدید است مثل اینکه نقص عضو پیدا کنند. مثلا والدین تصمیم به مسافرت می‌گیرند و همه با هم سوار ماشین می‌شوند، پدر یا مادر در رانندگی دقت نمی‌کند و یا نیاز به استراحت دارد و این کار را نمی‌کند و تصادف می‌کند و برای فرزند او مشکلی ایجاد می‌شود، این موارد ظلم است. انسان نمی‌داند که در مسیری که رانندگی می‌کند ممکن است با کسی تصادف کند یا نه، قبل از این اتفاق باید از خداوند بخواهد که چنین ظلمی از او صادر نشود. ما باید به خداوند پناه ببریم. مفهوم ظلم خیلی نزدیک به انسان است. این موارد شانس و اتفاقی نیست! اینکه کسی بزند و چشم فرد دیگری را کور کند، اتفاقی نیست. انسان باید از ظلم کردن بترسد، ظلم به دیگران، ظلم به دیگران می‌آورد. ظلم اختیاری ظلم از راه رسیده می‌آورد. یعنی ظلمی را که دخالتی در آن ندارد، می‌آورد. یعنی به ظاهر این است که فرد ظلم ابتدایی دارد اما در آن ظلم، اختیار دارد یعنی ظلم اختیاری تبدیل به ظلم‌هایی می‌شود که دست من نیست و اینطور است که بسیاری از مرگ‌های ناگهانی و حادثه‌های دلخراش و بیماری‌های بد، محصول ظلم‌هایی است که اختیاری بوده است و تبدیل به این موارد شده است. البته ما کسانی را که این اتفاق‌ها برای آنها افتاده، قضاوت نمی‌کنیم اما در تبع ظلم اختیاری، ظلم غیراختیاری است، و این خیلی خطرناک است.

- سوال: در مورد حق النفس چطور؟

- حق النفس جزء ظلم‌های قابل بخشش است، یعنی گویا خداوند نفس را خیلی سریع می‌بخشد. هر چند که بیشتر گناهان حتماً از ظلم به دیگری عبور می‌کنند. یعنی مثلاً ما ظلم به نفس مطلق به این معنا نداریم و یا خیلی کم داریم. مثلاً نگاه به نامحرم، این یعنی حد او را نگه نداشته است. غیبت می‌کنیم یعنی حد آن فرد را نگه نداشته‌ایم و یا دروغ می‌گوییم، حق آن بنده خدا را نگه نداشته‌ایم. شما یک گناه مثال بزنید که حق الناس در آن نباشد!

- بطور مثال تاخیر در نماز چگونه است؟

تأخیر در نماز نیز حق الناس دارد چون منجر می‌شود باران نبارد! منجر می‌شود، اخلاق انسان بد شود و با فرزندان خود بد اخلاقی کند. یعنی هر ظلمی به نفس منشأ یک ظلم به غیر است. حالا برخی از گناهان در یک چرخه می‌افتند. فکر کنید یک معلمی وارد کلاسی می‌شود و یکی از دانش‌آموزان را تحقیر می‌کند، این تحقیر کردن ظلم است چون این ظلم به او منجر می‌شود که مثلاً دانش‌آموز درس را رها کند و... بطور کلی این تحقیر معلم باعث می‌شود تا زنجیره‌ای از ظلم ایجاد شود. ظلم خیلی خطرناک است. «هم سلاسل و هم اغلال و هم سعیر» است.

«سلاسل» به این دلیل که هر ظلمی به صورت سلسله‌وار با باقی ظلم‌ها ارتباط دارد. یک تحقیر می‌کند و او هم کار دیگری می‌کند و همین‌طور سلسله‌وار ادامه می‌یابد. وقتی به نوع پخش شدن ظلم‌ها نگاه می‌کنید، حیرت‌آور است.

«اغلال» است به این جهت که وقتی کسی ظلم می‌کند، تیره می‌شود و به همان اندازه نمی‌تواند حق را تشخیص دهد و جای حق می‌نشیند.

«سعیر» است به این دلیل که کار ظلم این است که به دلیل تاریکی که در درون و فضا ایجاد می‌کند، انسان احساس «نشد و نمی‌توانیم و آدم نمی‌شویم و نا امید شدن» دارد.

همه این موارد محصول ظلم است. از مسیر حق منصرف شدن و ترسیدن، از مقوله‌های سعیر است. در واقع می‌توان گفت خداوند همه بدی‌ها را در ظلم قرار داده است و مادر همه بدی‌ها ظلم است. حالا اگر انسان از ظلم پاک شود،

چقدر عالی می‌شود. ظلم آنجایی است که خدا نیست. عدم اطاعت حق می‌شود ظلم. یعنی انسان حق را نشناسد و از آن تبعیت نکند. یعنی ریشه ظلم، عدم اطاعت از حق می‌شود

سوال: درموقعی که انسان فکر می‌کند کار درست را انجام می‌دهد اما بفهمد که ظلمی انجام داده است، چطور؟
مثلاً معلم فکر می‌کند در آن لحظه کار درست را انجام می‌دهد ولی بعد متوجه شود که ظلم کرده است.

- برای جبران آن حتماً باید هزینه داد، یعنی کاری کرد تا از دل او محو شود. این موارد حد دارد و حد آن به معلم بستگی دارد و میزان توانایی او در انجام آن. ظلم یعنی خارج شدن از محدوده خداوند، نه اینکه بگوییم همه را راضی نگه داریم. مگر می‌شود این کار را کرد؟! آیات حضرت سلیمان (علیه السلام) را از همین زاویه‌ای که مطرح کردید، نگاه کنیم.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۵)

خداوند حضرت داود و سلیمان (علیهما السلام) را به عنوان پیامبران دارای فضل معرفی می‌کند.

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶)

این حضرات توانایی‌های زیادی داشتند. نظامی داشتند که همه چیز در دستگاه آنها جای می‌گرفته است و از همه آنها استفاده می‌کردند.

وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۷)

قلمرو حضرت سلیمان (علیه السلام) حتی مورچه‌ها را نیز در بر گرفته است و حتی مورچه‌ها حضرت را می‌شناختند.

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۸)
حطم کردن و لطمه زدن ظلم است.

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ
وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ (۱۹)

این حال عدم ظلم و شکر است. یعنی اگر کسی خواست استعاده از ظلم پیدا کند، این آیه بسیار مهم است. این فرد باید به سمت شکر، عمل صالح و داخل شدن در عباد صالح برود.

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْيَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰)

لَأَعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۲۱)

این نیست که بگوییم عدم ظلم و بعد مجازات نکنیم، مجازات هم هست. این موارد را می‌گوییم چون برخی از افراد وقتی می‌گوییم ظلم نکن از آن سمت می‌افتند و دیگر کاری نمی‌کنند!

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ (۲۲)

در وسط ماجرا یک خانم پیدا می‌شود که وضعیت و شرایط او اینگونه است:

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳)

وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (۲۴)

أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (۲۵)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲۶)

قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۷)

أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْفَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ (۲۸)

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ (۲۹)

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳۰)

أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَآتُونِي مُسْلِمِينَ (٣١)

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ (٣٢)

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ (٣٣)

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (٣٤)

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (٣٥)

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (٣٦)

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ (٣٧)

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (٣٨)

قَالَ عِفْرِيثُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (٣٩)

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي

لِيُبْلِيََنِي أَمْ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ (٤٠)

قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ (٤١)

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَ هَكَذَا عَرَشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأَوْتِنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ (٤٢)

وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ (٤٣)

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ

نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٤٤)

تا اینجا حضرت سلیمان(علیه السلام) را یک انسان شاکر نشان داد. بعد بلقیس را نشان داد و کارها و فکرهای قبل او را نشان داد. صحنه‌های قبل او را گفت ظالم و الان که تسلیم حضرت سلیمان(علیه السلام) شده است را غیر ظالم در نظر گرفت. در واقع در این دو صحنه نشان داده می‌شود که چگونه ظلم در زندگی جاری می‌شود و چگونه بساط آن برچیده می‌شود. در واقع این آیات برچیدن بساط ظلم هم در ساحت فردی و هم اجتماعی است. بلقیس چه کار کرد که مسلمان شد؟! مسلمان شدن معادل ظالم نبودن هم در ساحت اجتماعی و هم در ساحت فردی است. علت اینکه بحث ظلم را بیان کردیم، زنجیره واژگان مربوط به بلقیس بود و ایشان با آن مقامی که داشت، تسلیم حضرت سلیمان(علیه السلام) شد.

وقتی آیات سوره مبارکه نمل را نگاه می کنید می بینید یکی از محوری ترین کلمات، کلمه «ظلم» است. خروج از ظلم، یکی از مولفه های سوره ی نمل است. به طوری که اگر انسان زمانی بخواهد تصمیم بگیرد از ظلم خارج شود، یکی از سوره هایی که توصیه می شود بخواند سوره مبارکه نمل است. سوره مبارکه نمل به اصلاح شدن انسان کمک بسیاری می کند.

طس تِلْكَ ءَايَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ (۵)

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶)

إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بَخْبَرًا وَ ءَاتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷)

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸)

يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹)

وَ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ (۱۰)

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱)

وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ ءَايَاتِ إِيَّاكَ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲)

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ ءَايَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۳)

وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۵)

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶)

وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۷)

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَكِنَكُم لَّا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَّا يَشْعُرُونَ (۱۸)

آیه پ ۱۱ نشان می دهد که انسان می تواند ظلم خود را تبدیل به حُسن بکند.^۴ آیه ۱۴ نشان می دهد اگر کسی دارای ظلم باشد حتی اگر آیه مبصره‌ای برای او بیاید آن را انکار می کنند.^۵ در واقع ظلم عامل انکار است. چه می شود که انسان‌ها حق را می بینند اما انکار می کنند؟ در این سوره سه دلیل برای آن بیان می کنند که یکی از آنها هم برای انکار کافی است. چون این سه به هم مرتبط هستند. ۱. ظلم ۲. علو ۳. استیقان. ظلم اختلالی است که اگر وجود داشته باشد آیات در پس زمینه انسان کار نمی کند و بینایی و شنوایی مختل می شود. اگر کسی بگوید من ظلم را چگونه تشخیص بدهم، باید به او بگوییم از روی ظلمات بشناسید. ظلمات مقابل نوراست یعنی وضعیتی که انسان در اثر فقدان نور، قدرت رؤیت ندارد. این حالت انسان را فاقد هرگونه حرکت می کنند. طبق روایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) سه مدل ظلم داریم؛ یک مدل ظلم به دیگران، دومی ظلم به نفس و دیگری بحث شرک بود که صحبت کردیم.

آیات بعدی که داستان حضرت سلیمان (علیه السلام) است، آیات عجیبی است. خیلی از رموز آیات شناخته نشده و شاید تا حضرت حجت (عجل الله تعالی فی فرجه) ظهور نکنند، رموز این آیات شناخته نشود. بسیاری از سوالات مربوط به این داستان هم پاسخ داده نمی شود. البته این مربوط به این سوره و این داستان نیست بلکه کل قرآن اینگونه است. مثلاً سوال‌هایی از این قبیل که: چرا اینجا «منطق الطیر» مهم است؟ چرا باید حضرت سلیمان به این توصیف وصف شود؟ آیا دانستن زبان پرندگان مهم است؟ آیا اینکه پرندگان نقشی از تمدن زندگی انسان باشد مهم است؟ و ... این سوال‌ها وجود دارد و جواب دادن به آن‌ها سخت است. مخصوصاً اینکه در روایات نیز در این زمینه صحبتی نشده است. شاید به این خاطر که کسی نبوده که سوال کند و جواب بگیرد. ما فقط این را می دانیم که داستان حضرت سلیمان (علیه السلام) نمایی از حکومت آخرالزمانی است. بخش قابل توجهی از حکومت حضرت حجت

^۴ إِيَّاكَ مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۱)

^۵ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

(عجل الله تعالى في فرجه)، حتما شامل این آیات می‌شود. این آیات نشان می‌دهد که انبیاء در زمان حضرت سلیمان (علیه السلام) به یک حکومت جهانی دست پیدا کردند. مختصات این حکومت جهانی در آیات مطرح می‌شود و در این مختصات بحث ظلم هم به میان می‌آید. در آیه ۴۴ حضرت بلقیس (به ایشان "حضرت" می‌گوییم چون در روایات از ایشان خیلی تکریم شده است) به ظلم خودش اقرار می‌کند. یعنی آنچه که قبلاً بوده ظلم بوده و الان تبدیل به حسن شده و آیه «إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا» توسط بلقیس تفصیل می‌یابد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۵)

خیلی مهم است وصفی که خداوند از حضرت سلیمان و داوود (علیهم السلام) می‌کند، توصیف علم‌شان است. معلوم می‌شود آن چیزی که می‌تواند چراغ راه انسان باشد، علم است. علم، ضد ظلم است. ظلم حالت تاریکی دارد و علم روشنایی. منتها این علمی که در اینجا مطرح می‌شود ممکن است با آن علمی که در ذهن ما وجود دارد، فرق داشته باشد. طبق آیه، علم فضل می‌آورد. علم است که توان انسان را فعال می‌کند و به انسان برتری می‌دهد. اگر ما بخواهیم بر عالم چیره شویم به وسیله علم می‌توانیم این کار را انجام بدهیم. علمی که توسط وحی نازل می‌شود. علم است که ایجاد فضل و برتری می‌کند.

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶)

علم قابل انتقال است. می‌شود زمینه‌های آن را در طرف مقابل ایجاد کرد و انتقال داد. انتقال علم مثل انتقال ثروت نیست، حتماً باید اقتضائی در طرف مقابل وجود داشته باشد. اقتضاهای عالم شدن در سوره بقره آمده است. یکی از مهم‌ترین سوره‌هایی که راجع به علم است و شیوه عالم شدن را آورده، سوره مبارکه بقره است. تقریباً از هر سه آیه، یک واژه علم آورده شده است.

سوره بقره زمینه عالم شدن را تقوا می‌داند. تقوا پس‌زمینه علم است اما آن چیزی که نور ایجاد می‌کند و ظلمات را از بین می‌برد، علم است. آن چیزی که بستر تاریکی و ظلم می‌شود، جهل است. اگر کسی بخواهد نفسش از ظلم خارج شود، باید علم به دست بیاورد. کلید خروج از ظلم، علم است.

۶ قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۴)

چگونه نور علم قابل انتقال می‌شود؟ این کرامتی که خدا به نوع انسان داده است که علم قابل انتقال شود (در قرآن ارث بیشتر به اشیاء نسبت داده شده است اما اینجا به علم نسبت داده شده است). پسر اگر عالم بشود، می‌تواند از علم پدرش استفاده کند و گرنه صرف پسر و پدر بودن انتقال علم ایجاد نمی‌کند، در حالی که در اشیاء اینگونه نیست.

المیزان این آیه: «اینکه گفته شود مراد از این ارث، ارث بردن نبوت و علم است، صحیح نیست، برای اینکه نبوت ارثی نیست، چون قابل انتقال نیست. و اما علم، هر چند با نوعی عنایت و مجاز می‌توان گفت که قابل انتقال است، برای اینکه استاد، علم را از خود به شاگرد انتقال نمی‌دهد، چرا که اگر چنین بود می‌بایست خودش دیگر علم نداشته باشد. لیکن این انتقال مجازی هم، در علم فکری است، که با درس خواندن به دست می‌آید و علمی که انبیاء اختصاص به آن داده شده‌اند، از مقوله درس خواندن نیست، بلکه کرامتی است از خدا به ایشان، که دست فکر و ممارست بدان نمی‌رسد، ممکن است با همان عنایت و مجاز گویی بگوییم فلان مرد عادی علم را از پیغمبری ارث برده، یعنی آن پیغمبر وی را تعلیم داده، ولی نمی‌شود گفت: فلان پیغمبر علم خود را از پیغمبر دیگر یا از غیر پیغمبر ارث برده است.»^۷

وَ حُشِيرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۷)

یکی از خصوصیات حکومت حضرت سلیمان (علیه السلام)، داشتن سپاهانی از جن و انس و پرنده‌گان است. واژه «یوزعون» واژه مدیریتی است، یعنی این‌ها تحت سیطره و تحت برنامه ریزی هستند. «یوزعون» یعنی متناسب با توان‌شان، در جاهای مختلف گماشته می‌شوند.

پنج مدل علم را در قرآن می‌توانیم نام ببریم. یک مدل که قابل انتقال است، علم فضلی است. در ساختارهای حکومتی وظیفه حاکمیت، انتقال علم فضلی از ساختاری به ساختار دیگر است.

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَأْتِيهَا النَّملُ ادْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۸)

فَبَسَمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ
وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ (۱۹)

^۷. ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص: ۴۹۶-۴۹۷

حضرت سلیمان(علیه السلام) در این داستان کاری را انجام می دهد و آن را تبدیل به یک سنت می کند که این البته سیره همه اهل بیت(علیهم السلام) و همه انبیاء الهی(علیهم السلام) هستند. همه انبیا و اولیا و حتی با حادثه ای برخورد می کند آن حادثه را به دعا تبدیل می کنند. حال ممکن است آن دعا حالت متناسب با آن حادثه باشد یا خیلی بزرگتر از آن حادثه باشد. البته حتما آن دعا متناسب با حادثه است اما ممکن است ما بفهمیم چه رابطه ای دارد و ممکن هم هست نفهمیم. حضرت سلیمان(علیه السلام) به مورچه ای برخورد می کنند و آن مورچه حرف می زند و حضرت دعایی می کنند. آن دعا به ظاهر، خیلی ربطی ندارد؛ (البته ما ارتباط آن را نمی فهمیم.) « قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ »^۸ «أوزعنی» یعنی قدرت برنامه ریزی برای نعمت هایی که به من دادی را بده تا شکرشان کنم و عمل صالحی را انجام دهم که تو را راضی کند و من را بر بندگان صالح داخل کند. حالا اینکه دیدن مورچه چه ربطی به این دعا دارد به خود حضرت سلیمان(علیه السلام) و نظام فکری او مربوط می شود. اما از این متوجه می شویم که حوادث ساده می توانند انسان را به دعا های بزرگ وادار کنند. این دعا از بزرگترین دعا هایی است که بشر می تواند از خدا بخواهد و اگر جستجو کنید، شاید نتوانید بزرگتر از این دعا از خدا بخواهید. اول شکر را می خواهد، خود شکر یعنی همه چیز. دوم عمل صالح را می خواهد که باز همه چیز است و انسان با عمل صالح از خسر خارج می شود. سومی هم یعنی همه چیز! چون انسان به وسیله داخل شدن در بندگان صالح می تواند تمام نقطه ضعف ها و کمال هایی که از او مفقود شده را به دست بیاورد. با یک دعا، تمام چیزی را که انسان می توانست بخواهد را، خواسته است. خوب است که این دعا را یاد بگیریم و اگر جایی از ما خواستند دعا کنیم، این دعا را بخوانیم.

وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَأَ أَرَى الْهَدْيَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰)

لَأَعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَأْذِخَّنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي سُلْطَانٌ مُّبِينٌ (۲۱)

حضرت سلیمان(علیه السلام) چقدر قاطع بوده اند. بعضی می گویند چقدر خشونت داشته است! چقدر در حکومت حضرت سلیمان(علیه السلام) موجوداتی مثل پرندگان به کمال رسیده اند که شبیه انسان می شود با آنها برخورد کرد. می شود از آنها تکلیف خواست و اگر نبودند، مجازاتشان کرد. در این جامعه حد پرنده بالا می آید و حد انسان در حد ملائکه قرار می گیرد. حیوان به درجه ای می رسد که مأموریتی که به انسان داده می شود، به او می دهند. در سوره

^۸ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ - آیه ۱۹

مبارکه انعام، زندگی پرنده خیلی شبیه زندگی انسان دانسته شده است. در سوره انعام آمده که پرندگان زندگی اجتماعی دارند. تنوع امت دارند. یعنی پرنده مثل چهارپایان نیست. زندگی چهارپایان را پایین تر می‌داند. نشانه تفاوت زندگی موجودات را می‌شود از نوع زندگی اجتماعی آنها فهمید. در زندگی مورچه و زنبور عسل خیلی شعور هست، کاملاً اجتماعی است. درست است که انسان اشرف مخلوقات است اما دلیل نمی‌شود موجوداتی نباشند که مثل انسان زندگی کنند. سطح تمدن انسان خیلی سطح نازلی است و انبیاء این سطح را به کمال می‌رسانند. یکی از عالمان زیست‌شناسی می‌گوید برای ما دور نیست که بتوانیم مغز بعضی از پرندگان را شبیه مغز انسان کنیم! آنها بدون اینکه این آیات را بخوانند به ذهنشان رسیده که سطح کمالی بعضی از پرندگان را بالاتر بیاورند. شما فکر کنید علم به جایی برسد که گونه‌های جدیدی از حیوانات مثل انسان تکلم کنند. این اصلاً بعید نیست. منظور تکلم است و نه تقلید. هر جا اختیار باشد، کلام نیز وجود دارد.

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تَحُطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَّأٍ بَنِيَّ يَقِينِ (۲۲)

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳)

این آیات خیلی جالب است. نشان می‌دهد پرنده را در یک حد می‌شود بالا برد. به حضرت سلیمان (علیه السلام) می‌گوید: «أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ»^۹. می‌داند حضرت سلیمان (علیه السلام) سرور اوست و بر همه چیز مسلط است و نبی خداست. ادب لازم در کلامش نیست. کلام دارد اما ادب لازم را ندارد. تحلیل موقعیت خیلی مهم است.

نگاه کنید آیات ۲۵ و ۲۶ می‌تواند ادامه صحبت‌های هدهد باشد. یا می‌تواند جملات معترضه باشد، که بهتر است آنها را جملات معترضه در نظر بگیریم. چون سطحش از سطح ادراک بشری بیشتر است. نکته این است که این حد از فهم حداقل، فهمی است که یک بشر باید از عبودیت غیر خدا داشته باشد و آن هم این است که اگر انسان در مقابل هر غیر خدایی سجده کنند، در معرض زینت اعمال توسط شیطان قرار می‌گیرد و حتی راه خدا را سد می‌کند و رنگ و روی هدایت را هم نمی‌بیند. این فهم پرنده است، پس حداقل فهم است. کلام شاخص اراده است و بزرگترین عطیه خدا به انسان است. هر کسی می‌خواهد اراده خود را قوی کند، از مسیر کلام باید این کار را انجام دهد. هر کسی هم اراده‌اش ضعیف است، از مسیر کلام اراده‌اش ضعیف است. هر کسی که هر چیزی در ذهنش باشد بگوید یعنی اراده‌اش ضعیف است در همه چیز! سطح تکلیف بچه‌ها در دوره دوم را از سطح کلام‌شان می‌توان

^۹ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تَحُطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَّأٍ بَنِيَّ يَقِينِ (۲۲)

فهمید. علائم بلوغ می آید روی شناخت کلام. زینت عمل دو معنی دارد؛ یک موقع قبل از عمل است و یک موقع بعد از عمل. فرد قبل از عمل، کار اشتباه برایش زینت داده می شود و آن کار را می کند و اما زینت بعد عمل، این است که فرد می گوید من چاره ای نداشتم و اگر این کار را نمی کردم مثلاً زن و بچه ام گرسنه می ماندند! فلسفه بافی می کند و توجیه می آورد. اگر به کسی پول قرض دادیم و نتوانسته سر موعد برگرداند، باید به او فرصت بدهیم. این که می گویند حق گرفتنی است به این معنا نیست.

فرد روایت می آورد که حق همسر مقدم بر حق پدر و مادر است و از این طریق می خواهد جلوی احسان همسر به پدر و مادرش را بگیرد. درحالی که ما آیه قرآن داریم که «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^{۱۰} و چنین آیه ای برای همسر نداریم! منظور از حق در آن آیه، حق نفقه و غیره است. فرد با روایات دلایل و توجیه هایی برای کار خود می آورد و اینگونه اعمال زینت داده می شود. وقتی همسر به والدینش احسان می کند به او کمک کنید «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ»^{۱۱} شما اگر مرز را بردارید، چهار پدر و مادر دارید. اگر کسی در دنیا فقط و فقط به این آیه شریفه عمل کند، عاقبت به خیر می شود. اگر هم پدر و مادر بد می کنند، دست و پای آنها را ببوسید. بحث مودت یکی از باشکوه ترین واژه هایی که قرآن مطرح کرده است. چهار واژه است که جزء واژه های ولایت حساب می شود: محبت، مودت، ولایت و ولایت. در خانواده ها چیزهایی وسط قرار می گیرد که شکل تزئین پیدا می کند. مثلاً می گویند چون تو من را دوست نداری، من دوست ندارم! اگر لیستی از این تزئین ها در بیاوریم، خیلی جالب می شود. اغلب افراد این را می گویند و می گویند خود محبت دو طرفه است دیگر! این غلط است. زینت به مرور وارد فرهنگ عمومی می شود و تبدیل به فرهنگ شده و تثبیت می شود.

همانطور که گفتیم چهار واژه ولایت، ولایت، محبت و مودت خیلی مهم هستند. محبت دست خود آدم نیست می آید و می رود. اقتضاء آن دست انسان است اما خودش دست انسان نیست. اگر ایمان باشد، محبت های خوب در انسان شکل می گیرد. در روایت داریم که اگر دو دوست محبتشان کم شود، یکی از این دو نفر، اشتباهی کرده است. یعنی محبت مثل نور است و اگر دو نفر مومن باشند، مبدأ محبت روحانی است. اما اگر مومن نباشند، شبه

^{۱۰} وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا
— سوره اسرا، آیه (۲۳)

^{۱۱} يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجْلَوْا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشُّهُرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ النَّبِيِّتِ الْحَرَامِ يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ — سوره مائده آیه (۲)

محبت است که اسمش را عشق می‌گذارند که در آن‌ها وابستگی وجود دارد که خوب هم نیست. محبت‌های الهی دل‌بستگی دارد اما وابستگی ندارد. همسران به هم محبت دارند اما اگر باید به جهاد بروند، می‌روند. این دل‌بستگی او را از جهاد باز نمی‌دارد. زن و شوهرهایی که هر روز محبت‌شان زیاد نمی‌شود، معلوم است که یک جای کار در ایمانشان می‌لنگد! محبت با ایمان می‌آید و وقتی ایمان ضعیف شد، کمرنگ می‌شود. خانواده‌هایی که محبت در آن کمرنگ شده، حتماً گناهی در آن انجام می‌شود، حالا توسط یکی از افراد یا همه خانواده. آن کسی که دست از گناه بر می‌دارد، محبتش نسبت به طرف مقابل بالا می‌رود. محبت دست انسان نیست، القاء روح است و نازل شدنی - ست. خدا آن را می‌اندازد، اگر مومن باشند با ایمان و اگر کافر باشند با کفر. هر کسی خطای خود را بگیرد و به طرف مقابل کاری نداشته باشد. نشانه برطرف شدن خطا هم، زیاد شدن محبت است. بقیه واژه‌ها بماند برای جلسه بعد.

انشاءالله در این اربعین کلیمیه، فضلی بر ما جاری شود که آن موافقی را که توجیه می‌کنیم و زینت عمل شده، بشناسیم. این جاها، جاهایی است که در واقع داریم برای غیر خدا سجده می‌کنیم. به این نیت که انشاءالله خداوند توفیق سجده کردن به غیر خودش را از ما بگیرد، صلواتی ختم کنید.

«اللهم صلی علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

به این نیت که ایام، اوقات و میادین زندگی ما به شب قدر، امام شب قدر که حضرت حجت (عج) الله تعالی فرجه الشریف) هستند و باطن شب قدر که حضرت صدیقه کبری (علیها السلام) هستند، متصل شود، صلواتی ختم بفرمایید.

برای این که حضور ما در این جلسه در حکم زیارت حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) محسوب شود و به همه مواهب و خیرات عالم دست یابیم، صلواتی بفرستید

برای این که هیچ گاه توجه ما از حضرت حجت (عج) الله تعالی فرجه الشریف) و امام عصرمان برنگردد و به چیزهای دیگر معطوف نشود، صلواتی بفرستید.

پیرامون سوره مبارکه نمل نکاتی نظیر آخرت، تزئین عمل، تبدیل ظلم به حسن، استیقان و... مطرح شد. جلسه گذشته در رابطه با تزئین عمل صحبت شد و به آیات زیر رسیدیم.

وَجَدْتُنَّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَرَبِّكَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (۲۴)

انسان اگر هر عمل اشتباهی را انجام بدهد، مسلماً تزئین عملی در پشت آن عمل اشتباه وجود دارد. انسان در واقع به نوعی توجیهی برای آن عمل اشتباه پیدا می کند و برعکس هر گاه دچار توجیه شدیم بدانیم که در واقع در حال انجام عمل اشتباهی هستیم.

تزئینات نوعا القایی هستند و در برابر حوادث بیرونی اتفاق می‌افتند. در بعضی از آیات زینت به تنهایی و در بعضی دیگر، زینت در همراهی با شیطان بیان شده است. زمانی که در آیه ذکر می‌شود که «رُئِنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ» بدین معنی است که زینت یک القاء کننده بیرونی دارد. شیطان همه آن مواردی است که در انسان اغوا و انحراف ایجاد می‌کنند، حال ممکن است از جنس جنّ باشد یا غیر از آن. تزئین نوعا در مواجهه با رخداد بیرونی برای فرد اتفاق می‌افتد. در هر تزئین عملی حتما اعراضی از سبیل حق وجود دارد و فرد مسیر فطری ساده‌ی حق را کتمان می‌کند. خیلی از مواجهات ذاتا تزئین برانگیز هستند، مثلا ارتباط با بعضی افراد یا شرکت در بعضی مجالس به طور طبیعی تزئین - برانگیز است. این نکته در رابطه با الهام نیز وجود دارد، بدین معنی که حضور در بعضی مکان‌ها نظیر حرم امام رضا (علیه السلام) ذاتا محل الهامات الهی می‌باشد. پس بسیاری از مواجهات به طور طبیعی سدّ سبیل دارند یعنی انسان در اثر تزئین، کار فطری ساده و سهل را انجام نمی‌دهد و به دنبال انجام کارهای سخت می‌رود! در واقع وظیفه تزئین، تعویض یک کار ساده‌ی فطری با یک امر دشوار غیر فطری می‌باشد. پس نباید در محل‌هایی که پر از القائات منفی است، تردد کنیم و برعکس خوب است که در محل‌های سرشار از القائات مثبت و الهام تردد نماییم.

ممکن است همه ما این تجربه را داشته باشیم که پس از معاشرت با بعضی افراد و دوستانمان حتما دچار خطا، غیبت و... می‌شویم. برای مثال شرایط عصبانیت حتما تزئین برانگیز است پس نباید خود را در چنین شرایطی قرار بدهیم. اختلافات خانوادگی اکثرا در موقعیت‌های خاصی نظیر زمان خستگی اتفاق می‌افتند. ساعت ده شب به بعد که زن و مرد دچار خستگی و کسالت هستند، شیطان مداخله کرده، تزئین اتفاق افتاده و منجر به مشاجره می‌شود. در مقابل هیچ‌گاه زن و مردی بعد از نماز صبح بحث و مشاجره نخواهند کرد چراکه آن زمان محل القائات مثبت می‌باشد. اساسا بعضی جرم‌ها در بعضی زمان‌ها نظیر بین الطلوعین اتفاق نمی‌افتد زیرا محل رزق الهی است. برای تمرین می‌توان بحث‌های مهم خانوادگی را بعد از نماز صبح انجام داد.

اگر در مواجهه با یک رخداد اغواء اتفاق بیفتد، آن رخداد شیطان نام می‌گیرد. شیطان یک شخص بیرونی نیست بلکه نفس اغواء کننده‌ی یک رخداد می‌باشد. شیطان مفهومی اعم از ابلیس است. ابلیس جنس، شخص و هویت دارد اما شیطان می‌تواند جنّ، انس و نفس عمل باشد. پس در هر تزئینی، شیطان و مواجهه و القائات بیرونی وجود دارد. گفته شد که در تزئین، سدّ سبیل وجود دارد یعنی فرد به سادگی از انجام کارهای آسان خودداری کرده و به انجام امور مشکل می‌پردازد. برای مثال در فطرت انسان، راست گفتن آسان و دروغ سخت است اما زینت، این‌ها را

جابجا می‌کند و این همان سدّ سیل است و به معنی حاکمیت غیر عقل می‌باشد. اگر فرد دچار تزئین نباشد، باید بمیرد تا دچار گناهی بشود.

نکته چهارم که در مورد «فهم لا یهتدون» می‌باشد بدین معنی است که آن سمت هدایت، ضلالت است. ثمره تزئین ضلالت و گمراهی خواهد بود. اگر کسی دچار تزئین عمل شود، به طور طبیعی حل مسائل برایش سخت‌تر خواهد شد و دچار سرگردانی می‌شود. اگر انسانی در رابطه با مسئله‌ای دچار گره‌های ناگشودنی شود یعنی در دام تزئین گرفتار است. مشخصه‌ی عدم تزئین، هدایت و در سیل ماندن است و برعکس نشانه‌ی تزئین، سرگردانی و طلب کمک مداوم از سایرین برای حل مشکلات است. اگرچه مشاوره به خودی خود امری پسندیده است اما اگر فرد مرتب برای حل مشکل به دنبال مشاوره باشد، نشانه خوبی نیست. شروع تزئین با مواجهه می‌باشد، یعنی فرد در مواجهه با یک رویداد به جای مراجعه به امر خدا، دچار القائات محیطی نظیر حرف مردم و... بشود و دلایل موجه برای ردّ امر خدا پیدا کند!

یکی از راه‌های ممانعت از این امر، شناسایی محل‌های مواجهه درست و نادرست و اعراض از محل‌های نادرست است. مثلاً اگر فردی با رفتن به بازار دچار حبّ دنیا و دگرگونی حال می‌شود، بهتر است از آن دوری کند. هر فردی می‌داند در چه محل‌هایی تحریک می‌شود، پس باید از آن دوری نماید. انسان باید در درون خود نسبت به بعضی مسائل راحت باشد و در عوض نسبت به بعضی از مسائل بسیار حساس باشد. برای مثال ممکن است فرد خسته باشد پس نیاز نیست لزوماً نماز شب را ادا کند اما زمانی که بحث حق مردم می‌شود، باید بسیار حساس باشد.

در روایات آورده شده که هنگامی که همه مردم به سمت مستحبات می‌روند، شما در ادای واجبات بکوشید. گاهی مستحبات هاله‌ای از توجیهاات را برای فرد ایجاد می‌کند. بعضی از علماء اگر مثلاً نماز شب‌شان قضا شود به دنبال اشتباهی که در طی روز در حق مردم کرده‌اند می‌گردند و آنرا اصلاح می‌نمایند.

وَجَدْتُهُمْ وَ قَوْمَهُمْ يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (۲۴)

أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ (۲۵)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲۶)

قَالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۷)

أَذْهَبَ بَكْتَبِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ (۲۸)

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا إِنِّي أَلْقِي إِلَيْكِ كِتَابٌ كَرِيمٌ (۲۹)

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳۰)

أَلَّا تَعْلَمُوْا عَلَيَّ وَآتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۱)

خداوند به حضرت سلیمان (علیه السلام) خبر دهد. آیهی بیست و چهار در واقع سیستم آموزشی حضرت سلیمان (علیه السلام) به همدست است.

این سوره دارای دو «بسم الله الرحمن الرحيم» است، پس رحمت رحمانیه و رحیمیه در این سوره فوران می کند. در واقع نامه آورده شده در این سوره با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز شده است و روح جاری حاکم بر این نامه، مطابق با مضمون «بسم الله الرحمن الرحيم» بوده است. ممکن است که نامه حضرت سلیمان (علیه السلام) مفصل تر از آنچه که در این سوره ارائه شده، باشد و در واقع احکام آن در این سوره بیان شده است. این احکام و روح جاری همان «أَلَّا تَعْلَمُوْا عَلَيَّ» می باشد. این آیه مفهوم آیهی ۱۴ را برای ما متذکر می شود که می فرماید:

وَ جَحَدُوْا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

همانطور که علو به معنی بلند مرتبه دانستن خود، زیر بار نرفتن، لجبازی، کبر و... در برابر حق است و منجر به انکار آیات و افساد در زمین می شود، متقابلاً «بسم الله الرحمن الرحيم» و علو نکردن، انسان را به عدم جحد نسبت به آیات، تسلیم و اسلام هدایت می کند. اگر هر فرد در سیستم خود دقت نماید خواهد دید که گاهی نسبت به مسائلی دچار موضع گیری، علو و تکبر است. مثلاً گاهی در برابر شنیدن سخنرانی یک فرد موضع می گیریم و می گوئیم من اصلاً این فرد را قبول ندارم یا من به هیچ وجه نزد مشاور نمی روم و... . موضع گیری های از روی علو برای انسان تزئین عمل به بار می آورد، به این صورت که فرد احساس می کند در زمینه ای تسلط دارد و لزومی برای آموختن آن نمی بیند.

انسانی که چیزی را نمی داند اما احساس علو و بی نیازی نسبت به آن کند، در جهل مرکب می ماند. علو از انسان یک جزیره می سازد که خود را از بقیه جامعه منزوی می کند. گفته می شود که قرائت و حفظ نمودن این آیات آسیب علو را در زندگی کم می کند.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُوْنَ (۳۲)

این آیه از جهت مسائل حکومت‌داری بسیار مهم است. در واقع این آیه بیان می‌کند که بانو بلقیس چون علو نداشت، هدایت به او روی کرد. این نکته نشان می‌دهد که انسان‌هایی هم که در بلاد کفر هستند، اگر قواعدی را رعایت کنند در مسیر هدایت قرار خواهند گرفت و بر اساس آیه «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» هدایت می‌شوند. برعکس انسان‌هایی که در بلاد اسلامی هستند اگر این قواعد را رعایت نکنند، دچار ضلالت خواهند بود. این قواعد همان عدم انجام ظلم و علو است. این قواعد چون مفاهیم عقلی و فطری هستند پس بین‌المللی بوده و مختص کشورهای اسلامی نمی‌باشند. ظلم یعنی تعدی کردن به دیگران و علو به معنی منعطف نبودن در برابر نظرات کارشناسانه است.

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأَوْلُوا بِأَسِ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكُمْ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ (۳۳)

ادب بانو بلقیس به زیر دستانش هم سرایت کرده است.

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَالِكَ يَفْعَلُونَ (۳۴)

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (۳۵)

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَانَكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (۳۶)

این آیات از این منظر که باعث اسلام آوردن فردی که در سلطه کفر است می‌شوند، جزء افتخارات قرآن است. به این گونه آیات جنگ نرم گفته می‌شود زیرا مذاکره و گفتمان‌سازی جای جنگ و خونریزی را گرفته است. افراد یاد شده در این آیات علیرغم اینکه مربوط به چند هزار سال قبل هستند دارای ترقی فکر می‌باشند. این موضوع نشان می‌دهد که گذر زمان و تکنولوژی ترقی نمی‌آورد بلکه ترقی حاصل فطرت است. تکنولوژی اتفاقاً ضعف به همراه دارد.

ترکیب ظلم و علو بسیار خطرآفرین است. یعنی فردی که ظلم داشته باشد اما علو و برتری نجوید، احتمال هدایت دارد اما ترکیب این دو بسیار ضلالت‌آور است. در پاسخ به فردی که می‌خواهد ایمان در او جاری شود می‌توان گفت که تمرین عدم علو نماید و انسان متواضعی باشد. انسان باید مرتباً خود را در معرض نقد، اصلاح و حق قرار دهد. باید موضع‌گیری و لجبازی را کنار بگذاریم. لجبازی خود به دو قسم آشکار و پنهان است که نوع پنهان آن به مراتب خطرناک‌تر است چرا که بعد از یک عمر، فرد می‌بیند که به خاطر لجبازی نه قرآن و حدیث خواننده و نه حقیقتی در قلب او جاری شده است. هر کدام از ما باید در بیست و چهار ساعت شبانه روز، حدود ده تا دوازده ساعت کار مفید انجام بدهیم که حداقل پنج ساعت آن باید صرف کارهای علمی شود. مهم‌تر از زمان آن، استمرار

آن است یعنی حتی اگر روزانه نیم ساعت باشد اما هر روز تکرار شود. حال اگر فردی همین نیم ساعت را فروگذار کرد یعنی دچار علوّ مخفی شده است. علوّ عارضه ای است در انسان که برای اغوای او به اشکال متعدد و مختلف ظاهر می شود مثل کبر، بخل و... و یکی از راه های مقابله با آن توسل به «بسم الله الرحمن الرحیم» است. گاهی حتی علوّ به شکل ضعف در مدیریت و بی برنامه گی خود را نشان می دهد. بلندی و پستی دو مفهوم تزییدی هستند یعنی اگر در زمینه ای ضعف و پستی داریم، حتما در زمینه ی دیگر علوّ داریم.

انسان باید در حالت توازن و عدل باشد. نشانه و محصول عدل، رضایت است و علوّ حتما با نارضایتی همراه است.

دعا می کنیم به حق امام رضا (علیه السلام)، علوّ وجود ما گرفته شود و به جای آن عدل و توازن در وجودمان بیدار گردد.

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

الَّذِينَ يَتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخِسُونَ (۵)

ان شاء الله که خداوند ما را در زمره‌ی ذاکرین، مطیعین و متوسلین قرار دهد.

ان شاء الله به برکت صلوات بر محمد و آل محمد، زیارت عتبات عالیات و حرم امام رضا (علیه السلام) نصیب‌مان شود.

سوره مبارکه نمل که نمل ما را با حقایقی آشنا می‌کند که از درون‌مان خبر داده و خیلی صریح ما را از لغزش‌هایمان آگاه می‌سازد. در رابطه با شناخت و درمان آسیب‌شناسی‌های درونی مثل اضطراب، افسردگی و ... بسیار موثر است چرا که علت تمام این تنش‌ها را مورد بررسی قرار داده و بیان می‌کند. اولین تنشی که به فرد وارد می‌شود عدم ایمان به آخرت است و این موجب تزئین عمل و سرگردانی خواهد شد.

در ادامه‌ی جلسات قبل به آیات حضرت سلیمان (علیه السلام) رسیدیم و تا آیه ۳۷ را مورد بحث قرار دادیم.

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بَجُنُودٍ لَّا قَبْلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِّنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ (۳۷)

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَا تِنِي بَعْرُشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸)

این آیات نشان می‌دهد که جنبه‌های حاکمیتی اسلام باید به گونه‌ای باشد که هیچ فردی با عبودیت غیر خدا نتواند مردم را به استضعاف بکشاند.

قَالَ عِفْرِيْتُ مَنْ الْجَنُّ أَنَا ءَاتِيكَ بِقَبْلِ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۳۹)

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های حاکمیت دینی داشتن قدرتی است که تمام مولفه‌های مقابله با نظام استکبار را دارا باشد.

قَالَ أَلَدِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴۰)

در نظام دینی باید قبل از مواجهه با هر مشکلی تدبیر آن صورت گرفته باشد. در نظام دینی افرادی باید باشند که «عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ» را دارا بوده و برای مثال بتوانند به طرفه العینی تخت را جا به جا نمایند. پس نظام تعلیم در مکتب اسلام باید وجود داشته باشد. کسانی که معتقد به جدایی دین از سیاست هستند، چگونه این آیات را توجیه خواهند کرد؟ در این آیات صراحتاً بیان شده است که نبی الهی هم حاکمیت دارند و هم این حاکمیت را گسترش می‌دهند و اصرار به فراگیری دین اسلام در عالم دارند.

برای رسیدن به چنین جایگاهی نیاز به عده، هزینه، امکانات، سرباز و از همه مهم‌تر علم وجود دارد. هیچ‌گاه همه‌ی این‌ها به راحتی در یک زمان وجود نخواهد داشت. ممکن است علم در یک زمان به دست بیاید و مال در زمان دیگری به اوج خود برسد و نهایتاً در دوره‌ای همه این‌ها به هم ملحق شوند. دوره حضرت سلیمان (علیه السلام) حاصل الحاق توانمندی‌های تمام انبیاء قبل شامل حضرت موسی (علیه السلام)، حضرت داود (علیه السلام) و... بوده است. پس زمینه فکری تمام انبیاء رسیدن به چنین نظام قدرت و حاکمیتی می‌باشد. زیرا هر چه غیر اسلام باشد، توسط طاغوت پر خواهد شد. یعنی یا اسلام است و هر چه غیر از آن باشد یعنی غیر از اسلام است. اسلام یا خدا، مطلق طلب است بدین معنی که همه باید زیر نظام سلم باشند. مساله‌ای که وجود دارد این است که در پاسخ به این صحبت‌ها، انسان‌ها می‌پرسند منظور شما از اسلام چیست؟ اگر منظور این اسلامی است که اکنون در جامعه می‌بینیم، ما این را قبول نداریم. منظور ما از اسلام یک نظام فقهاتی دینی است و کاری به رفتارهای ناهنجار افرادی که نام مسلمان دارند، نداریم. در واقع ما نمی‌گوییم مسلمانان باید حاکم باشند بلکه اسلام باید حاکم باشد.

حال مشکل مربوط به زمانی است که به مرز واقعی اسلام و کفر در جامعه نرسیده‌ایم. گروهی که قصد مجادله دارند، ادعا دارند که در این زمان نباید مسلمانان حاکمیت را به دست بگیرند. اگر چنین ادعایی را بپذیریم یعنی

طاغوت حاکم شود؟ بله زیرا آنها توانایی حکومت داری بیشتری دارند! اما این استدلال با آیات ذکر شده در تناقض می‌باشد..؟

قَالَ نَكُرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ (۴۱)

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَ هَا كَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ (۴۲)

وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنَ دُونِ اللَّهِ إِنْهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ (۴۳)

این آیات از این جهت که هدایت یکی از اولیاء کفر توسط یکی از انبیاء الهی را نشان می‌دهد، بسیار عجیب است. وقتی یک ولی کفر می‌تواند احیا شود یعنی حتما سایرین هم امکان هدایت دارند.

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالِ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۴)

ذکری که در این آیه مطرح می‌شود مربوط به تمام مسلمانان می‌باشد و باید همه ما چنین تواضعی نسبت به ولی و سرپرست‌مان داشته باشیم تا اسلام‌مان همراه با اسلام ولی، به خداوند عرضه شود. این بهترین نوع اسلامی است که خداوند می‌تواند روزی یک فرد قرار دهد. بانو بلقیس با دیدن حضرت سلیمان (علیه السلام) به ذکر خداوند و اسلام دلالت می‌یابد. این در واقع قدرت نفوذ و گفتمان‌سازی حضرت سلیمان (علیه السلام) را مطرح می‌کند. یعنی حضرت به همان میزان که اهل جنگ و ستیز بوده‌اند، به همان اندازه قدرت بیان و گفتمان داشته‌اند. نکته مهم این داستان این است که حتما حضرت بلقیس مبتلا به آسیب‌های آیات ۱۱ تا ۱۳ نبوده و علو و فساد نداشته‌اند و گرنه معجزات حضرت سلیمان (علیه السلام) را سحر مبین می‌دیدند. پس در نظام آموزشی حتی اگر بهترین سیستم و امکانات مهیا شود اما دانش آموز علو داشته باشد، به نتیجه نخواهد رسید. علو و ظلم موانع بزرگی حتی برای شنیدن حرف حق هستند، چه برسد به پذیرش آن! علو و ظلم برای انسان جهل مرکب ایجاد می‌کنند، یعنی انسان نسبت به حقایق واکنش لازم را نخواهد داشت. این نکته بسیار دردناک است که آن چیزی که انسان را از مسیر خدا باز می‌دارد، همان توانمندی‌های خود انسان است. توانمندی‌های انسان برایش وزر و وبال ایجاد می‌کنند.

اگر این توانمندی‌ها همراه با ظلم و علو باشد حتما مسیرهای هدایتی را برای فرد مسدود می‌کند. ما باید بیاندیشیم که چگونه می‌توانیم نظیر حضرت بلقیس هدایت‌پذیر شویم. این آیات به حکومت دینی مجوزهای زیادی نظیر جنود داشتن و ابراز توانمندی‌ها را می‌دهد. انسان‌ها دو دسته هستند؛ رسول و همراه رسول. همراه رسول باید ظلم خود را از طریق تبدیل سوء به حسن مرتفع سازد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ (۴۵)

قوم ثمود از نظر تکنولوژی بسیار برتر بوده‌اند اما در پاسخ به دعوت الهی برادرشان حضرت صالح (علیه السلام) شروع به جنگ و نزاع می‌نمایند.

قَالَ يَقَوْمٍ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶)

استغفار به معنی طرد سیئات و رفتن به سمت حسنات می‌باشد و این منجر به رحمت می‌شود. سیئه به معنی کارهای خطایی است که زشتی آن تبدیل به یک جریان اجتماعی شده است. حسنه به معنی کارهای شایسته ای است که تبدیل به جریان اجتماعی شده است. سیئه یعنی مقهور سوء در جامعه شدن. چرا نمی‌توانیم با حسنه این سیئات تحمیل شده را از خود دفع کنیم؟! استغفار یعنی حسنه آفرینی در جامعه به نحوی که سیئات مرتفع شود. این آیه بسیار باشکوه است.

قَالُوا أَطِيرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَيْرِكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۷)

قوم ثمود فال بد زدند و خشک‌سالی و بدبباری‌ها را به صحبت‌های حضرت صالح (علیه السلام) نسبت دادند. در قرآن هیچ‌گاه انبیاء خود را در مقام خداوند قرار نداده و از منصب خدایی صحبت نمی‌کنند مگر اینکه خدا از ایشان بخواهد، مثلا اگر نبی بخواهد وعده عذاب بدهد، حتما از قول خداوند وعده می‌دهد و نه از جانب خودش.

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۴۸)

این قوم اگرچه مربوط به چندهزار سال قبل هستند اما مدنیت و تکنولوژی بسیار بالایی داشته‌اند. در واقع حضرت سلیمان (علیه السلام) در مقابل یک بلقیس قرار داشته‌اند اما حضرت (صالح علیه السلام) با «تسعه رهط» سر و کار داشته‌اند.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَدُوقُونَ (۴۹)

زندگی حضرت صالح (علیه السلام) شبیه اوایل زندگی حضرت محمد (صل الله علیه و آله) می باشد و همانطور که برای برنامه ریزی ليله المييت چندین طایفه دست به دست هم دادند، در رابطه با قوم ثمود هم این اتفاق افتاد.

وَمَكْرُؤًا مَكْرَأًا وَمَكْرِنًا مَكْرَأًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۰)

این آیه از نظر تکرار واژه مکر آیه ی بسیار خاصی می باشد. مکرى که این گروه برای نابودی حضرت صالح (علیه السلام) و رسالت ایشان نمودند، بسیار نظام مند و بنیان برانداز بوده است.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۱)

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۲)

این جریان قوم ثمود می تواند آیه ای باشد برای افرادی که می خواهند به علم فطری شان رجوع نمایند.

وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۳)

با مراجعه به داستان قوم ثمود و عبرت گرفتن از آن می فهمیم که ایمان همراه با تقوا، فرد را از هر بلیه ای نجات می دهد.

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۵۴)

بحث بعدی مربوط به حضرت لوط (علیه السلام) است و در این آیات استفهاماتی را از انسان انجام می دهد تا به «إِذْ أَرَاكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ» می رسد و آن را به عنوان ام البلایا معرفی می کند. دلیل بلیه بودن آن هم این است که انسان دو نوع علم پیدا می کند؛ علم دنیا و علم آخرت. توجه به دنیا منجر به قطع توجه انسان به علم آخرت می شود. ظرفیت علمی انسان محدود است پس به آن میزانی که به دنیا معطوف شود، از توجه آن به آخرت کم می شود زیرا جهت این دو علم متفاوت است. هر انسانی ممکن است در بستر متفاوتی از زندگی قرار گیرد، مثلا در قوم ثمود، یا لوط، یا بلقیس یا ...

فساد هر قومی ممکن است با سایر اقوام متفاوت باشد. مثلا فساد اخلاقی در قوم لوط موج می زند و در رابطه با قوم بلقیس حاکمیت کفر وجود دارد، در قوم فرعون دیکتاتوری متعصبانه طاغوتی و در قوم ثمود دموکراسی متعصبانه

طاغوتی. در هر بستر و حاکمیتی، انسانی سقوط خواهد کرد که دچار «ادَارَكَ عَلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ» شده باشد. حال این توجه علم به هر امر دنیایی نظیر علم دانشگاهی، بچه داری، خانه داری و ... موجب کاهش علم آخرتی شود. فقط علم است که در انسان تفوق می آورد و آن هم باید یک علم بالادستی نظیر علم به اسماء خدا، احکام، تفصیل- های الهی، انبیاء و... باشد. علومی که ثبات داشته و به واسطه تزلزل دنیایی و حافظه از بین نمی رود. علوم دنیایی ممکن است در اثر یک تصادف یا فراموشی از بین برود اما علم آخرتی این گونه نیست. علم آخرتی ثابت و پایدار است و در اثر حوادث از بین نمی رود. علم حصولی در اثر تصویر یک شیء حاصل می شود، مثل حفظ صفحه ای قرآن که فرد باید مدام مرور نماید. علم آخرتی «سَنَقَرُكَ فَلَا تَنْسَى الْآلَا مَا شَاءَ اللَّهُ» می باشد. خصوصیت چنین علمی همراه بودن با عمل و تبدیل کننده سوء به حسن می باشد. برای رسیدن به چنین علمی می توان به آیات ۵۹ به بعد سوره نمل که جزء غرر آیات قرآن می باشد، مراجعه نمود.

علم دنیایی مثل علم پزشکی یا سایر رشته ها باید بتواند انسان را به قرب الهی نزدیک کند و با خلوص و عمل صالح همراه شود. برای شناخت بیشتر در این زمینه می توان به تفسیر المیزان ذیل این آیات مراجعه نمود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ (۵)

ان شاء الله که خداوند ما را جزء ذاکرین و متوسلین و... و مطیعین قرار دهد و از طریق «ذکر» به خدا رسیدن برای ما راحت و سرور انگیز باشد.

ان شاء الله همه این دعاها به همراه استجابات دعاها پیش‌بینی شده و نشده مثل زیارت عتبات، زیارت خانه خدا و همچنین زیارت امام رضا (علیه السلام) به برکت صلوات بر محمد و آل محمد، محقق شود.

وقتی سوره مبارکه نمل را نگاه می‌کنیم مانند همه سوره‌های قرآن در حیرت قرار می‌گیریم. حقایق متصل شده‌ای که از درون انسان خبر می‌دهد. وقتی درون انسان، درون خوبی باشد، از این خوبی خبر می‌دهد و وقتی هم که آلوده باشد، از آلودگی آن خبر می‌دهد!

خیلی سریع انسان را به مواقف لغزش خود واقف می‌کند. مثل اضطراب، افسردگی و مواردی از این دست. چرا که علت تنش‌هایی که انسان به خود وارد می‌کند، اول این است که اگر ایمان به آخرت نداشته باشد، بالطبع به تزئین عمل دچار و سرگردان می‌شود

آیات سوره را که خواندیم به آیه ۳۷ رسیدیم.

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِّنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ (۳۷)

قَالَ يَا يَهْيَا الْمَلَأُوا أَيْكُمُ يَا تَيْنِي بَعْرُشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸)

این آیات نشان می‌دهد که جنبه‌های حاکمیتی اسلام باید طوری باشد که هیچ غیرخدایی یا هیچ کسی که عبودیت غیر خداوند می‌کند، نتواند مردم را به استضعاف بکشاند و این به عنوان یک وظیفه حاکمیتی برای مسلمان تلقی می‌شود.

قَالَ يَا يَهْيَا الْمَلَأُوا أَيْكُمُ يَا تَيْنِي بَعْرُشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸)

قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۳۹)

یکی از مهم‌ترین اتفاقاتی که برای جریان حاکمیت دین باید بیافتد، قدرتی است که در نظام دینی بر علیه مستکبرین باید داشته باشد. انواع و اقسام سلاح‌ها و افرادی که بتوانند بر علیه استکبار قیام کنند، در این سیستم دیده می‌شوند.

یکی از نکات مهم این است که در نظام دینی باید قبل از اینکه با مشکلات یا دشمنان مواجه بشوند، تدبیر کرده باشند. کسی باید باشد که «علم من الكتاب» داشته باشد تا وقتی قرار می‌شود تخت حضرت بلقیس بیاید، به طرفه العینی تخت او را آورده شود. یعنی حتما باید نظام تعلیمی پیش از آن باشد.

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴۰)

کسانی که اعتقاد دارند دین از سیاست جداست یا دین نمی‌تواند نظام حاکمیتی داشته باشد، نمی‌دانم چگونه می‌خواهند از این آیات برداشت کنند که صحیح هم باشد! چون صراحتاً نبی الهی هم حاکمیت و هم گسترش حاکمیت دارد و هم به آن تصریح می‌کند. کسی نباید در عالم باشد که غیر مُسلم باشد و نیز اصرار دارد که در عالم، دین اسلام فراگیر شود. چگونه می‌شود این‌ها را با هم جمع کرد، نمی‌دانیم! همین مقدار می‌دانیم که برای رسیدن به چنین جایگاهی احتیاج به عِدّه و عُده و هزینه و پول و امکانات و سرباز و از همه مهم‌تر «علم» وجود دارد و هیچ وقت همه‌ی اینها با هم در یک زمان فراهم نمی‌شوند. ممکن است علم در یک زمان اتفاق بیافتد و سرمایه در یک زمان دیگر و این‌ها بعد از مدتی به یکدیگر ملحق شوند، کما اینکه حضرت سلیمان (علیه السلام) عقبه تمام

انبیاء قبل خود بوده‌اند. یعنی حضرت موسی (علیه السلام) یا حضرت داوود (علیه السلام)، همه دست به دست هم دادند تا انبیاء گذشته توانستند باعث شوند که چنین کادرسازی یا چنین نظامی برپا شود. یعنی در درون و ذهن و نیت تمام انبیاء (علیهم السلام)، رسیدن به چنین وضعیتی که بتوانند قدرتی داشته باشند که هیچ مستکبری در عالم استکبار نکند، وجود دارد. دلیل آن هم خیلی واضح است. خلاء فقدان اسلام را، طاغوت پر می‌کند، غیر اسلام پر می‌کند. از اسم آن هم معلوم است. وقتی اسلام نباشد، قطعاً غیر اسلام است. وقتی غیر اسلام است یعنی غیر سلام و غیر سلم است.

سوال: در مملکت وجود آدمی هم این اتفاق می‌افتد؟

- نظام توجه انسان اگر معیوب باشد، همه نظامات آن بهم می‌خورد اما ممکن است میزان بروزات و تخریب آن متفاوت باشد.

مانند قوم حضرت بلقیس. کافر بودند اما میزان تخریب شدن آنها آن قدر نبوده و مستکبر نبودند. انسان هم می‌تواند برای خود چنین وضعیتی داشته باشد. اما در مجموع اسلام و یا خداوند، مطلق طلب است. یعنی همه باید بیایند نه با اکراه بلکه با طوع. چون اعتقاد آن این است که خالق انسان را مفضور به یک فطرت اسلامی کرده است. ما می‌گوییم حاکم نباید مسلمان باشد. یعنی تحت غیر نظام فطری باشد و این قابل توجه نیست. منتها نکته آن این است که وقتی این موضوعات را مطرح می‌کنید، افراد می‌پرسند منظورتان از اسلام چیست؟! اگر منظورتان از اسلام این چیزی است که شما دارید، ما این را قبول نداریم. حالا منظور ما از اسلام، دین انبیاء (علیهم السلام) است. منظور ما یک نظام فقهاتی، دینی قوی است و کاری به رفتارهای ناهنجاری که توسط افراد انجام می‌شود، نداریم. ما نمی‌گوییم مسلمانان باید حاکم باشند. ما می‌گوییم اسلام باید حاکم باشد و این نقطه‌ای است که بسیاری با آن مشکل دارند. حالا «تا وقتی که به آن مرز قطعی خالص و اسلامی نرسیدیم چه اتفاقی باید بیافتد؟» مشکلات دقیقاً در همین سوال است؛ آنها می‌گویند باید مسلمان‌ها کاری نداشته باشند. مسلمان‌ها کاری نداشته باشند یعنی باید طاغوت کار داشته باشد؟ می‌گویند بله توانایی آنها در حکومت‌داری بیشتر است. توانایی آنها در حکومت‌داری بیشتر است که دلیل نمی‌شود. به هر حال این موارد بحث‌هایی است که وجود دارد.

قَالَ نَكْرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ (۴۱)

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَذَا كَذَابٌ عَرِشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأَوْتَيْنَا الْعِلْمَ مِنَ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ (۴۲)

وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنَ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمِ كَافِرِينَ (۴۳)

این آیات، خیلی آیات عجیب است از این جهت که نشان می دهد که یعنی خداوند موردی در عالم ذکر کرده است که این از اولیاء کفر بوده و به واسطه انبیاء (علیهم السلام) هدایت شده است و به صراحت هم می گوید: «وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنَ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمِ كَافِرِينَ» یعنی این در کفر غوطه خورده است. وقتی که یک ولی کفر می تواند احیا شود، حتما بقیه نیز می توانند احیا شوند.

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبْتَهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۴)

به نوعی ذکر می شود، در اینجا مطرح می شود، ذکر می شود که مربوط به همه ماست و ما باید نسبت به ولی مان، (هر کسی را که به عنوان ولی می شناسیم) و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این تواضع را داشته باشیم.

باید اسلام ما همراه با اسلام ولی و امام ما به خداوند عرضه شده باشد. این بهترین نوع اسلامی است که خداوند می تواند به کسی هدایت بکند که اسلام آن همراه با اسلام ولی او باشد. در اینجا ذکر یونسیه خیلی مهم می شود، چون در همین فضا است.

سوال: چرا عنصری به این حد مادی را به عنوان یک حجت مطرح کرده که باعث مسلمان شدن باشد. گمان می کرد آب است اما آب نیست! احساس می شود که تکنولوژی او را تحت تاثیر قرار داده است.

- اتفاقاً آب است، یعنی وقتی بلقیس وقتی وارد قصر می شود و آن حیاط صاف و ساده و آن حالت شیشه ای را می بیند، ساق های خود را بالا می زند. یعنی جامه خود را بالا می زند که ساق او پیدا می شود. این نمی تواند دلیل مسلمان بودن باشد. «أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...» این درست است که این را می بیند اما در واقع ایمان را و اسلام را در سلیمان (علیه السلام) می بیند. در واقع ذکر خداوند را در سلیمان (علیه السلام) می بیند. به فطرت دعوت می شود. به معبود اصلی خود دعوت می شود و الا اگر دلالت پیدا می کرد به همان صرح و کاشی و فضای مادی، هیچ وقت نمی توانست معبودهای خود را کنار بگذارد. اصلاً در طبع او نبود. حالا اینکه چرا گفته است «قالت رب» و چرا «فقلت رب انی ظلمت» نگفته است؟! آیات قبل را با «فا» یا «ثم» یا با چیزی مرتبط نکرده است. مثل این است

که جریانی اتفاق می‌افتد که قدرت حضرت سلیمان(علیه السلام) و نفوذ حضرت سلیمان(علیه السلام) را مطرح می‌کند. در واقع تکریم حضرت بلقیس را مطرح می‌کند. نوع گفتمان‌سازی حضرت سلیمان(علیه السلام) را مطرح می‌کند. در عین حال که او اهل جنگ و اهل ستیز بود، به همان میزان قدرت بیان و گفتمان‌سازی داشت.

حتما باید آیات ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ برای حضرت بلقیس وجود نداشته باشد والا آیاتی را که به او نشان دادند را، نمونه‌های سحر می‌دید.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱)

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲)

فَلَمَّا جَاءَ نَهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۳)

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

این حرف یعنی اینکه اگر انسان در درون خود به این نتیجه نرسد که ظلم و علو را کنار بگذارد، حتی اگر بزرگ‌ترین آیات الهی را نیز به او نشان دهید که بالاتر از عصای موسی(علیه السلام) نیست! (آن کاری که حضرت سلیمان(علیه السلام) کرد در مقابل عصای حضرت موسی(علیه السلام) چیزی نبود)، در او تاثیری نخواهد کرد. آوردن تخت بلقیس و صرح ممرّد و ... نسبت به تسع آیات بینات حضرت موسی(علیه السلام) چیزی نبوده است اما اگر در درون خود علو و فساد را کنار نگذارد، هر مبصره‌ای را که می‌بیند، مخالفت می‌کند و نمی‌تواند بپذیرد. مثل این است که شما نظام تربیتی درست کنید و همه تجهیزات تربیتی را در یک مدرسه یا جایی بیاورید، تا آن انسان و تا آن دانش‌آموز از ظلم و علو دست بردارد، بالاترین نظام‌های آموزشی نمی‌توانند او را اصلاح کنند. این خیلی دستاورد مهمی است.

نکته: آنچه که به مردم عادی ارائه شد با آن چیزی که به حضرت بلقیس ارائه شد، هر دو معجزات مادی بود. اما اتفاقا کسی که جایگاه حکمران را داشت، علو نداشت اما مردم عادی دچار علو بودند. امکانات یا جایگاه، آدم‌ها را بد می‌کند. برای اینکه انسان بتواند اصلا حرفی را بشنود، علو و ظلم مانع بزرگی اند یعنی در انسان ایجاد کننده جهل مرکب هستند. نه تنها جهل بسیط می‌دهد بلکه جهل مرکب ایجاد می‌کند. یعنی به تدریج، چون «و استیقنتها انفسهم» می‌شود. و مدل جهل مرکب تولید می‌کند. جحد نسبت به آیات، لجبازی تولید می‌کند. «واستیقنتها انفسهم» جهل

مرکب ایجاد می کند و این خیلی خطرناک می شود. یعنی انسان آن واکنشی را که باید نسبت به حقایق داشته باشد، دیگر ندارد.

آقای عباسی: نکته ای که باید به آن دقت شود این است که خداوند در جای دیگر می فرماید: ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به لسان قومش. من احساس می کنم آیات نیز به همین ترتیب است. آیاتی که به هر کسی ارائه شود، متناسب با امکانات و فهم او است. نشانه ای که خداوند به پزشک نشان می دهد غیر از نشانه ای است که خداوند به یک مهندس نشان می دهد. این خانم در جایگاه حاکم است و چیزهایی که حضرت سلیمان (علیه السلام) به او نشان می دهد قدرت هایی است که معمولا حکام دارند اما آنچه که حضرت سلیمان (علیه السلام) دارد و ارائه می کند، چیزی بالاتر از آن است که حاکم می تواند داشته باشد مثلا در آن موقع ارتش بود اما جنود جن و انس به این ترتیبی که سلیمان (علیه السلام) نشان دادند، نبود. صرح ممرّد آخرین آن بود. اولی جنود او و دومی مال او است. در قصه ها می گویند هدایایی که فرستادند خیلی ارزش داشت اما فرستاده ها که آمدند و دیدند که همه خاک زمین طلا شد، دیدند چیزی که آوردند قیمتی ندارد و خجالت زده شدند. سلیمان (علیه السلام) گفت این که به من نشان می دهید در مقابل آنچه خداوند به من داده است خیلی ناچیز است. بعد این تخت ملکه است. تا آن زمان چنین امکانی در حکومت وجود نداشته است. بنظر من خداوند در این زمان ها، هم قدرت ظاهری و هم قدرت باطنی را به کسی که صاحب قدرت است نشان می دهد تا جایی برای اما و اگر در دل او باقی نماند. فرعون همین آیات را دید و کتمان کرد چون علوّ داشت. این خانم دید و کتمان نکرد چون علوّ نداشت.

حالا اگر بخواهند من نوعی را مسلمان کنند، چه چیز را باید نشان بدهند؟

تا حالا فکر کرده اید که اگر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بخواهد ما را مسلمان کند، چه کاری انجام می دهند؟

اگر امام زمان (عجل الله) بخواهد ما را مسلمان کند باید چه کاری انجام دهند و چه استدلال و چه سیستمی باید بیاورند. مشکل این است که هر کسی پیچیده در آن توانمندی هایی ست که دارد و همان توانمندی ها برای او وزر و وبال می شود. این همان بحث «ما کانت تعبد من دون الله» است. در واقع آنچه که انسان را از مسیر خداوند باز می دارد، جنس همان توانمندی های خود انسان است که او را گیر می اندازد. اگر آن توانمندی ها همراه با ظلم و علوّ باشد، حتما مسیرهای هدایتی را برای خود سدّ می کند.

آقای عباسی: افراد از توانایی فرد با او مواجه نمی‌شوند. مثلاً فردی مهندس است و باید کسی بتواند با زبان مهندسی با او حرف بزند تا آنچه که باید را بتواند به او بقبولاند و یا اگر کسی پزشک است، به همین صورت. باید مسیر تبلیغ ما به این سمت برود که به جای اینکه نقاط ضعف افراد را مورد حمله قرار بدهیم، نقاط قوت آنها را مورد حمله قرار دهیم و اینگونه دو اتفاق خوب می‌افتد.

استاد اخوت: آقای عباسی ما هر کاری می‌کنیم که بیاییم به جای بلقیس، شما می‌روید جای حضرت سلیمان(علیه السلام)!

آقای عباسی دو سمت را قرآن نشان می‌دهد: آن سمت که هدایت می‌شود و آن سمتی که هدایت می‌دهد.

گرفتاری ما زیاد است اول اینکه خودمان فراوان محتاج هدایت هستیم. مثل آدم‌هایی که جایی در حال غرق شدن هستیم. هم باید خودمان را نجات بدهیم و هم نمی‌توانیم نسبت به بقاء بی‌تفاوت باشیم.

اصطلاح: شاگرد خوب می‌تواند معلم خوبی باشد. اگر شاگرد، شاگرد خوبی نباشد، معلم خوبی نمی‌تواند باشد. از این طرف کار باید درست باشد. آدم باید مسلمان خوبی باشد. یعنی کاری کند که قابلیت هدایت برای او اتفاق بیفتد. هیچ کس نباید خود را در مرحله اول، در مقام هدایت کننده قرار بدهد. باید اول در مقام هدایت شونده قرار بدهد. من دارم از حرف شما، استفاده خودم را می‌کنم. آیات دو جنبه را مطرح می‌کند:

به حکومت دینی اجازه ورود به خیلی از مسائل را می‌دهد: داشتن یک سری از قدرت‌نمایی‌ها، جنود داشتن، صرح ممرّد داشتن. توانمندی‌ها را به رخ می‌کشد. حالا ما باید باورمان باشد و بدانیم که در عالم، حکومت دینی اتفاق افتاده است و ما در عالم امام داریم. ما در عالم رسول داریم. حالا ما جزء هدایت شونده‌ها هستیم یا جزء کسانی که همراه آن هدایت کننده‌اند؟ دو حالت دارد. باید به این سمت برویم. انسان‌ها دو دسته می‌شوند. یا خود رسول‌اند یا همراه با رسول‌اند. اگر همراه با رسول‌اند باید خصوصیت آنها این باشد که ظلم آنها را به وسیله تبدیل سوء به حسن، از خود بردارند. در این صورت همراه می‌شوند.

مدل همراهی را در اینجا مطرح کرده است. آیات بعدی، به سراغ آیاتی که خیلی مهم است، می‌رود:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ (۴۵)

قوم ثمود خیلی از نظر تکنولوژی قوم برتری بوده است. برادر آنها صالح (علیه السلام) یعنی از قوم خود آنها بوده است و آنها را به عبودیت خداوند دعوت می‌کند. آنها «فریقان یختصمون» شروع به کشمکش و جنگ و نزاع می‌کنند.

«لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ..» (۴۶)

اینجا حضرت صالح (علیه السلام) پیامی دارد. ما سیئه و حسنه‌ای داریم، استغفار یعنی رجوع به حسنه و نه سیئه، یعنی طرد سیئات و رفتن به سوی حسنات که منجر به رحمت می‌شود و دستاورد بسیار مهمی است. سیئه به معنی گناهانی است که زشتی آن تبدیل به یک جریان اجتماعی شده است. حسنه به معنی کارهای شایسته‌ای است که تبدیل به جریان اجتماعی شده است. اگر بخواهیم بگوییم که چرا به سیئات قبل الحسنه عجله می‌کنید؟ چرا خلاقیت در حسن ندارید؟ چرا جریان سازی حسن ندارید؟ چرا مقهور سوء در جامعه می‌شوید؟ یعنی قدرت تغییر وضعیت جامعه را ندارید! سیئه یعنی «سوء که از جامعه به انسان تحمیل می‌شود و انسان مقهور آن می‌شود». خودتان را در جریان آن قرار می‌دهید. «لم تستعجلون بالسیئه قبل الحسنه» چرا نمی‌توانید با حسنه، سوء را دفع کنید؟ «لولا تستغفرون» این را «استغفار» می‌نامند. استغفار آن هم جمعی است. استغفار عبارت است از «حسنة آفرینی در جامعه به نحوی که سیئات در جامعه محو شوند». «لعلکم ترحمون» و این سبب رحمت است. این منجر می‌شود که باران رحمت الهی بر ما ببارد. خیلی باشکوه است و به واسطه دعوت حضرت صالح (علیه السلام) پیام الهی به انسان‌ها گفته شده است.

قَالَ يَقَوْمٍ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶)

قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَّيَّرِكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۷)

می‌گویند خشکسالی، گرفتاری و این مشکلات اقتصادی، به دلیل بحث‌هایی است که می‌شود و به دلیل بحث‌هایی است که تو و کسانی که با تو هم عقیده هستند، ایجاد می‌کنند. «قال طائرکم عندالله». می‌توانست بگوید طائر شما بواسطه اعمال بد خود شما است. بطور کلی در قرآن وقتی انبیاء (علیهم السلام) با مردم خود صحبت می‌کنند، تفاوت دارد با زمانی که خداوند با مردم صحبت می‌کند. هیچ وقت انبیاء (علیهم السلام) خود را در جایگاه خداوند قرار نمی‌دهند مگر اینکه خداوند از ایشان بخواهد که حرفی را بزنند. این را بدانید که در واقع هیچگاه نبی خدا نمی‌شود و جای خداوند نیز حرف نمی‌زند. مگر اینکه خداوند از او بخواهد که حرفی را از قول خودش بزند. یعنی مثلاً اگر

نبی بخواهد وعده عذاب بدهد، حتما از قول خود نمی‌گوید و حتما از قول خداوند می‌گوید. ادب پیامبران (علیهم السلام) در صحبت کردن با مردم چندان شبیه ما نیست! ما در بسیاری از اوقات که از دین صحبت می‌کنیم از خودمان حرف می‌زنیم. در صورتی که گفتند: «قَالُوا اطَّيْرُنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ» گفتند تمام بدبختی‌هایی که بر سر ما می‌آید، تقصیر توست و کسانی که با تو هستند. «قال طائرکم عندالله» یعنی چه؟ یعنی فال‌های شما، بخت شما، سرنوشت شما نزد خداوند است، «بل انتم قوم تفتنون»، بلکه شما از کسانی هستید که امتحان شدید و به واسطه همین اتفاقاتی که افتاده است به چالش کشیده شدید.

مثل این است که بگویند این بحث‌هایی که می‌شود بخاطر بلاها و سختی‌هایی است که در آن افتادید. نمی‌گوید که این فتنه‌ها هم بواسطه خودتان بوده است. یعنی بحث‌هایی که می‌شود به واسطه فتنه‌ای است که گرفتار شدید. بنظر می‌آید که «بل انتم قوم تفتنون» از جانب خود رسول (علیه السلام) باشد. بعید است که «بل انتم قوم تفتنون» از طرف خداوند باشد.

وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۴۸)

خیلی جالب است که با اینکه این قوم مربوط به چند هزار سال قبل است اما نظام مدنیت بسیار قوی‌ای داشته‌اند.

تکنولوژی آنها خیلی قوی بوده است، به طوری که در دل کوه دو طبقه سه طبقه می‌ساختند! الان هم با دستگاه‌هایی که دارند کسی نمی‌تواند چنین کاری را انجام بدهد! چند هزار سال قبل خانه‌های خود را درست می‌کردند، می‌شکافتند و دو طبقه و سه طبقه می‌ساختند. بعضی آثار باستانی آنها در اردن وجود دارد. البته گفته می‌شود برای این قوم است. یعنی به نظر می‌رسد که برای ثمود باشد. خیلی تشکیلات عظیمی داشته‌اند. یکی از خصوصیات ایشان این بوده است که به یک نظام مدنی بسیار ویژه‌ای رسیده بودند. در آن شهر، ۹ نفر بودند که فساد می‌کردند. «رهط» به معنی شعبه، گروه و قبیله‌های مختلف که «يفسدون في الارض و لا يصلحون» بودند. در واقع حضرت سلیمان (علیه السلام) با بلقیس سر و کار داشته و حضرت صالح (علیه السلام) با «تِسْعَةُ رَهْطٍ» ارتباط دارد و مقابله می‌کند.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَدِيقُونَ (۴۹)

زندگی حضرت صالح (علیه السلام) خیلی شبیه به اوایل زندگی پیامبر (صلوات الله علیه) است. چگونگی ایجاد وحدت در قریش با این که قبیله قبیله بودند و اینکه آنها قصد داشتند پیامبر (صلوات الله علیه) را در شبی به نام "لیله

المبیت" از پای دریاورند. این‌ها می‌دانستند که نمی‌توانند به صورت قومی این کار را بکنند. حتما باید یک اجماعی ایجاد کنند. حتما باید از هر قومی یک فرد اعلام آمادگی کند و در این قتل مشارکت داشته باشد. که «قالوا تقاسموا بالله» یعنی وحدت و اجماعی بر علیه صالح(علیه السلام) راه انداختند.

وَمَكْرُؤًا مَّكْرًا وَمَكْرَنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۰)

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۱)

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۲)

وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۳)

آیات ۵۰ و ۵۱، یکی از عجیب‌ترین آیات قرآن از جهت تکرار کلمه است. مثل این است آنها برای مکر خود نظام داشتند و فقط مکر نبود. به خاطر همین «و مکروا مکرا و مکرنا مکرا و هم لایشعرون. فانظر کیف کان عاقبه امرهم انا دمرناهم و قومهم اجمعین». در واقع مکر آن‌ها از آن مکرهای بنیان برانداز بود. مکرشان برای مقابله با حضرت صالح(علیه السلام) و از بین بردن ایشان بود. نابود کردن حضرت و رسالت و دین و همه چیز ایشان بوده است. حتی قتل کسانی که با او بودند. تصمیم داشتند که در یک شب، کودتایی کنند.

حالا خداوند می‌گوید که این جریانی که برای حضرت صالح(علیه السلام) و قوم ثمود هست، تبدیل به یک آیه می‌شود برای کسانی که می‌خواهند به علم‌های فطری خود رجوع کنند. چگونه می‌شود انسان به علم فطری خود رجوع کند و بعد قوم صالح(علیه السلام) برای او عبرت باشد.

این قانون الهی است که در هر حالتی کسی که ایمان داشته باشد و تقوا داشته باشد(ایمان همراه با تقوا، یعنی هم اعتماد بکند و هم خداوند را حاضر و ناظر بداند)، نجات او از هر بلایی قطعی است. نجات انسان، آن چیزی است که «ان فی ذلک لآیات لقوم یعلمون» است. بنابراین کسی که «ایمان و تقوا» داشته باشد در هر حالتی نجات او قطعی است. در «انجینا الذین آمنو و کانوا یتقون»

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۵۴)

ممکن است نتوانیم بخوانیم. چون این آیات را یکی یکی طرح می‌کند تا به آیات ۵۹ برسد. بگذارید یکبار دیگر گوش بدهیم. شروع می‌کند به انجام دادن استفهام‌هایی از انسان و آخر کار به بحثی به نام «ادارک علمهم فی الاخره» می‌رساند. یعنی همه اتفاقاتی که طرح می‌کند را بلایی در زندگی انسان مطرح می‌کند به عنوان «ام البلیا» به نام «ادارک علمهم فی الاخره». یعنی انسان دو علم پیدا می‌کند. علمی که به سمت حیات دنیا می‌رود و علمی که به سمت آخرت و حیات آخرت می‌رود. بعد ظرفیت انسان را به لحاظ قابلیت و به لحاظ وقت، محدود می‌داند. توجه به دنیا موجب می‌شود که توجه او از علم آخرت قطع بشود و همه بلایایی که در اقوام مطرح می‌کند به «ادارک علمهم فی الاخره» نسبت می‌دهد. یعنی تمام اتفاقاتی که در همه اقوام بشری در زندگی انسان مطرح می‌شود، علو، ظلم و زینت پیدا می‌کند. عامل همه مطالبی که بالا گفته شد را «ادارک علمهم فی الاخره» می‌داند. می‌گوید ظرفیت علمی انسان محدود است. همین مقدار که به دنیا توجه کند از آخرت منصرف می‌شود. نمی‌تواند، هر دو را با هم داشته باشد. چون بطور کلی دو جهت مختلف دارد. حواس او که به این طرف متوجه می‌شود، از طرف مقابل قطع می‌شود. بطور کلی در نهایت معلوم می‌شود این که چند نفر جزء قوم ثمود (علیه السلام)، قوم بلقیس، یا قوم حضرت موسی (علیه السلام) باشند، جزء بسترهای مختلف زندگی است. یعنی هر انسانی ممکن است در یکی از این بسترها باشد. ممکن است در جایی باشد که حاکمیت؛ حاکمیت قوم لوط (علیه السلام) باشد و فساد فراوان باشد. ممکن است مثل فساد قوم ثمود (علیه السلام) باشد. یعنی اختلاف و عصبیت‌ها، جهل‌ها، حاکمیت‌های زور و ظلم مثل قوم ثمود (علیه السلام) باشد. ممکن است مثل قوم بلقیس باشد، همه خوب و خوش باشند اما در یک حاکمیت کفر قرار گرفته باشند. ممکن است مثل قوم فرعون باشد، یعنی دیکتاتوری کاملاً متعصب طاغوتی.

قوم ثمود (علیه السلام) دموکراسی است، دموکراسی کاملاً متعصبانه است. (تَسَعَهُ رَهْطٌ)

حضرت بلقیس کفر و عبودیت غیر خداوند است

و قوم لوط (علیه السلام) شهوت و حاکمیت شهوت است.

انسان تنها در یک صورت است که در این حاکمیت‌ها ممکن است سقوط کند و آن هم این که چه باشد؟ «ادارک علمهم فی الاخره». یعنی توجه او به علم آخرتی نباشد. ممکن است توجه به علم دانشگاهی باشد، توجه به خانه‌داری

باشد، توجه به فرزندان خود باشد. توجه علم او به علم آخرت نکشد، نفس کم بیاورد. در این صورت اگر در بستر قوم لوط (علیه السلام) باشد تبدیل می شود به فحشاء. در هر بستری باشد رنگ آن قوم را به خود می گیرد. چون فقط علم است که در انسان تفوق می آورد و آن هم باید علم به امر بالادستی باشد نه علم به دنیا. علم به دنیا که همه علم‌هایی که ما به دست می آوریم را شامل می شود و علم به آخرت یعنی علم به اسماء خداوند، به فرمایشات انبیاء (علیهم السلام)، به احکام، به احکام و به تفصیل‌های الهی، علم‌های آخرتی او می گویند. علم آخرتی یعنی آن چیزی که در آن بقاء و ثبات وجود دارد. به واسطه تزلزل دنیا از بین نمی رود، به واسطه حافظه از بین نمی رود. علم‌های دنیایی اینطور است. ممکن است به واسطه تصادف تمام آنچه که محفوظات داشته از دست برود. علمی است که مثل دنیا با یک فراموشی از بین می رود. علم در آخرت اینگونه نیست. علم ثابت و پایدار است. قطره‌ای از آن هم که باشد توسط حوادث از دست نمی رود. حالا ما این قصه را گفتیم بخاطر اینکه الان کم کم آیات ما را به چنین سمتی می کشاند. قدیمی‌ها می گفتند:

علمی بطلب درسی نبود علمی بطلب در سینه بود

یعنی قائل بودند بر علمی که از درون جوشش پیدا می کند. علم‌های درسی علم‌های حصولی است که به واسطه تصویر اشیاء در ذهن انسان به وجود می آید. علم حصولی مثل حفظ قرآن که وقتی صفحه‌ای باشد، فرد باید مرتب صفحه‌ای را مرور کند. این علم حصولی می شود. خیلی هم خوب است مثل علم پزشکی که خوب است. اما مثل علم پزشکی است که خوب است. هنوز علم آخرتی نیست. علم آخرتی یعنی علمی که ثبات دارد، علمی که وقتی فرد به علم مجهز می شود «سنقرئک فلا تنسی» است و در طبع فرد پایداری قرار می گیرد که اینها جزء آن علوم است که ما خیلی وقت‌ها اصلاً نمی دانیم ماهیت این علم چیست؟! از کجا می شود آن را کسب کرد؟! چه طور می شود به سمت آن رفت؟! و .. این علم حتماً با عمل همراه است و حتماً تبدیل کننده‌ی سوء به حسن است.

سوال: این علم را چه طور می شود کسب کرد؟

- از آیات ۵۹ پایه و اساس آن علم را شروع به گفتن می کند. این آیات در کل قرآن جزء آیات غرر است. «امن یجیب المضطر اذا دعاه..» جزء همین آیات است.

سوال: می توان کاری کرد تا این علمی که ما بدست می آوریم، در راستای آن علم باشد؟

- بله. اگر عمل صالح تولید بکنند، اینها علم‌هایی هستند که می‌توانند عمل تولید کنند اما در ذات خود متغیر اند. در صورتی که به عمل صالح منجر شود که حقیقتی از حقایق الهی در انسان ثبت باشد، آن علم، حقیقی می‌شود. یعنی اگر علم‌هایی که آموزش می‌بینیم به عمل صالح کشیده نشود حتی از این جهت هم خارج شده است. پزشک باشد، این پزشکی را می‌تواند خرج مستضعفین کند؛ مناطق محروم، آدم‌های کم‌توان و خیلی کارهای دیگر ابداعات و برنامه‌هایی در جهت قرب الهی داشته باشد. منتها قرب الهی یعنی اینکه هر کدام این موارد را که انجام می‌دهد، یک قدم به قرب الهی نزدیک شود. در ادامه نیز باید در آن خلوص داشته باشد. شرایط خلوص را هم باید داشته باشد. نگوید که هم پول را و هم خداوند را می‌خواهم! موارد آخرتی این طور است. علم آخرتی می‌شود آن علمی که مانند جنس آخرت ثبات دارد.

بحث «ادارک علمهم فی الاخره» خیلی مهم است. دوستانی که فکر می‌کنند نسبت به این موضوع ابهام دارند و بعداً ممکن است برای آن‌ها مسائل سخت باشد، خوب است تفسیر ذیل این آیات را در تفسیر المیزان بخوانند. نکات بسیار جالبی دارد.

براساس این سوره آن علمی مفید است که آخرتی باشد. فضل معرفی می‌کند و فضل می‌شود مانند منطلق الطیر. مثل همین علم‌هایی که حضرت سلیمان (علیه السلام) داشته‌اند، مثلاً با مورچه صحبت می‌کردند. برای این موارد واژه علم نمی‌آورند بلکه از واژه فضل استفاده شده است. بسیاری از علم‌هایی که ما داریم فضل است. علم در قرآن یک معنی بیشتر ندارد و همه جا نیز همان معنی را دارد. ماهیت این علم وضوح و روشنایی است.

ان شاء الله خداوند فرصت‌های از دست رفته به واسطه‌ی گناهانمان را به برکت ولادت امیرالمومنین علی (علیه السلام)، ولادت امام موسی کاظم (علیه السلام) و روز مباهله جبران کند، صلواتی ختم بفرماید.

در این جلسه به بررسی آیات انتهایی سوره‌ی مبارکه‌ی نمل و جمع‌بندی سوره می‌پردازیم.

ویژگی خاص سوره‌ی مبارکه‌ی نمل، تثبیت صفت ایمان درون انسان است. ازین رو تمام آیات آن فعال‌کننده‌ی ایمان می‌باشند. خداوند برای حصول این نتیجه‌ی مهم آیات قرآن و کتاب مبین را نازل فرموده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

انسان باید یکی از کارکردهای قرآن را افزایش ایمان بداند. یکی از کاربردهای کلاس قرآن باورمند شدن و تقویت اعتقادات مان به عالم و نظام هستی به واسطه‌ی این باورهاست. یکی دیگر از کارکردهای قرآن، رویت آخرت است. در واقع به کمک قرآن می‌توان آخرت را حتی بهتر و زیباتر از زمان ورود به عالم آخرت، رویت کرد و شناخت! بسیار مهم است که از قرآن به عنوان یکی از کتاب‌های آخرت‌شناسی استفاده کنیم.

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ؕ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ (۵۹)

در آیات انتهایی تعدادی «قل» خطاب به پیامبر امر شده است. در این آیات یکسری سوال مطرح می‌شود که در پاسخ آنها «أله مع الله» تکرار می‌شود.

قُلْ لَّا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۶۵)

بَلْ اِدْرَاكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (۶۶)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا وَاَبَاؤُنَا اَنَّا لَمُخْرَجُونَ (۶۷)

لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَاَبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ اِنْ هَذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاُولَئِينَ (۶۸)

قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۶۹)

آیه ۶۵ در جلسه ی قبل مورد بحث قرار گرفت و بعد از آن به آیات ۶۹-۷۲ و انتهای سوره رسیدیم.

در این جلسه به بررسی تعدادی از «قل» های سوره می پردازیم. اگرچه بررسی ارتباطات این «قل» ها دشوار است اما می توان موضوعات آنها را استخراج نمود. «قل» اول مربوط به عدم وجود هیچ اله دیگری غیر از خدا در نظام هستی می باشد. «قل» دوم می فرماید که هیچ دلیلی برای بهانه جویی وجود ندارد و اگر کسی بهانه جویی کند، مسلماً قصدش عدم تبعیت می باشد. سومین «قل» مربوط به سیر در زمین است. از دیدگاه بعضی مفسرین سیر در ارض همان سیر در قرآن و آشنا شدن با احوال گذشتگان می باشد. آیاتی که نظیر این آیه ابتدایش با یک فعل امر بوده و در ادامه فا نتیجه می آید بدین معنی است که تا زمانی که آن نتیجه حاصل نشده، فعل امر به درستی تحقق پیدا نکرده است. یعنی اگر پس از سیر عاقبت مجرمین را نبینیم یعنی سیر به درستی انجام نشده است. عاقبت مجرم این است که حتی اگر در این دنیا تمتع کامل داشته باشد، در آن دنیا، دست هایش خالی است. زیرا تمام هم و غم اش صرف آبادانی دنیا شده است. در پاسخ به سوال یکی از دوستان گفته شد که ما حق نداریم حوادثی نظیر زلزله، سیل، تصادف و ... را به عنوان عقوبت انسان ها در نظر گرفته و تعمیم بدهیم زیرا قضاوت این قضیه با ما نیست. تمام ساز و کار مجرم برای خوشبختی در این دنیا است و بعد از صد یا صد و بیست سال به پایان می رسد و مجرم با دستان خالی وارد آخرت می شود.

نزدیک ترین کلمه به تفکر در قرآن، «سیر» است. پس باید خود را در موقعیت های مختلف قرار دهیم تا نهایت امر دنیا برای ما روشن شود. جرم در قرآن بیشتر به گناهیانی اطلاق می شود که جنبه ی اجتماعی دارند مثل قتل نفس، قحاق و ...

نوعاً ما وقتی در مکان های مختلف تردد می کنیم، نمی دانیم که باید به چه چیزهایی توجه کنیم. مثلاً وقتی به یک شهر بزرگ مسافرت می کنیم چگونه می توان از آن عبرت گرفت؟ اولین مسئله ی عبرت آموز یک شهر مربوط به

آباد نبودن آن شهر از نظر ارتباطات اجتماعی است. اگر افراد شهری مجرم باشند، توان دوست داشتن یکدیگر را نخواهند داشت. پس هنگام سیر در یک شهر باید به روابط مردم آنجا دقت کنیم و با مردم محلی آنجا ارتباط بگیریم.

نکته‌ی دوم وحدت کلی موجود در شهر است که خود تشخیصی دارد و آن را از شهرهای دیگر متمایز می‌کند. هر شهری به مثابه‌ی یک انسان است و باید پس از سیر در آن مکان، بتوانیم خصوصیات آن را بیان کنیم. مثلاً فلان شهر بانشاط، امن و خونگرم بود. مثلاً شهری که دارای تحرک و سازندگی است، شهری جوان است. باید بدانیم که مثلاً اگر من در فلان محله‌ی تهران زندگی می‌کنم، چه خصوصیتی بر آنجا حاکم است و برای من و خانواده‌ام چه منافع و مضراتی دارد. مثلاً اغلب شهرهای نواحی کاشان و گلپایگان معنویت‌زا هستند. متأسفانه شهر تهران در حال حاضر به شدت ضد تألیف و ارتباط شده و حتی حالت انزوا در مساجد هم رخنه کرده است و این علیرغم این است که مردم تهران اکثراً سیر زیادی در زمین هم دارند، اما از آن نتیجه‌ی درستی نگرفته‌اند. مجرمین در عالم، سازه‌های زمین را تغییر داده‌اند بدون اینکه مومنین متوجه شوند. پس از مولفه‌های سیر این است که هنگام مسافرت توجه کنیم که مردم این شهر چه چیزی کم دارند که ما داریم و برعکس، یعنی این‌ها چه چیزهایی دارند که ما نداریم. این خاصیت زندگی مجرمانه است که هر چیزی را که خود نداریم تمنا کنیم و از نعماتی که در اختیار ما است حظّ و بهره‌ای نبریم. هر نظام شهری دارای منافی است که به دلیل عدم تقوا مشاهده و استفاده نمی‌شود. مثلاً همین که در شهر تهران جمعیتی را که در سایر شهرها در چند صد هکتار زندگی می‌کنند، در یکی دو هکتار تجمع نموده‌اند، خود دارای منافی می‌باشد. اما در صورت عدم شناخت و استفاده از این منافع فقط درگیر معایب آن می‌شویم. وظیفه‌ی ما این است که در زمین سیر کنیم و منافع مناطق مختلف را شناخته و آنها را برای خود بازسازی و استفاده کنیم. «مجرم» به معنی کسی است که از نعمات خدا استفاده نکرده و تنها در پی بدبختی‌های زندگی است. منفعت باید حتماً از جنس آخرت باشد. فرد با سیر در زمین باید تمام خوبی‌های دنیا را در خود فعال کند و نهایت آن هجرت می‌باشد.

پیشنهاد می‌شود که با این دیدگاه به چند شهر سیر کنیم؛

این شهر چه امکاناتی دارد که از آن استفاده نمی‌کند؟ مثل محیط زیست، آب، تالیفات اجتماعی، مدنیت و...

چه گناهایی در این شهر بیشتر وجود دارد؟

چرا این شهر به اینجا رسیده است؟

و ...

سپس مجموعه‌ی نکات حاصل از این سیر، تبدیل به یک شهر خیالی رویایی می‌شود.

اگر حیات انسان به غیب متصل نباشد حتی در بهترین شرایط زندگی، خوشی برایش حاصل نمی‌شود.

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ (۷۰)

پس از بحث در رابطه با شهرها و سیر در زمین و عدم پذیرش انسان‌ها، پیامبر (صل الله علیه و آله) محزون می‌شوند و خدا به ایشان امر می‌کند که «و لا تحزن علیهم».

انسان‌ها به واسطه‌ی مدنیته‌شان زیر بار حق نمی‌روند و زندگی و نظامات اجتماعی آنها مکرآلود می‌شود و نتیجه‌ی آن آیات زیر می‌باشد.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۷۱)

انسان‌ها ایمان‌شان به آخرت را از دست می‌دهند.

قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (۷۲)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۷۳)

هر اتفاقی که در زمین برای انسان حادث شده است، بر اساس حکمت و فضل الهی بوده است. تنوع اقلیم‌ها بر مدار فضل الهی رخ داده است اما انسان‌ها شاکر نیستند.

بدون سیر در زمین ما نمی‌توانیم به نظام فطری عالم دست یابیم. نوع درختان و گیاهانی که در یک شهر هستند با خصلت‌های مردم آن اقلیم دارای ارتباطاتی می‌باشد. البته در نظام شهری این موارد بهم ریخته است. ما خودمان را تمام و کمال تحویل اجتماع داده‌ایم، در حالیکه حتی حال زمین‌ها و اقلیم‌ها با هم متفاوت است و باید این تفاوت‌ها را در زندگی خود لحاظ کنیم. یکی از مثال‌های بارز آسیب‌شناسی این است که مثلا آموزش و پرورش عمومی مخلّ نظام شهری و روستایی است.

انشاءالله به شهری برسیم که معنویت و نماز به آسمان نزدیک تر باشد مثل جمکران، کوفه و... این مدائن به سادگی حاصل نشده‌اند بلکه حاصل شناخت علمایی است که فاصله‌ی زمین و آسمان را بشناسند.

انشاءالله به مدد امام موسی کاظم (علیه السلام) بتوانیم با سیر در زمین به شناخت برسیم.

ویژگی‌های یک شهر هم مربوط به اقلیم آن است و هم انسان‌ها و... مثلاً طبق خطبه‌ای از نهج‌البلاغه ایمان در بعضی شهرها به سختی حاصل می‌شود، پس بهتر است از آن شهر هجرت نمود. انسان باید با خود تامل کند که خدایا مرا برای رشد در چه منطقه‌ای خلق نموده‌ای؟ نباید متعصبانه به یک شهر متصل شویم. اینکه در شهری امکانات دانشگاهی وجود دارد، دال بر بهتر بودن آن مکان نیست زیرا خدا از ما رشد آخرتی را انتظار دارد.

به امید آنکه نکات این جلسه در عمق جان ما نشسته باشد، صلواتی بفرستید.

برای ظهور حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه شریف) صلواتی ختم بفرمایید.

ماه محرم و صفر، ماه عزای اهل بیت است و ما باید از آن درس‌های متعدد و متنوعی بگیریم. عزاداری کردن خیلی خوب و لازم است. البته درس گرفتن از عاشورا خیلی لازم‌تر است. به این خاطر که این هزینه‌ای بوده که اسلام بابت هدایت انسان‌ها پرداخت کرده است و هزینه سنگینی هم بوده است. حادثه کربلا رحمانیت خدا در هدایت بشر را می‌رساند. به واسطه این هزینه سنگین، فیضی شامل همه ما شده است. لازم است ما درباره آن به صورت محتوایی و به صورت جدی، عملی، رفتاری، اخلاقی و به همه صورت کار بکنیم و بفهمیم که در قبال این هزینه باید چه کارهایی انجام بدهیم.

پیشنهاد من به همه سروران این است که قبل از شروع محرم مثلاً فردا عصر یا روز اول محرم، قبل از این که دهه اول محرم شروع شود برای اینکه بتوانیم یک قصد جدی راجع به ادای دین نسبت به این شاعر داشته باشیم، بیایم مجموعه زیارت‌نامه‌هایی که از حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) ثبت شده را مطالعه‌ای بکنیم.

بیشترین زیارت‌نامه‌هایی که از اهل بیت نقل شده مربوط به حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) است که یکی از آنها زیارت عاشورا است. زیارت‌های دیگری هم هست. در مناسبت‌های مختلف آقا اباعبدالله (علیه السلام) زیارت دارند. شاید مطالعه کردن همه اینها بیشتر از یک ساعت یا دو ساعت طول نکشد. البته اگر کسی بخواهد همه را خوب مطالعه کند، ممکن است سه یا چهار ساعت طول بکشد. اما یک دور انسان این‌ها را از دید مطالعه و نه به عنوان این که بخواهد زیارت بکند (هرچند زیارت کردن هم اشکالی ندارد) و از باب این که چه اتفاقی افتاده است، بخواند. رسالت ما در قبال این اتفاق چیست؟ در جواب به این سوال یک دور زیارت‌ها را بخواند. در بعضی از کتاب‌ها این‌ها تجمیع شده است. در بعضی از کتاب‌هایی که در نرم افزار جامع الاحادیث موجود است، این‌ها آمده است. یک بخش آن ممکن است در مفاتیح نباشد. مثلاً زیارت ناحیه مقدسه در مفاتیح نیست اما در کتاب‌های دیگر آمده است. حتماً به زیارت ناحیه و دعای بعد از زیارت ناحیه یک نگاهی مطالعاتی و خریدارانه بشود. به هر حال ما در قبال این قضیه مسئولیم و باید نسبت به آن رفتارهایی داشته باشیم. می‌توانیم مسئولیت خودمان را از بین این

زیارت‌نامه‌ها در بیاوریم. هرکسی برای خودش دفتری داشته باشد و قسمت‌های زیارت‌نامه‌هایی که باید مرتب برای خودش بازگو کند را یادداشت کند. یک موقع شما زیارت را می‌خوانید به این عنوان که ثوابی ببرید و یک موقعی زیارت را می‌خوانید از این جهت که بفهمید در قبال این غم سنگین چه باید بکنید. در این زیارت‌نامه‌ها کم و بیش گفته شده که باید چه کنیم. گاهی مطالب خیلی عجیب و غریبی هم گفته شده است. حالا اگر ان‌شاءالله مجالی بود بخش‌هایی از آن را در جلسات گفته می‌شود.

به نظرم خوب است سوره‌هایی که در زیارت‌نامه‌ها گفته شده، در ایام محرم و صفر بالاخص در دهه اول مطالعه بشود. این سوره‌ها اهداف قیام ابا عبدالله (علیه السلام) را به ما می‌رساند. مثلا خواندن سوره انبیاء خیلی می‌تواند در این که فلسفه قیام ابا عبدالله (علیه السلام) به چه صورتی بوده، کمک‌مان کند.

به هر حال این را به عنوان مطلع خدمتتان گفتیم. ان‌شاءالله هرکسی توفیق این مطالعه را داشت و توانست نکته برداری کند، نکته‌هایش را در اختیار دیگران قرار بدهد. فزاینده‌ای از زیارت که بار اعتقادی دارد، شعور و آگاهی ما را نسبت به این قضیه بالا می‌برد و بینش و بصیرت ما را بیشتر می‌کند. می‌توانیم قطعه‌های بسیار زیبا و جالب از این‌ها بنویسیم و در اختیار دوستانمان قرار دهیم. هرچند وظیفه همه است که نگاهی داشته باشند اما ممکن است بعضی فرصت نکنند. بهتر است که آنها هم بی‌نصیب از این قصه نباشند. زیارت‌ها را که داشتیم نگاه می‌کردم، فکر کردم که چقدر اهل بیت در لابه‌لای این زیارت‌نامه‌ها به بهانه‌های مختلف معارف قرار داده‌اند. مثل این که کد و رمز لابه‌لای زیارت‌نامه‌ها گذاشته شده است. احساس کردم اینها مربوط به نسل‌های مختلف است. شاید ما جزء آن نسل‌ها باشیم. شاید آن زیارت‌ها برای ما گفته شده باشد. این که ما احساس‌مان این باشد که زیارتی را باید در کنار مضع شریف بخوانیم، درست نیست. زیارت‌ها متن علمی یک قیام است و علت اتفاق افتادن آن قیام را توضیح می‌دهند. ان‌شاءالله این دقت نظر را دوستان داشته باشند و مواهب معنوی که به ایشان می‌رسد را حتما در اختیار دیگران قرار بدهند، حالا به هر نحوی؛ نوشته، عکس و ... این‌ها قطعه‌هایی است که قلب انسان را زنده می‌کند.

تقریبا به آیات آخر سوره مبارکه نمل رسیدیم. ان‌شاءالله بتوانیم جمع بندی‌ای داشته باشیم. ان‌شاءالله طبق آیات با انبیایی که در این سوره آمده، محشور بشویم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ (۱)
هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

ما مفصل راجع به آیات اول صحبت کردیم و رسیدیم به آیات آخر. اما اگر بخواهیم از باب جمع بندی بگوییم، سوره مبارکه نمل سوره ای است که در جهت تثبیت ایمان است. یعنی اگر کسی بخواهد ایمانش استقرار پیدا کند و اطمینان به خدا در او تقویت شود، سوره مبارکه نمل را بخواند.

کسانی که گاهی حالشان برمی گردد و از خدا منصرف می شوند یا اعتمادشان به خدا کم می شود و یا در مواقعی برایشان پیش می آید که احساس می کنند خدا به آنها اهمیت نداده است، از آن احساس هایی که هر چند وقت یکبار به واسطه مشکلاتی برای انسان پیش می آید، این سوره خیلی می تواند به آنها کمک کند.

از بزرگترین خصوصیات این سوره این است که نقطه های ضعفی که انسان ایمانش می شکند و گسل ایجاد می کند را نشان می دهد. خلاصه ای از نکات جلسات قبل:

۱. ایمان نداشتن به آخرت یعنی آخرت در جریان زندگی انسان نباشد. توجه انسان به آخرت نباشد و انسان به اینکه خیلی از حقایق در آخرت ظاهر و عیان می شود، اعتماد نداشته باشد و یا به قوانین حاکم بر عالم در زندگی توجه نداشته باشد. مثلاً «هل جزاء الإحسان إلا الإحسان» یک قانون است.

۲. در واقع اگر بخواهیم محل های گسل ایمان انسان را شناسایی کنیم، ضعف در توجه و اعتماد به آخرت است و دیگری بحث زینت عمل است که مفصل درباره آن صحبت کردیم.

۳. ما مفصل راجع به ظلم صحبت کردیم. بحث استیقان، ظلم و علو و بحث جحد و انکار آیات که این ها را هم مطرح کردیم و بحث افساد، یعنی مفسد بودن و اینکه انسان خلاف اصلاح عمل کند، نیز مطرح شد. یعنی انسان اهل صلاح (مصلح) نباشد و یا اهل تسلیم (مسلم) نباشد. یعنی جامعه و خانواده از دست او در امان نباشند.

آیه «أَنْ لَا تَعْلُوا عَلَيَّ وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ» که در واقع خلاصه آن روح نامه حضرت سلیمان (علیه السلام) است، بهترین نامه برای مسلمان شدن تمام انسانهاست.

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳۰)

أَنْ لَا تَعْلُوا عَلَيَّ وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۱)

یعنی انسان باید به وسیله ولیّ خدا اینچنین حالتی داشته باشد. بعد از آن به داستان انبیاء رسیدیم و بحث سیئه، عدم استغفار و صالح نبودن را مطرح کردیم و آخرین نکته‌ای هم که مطرح شد، بحث شرک بود و اینکه علم انسان در غیر آخرت خرج شود. یعنی انقدر انسان حواسش به دنیا باشد که جهتش از آخرت برگردد.

اینها جزء مواردی است که در ایمان گسل ایجاد می‌کند. بنابراین اگر خلافتش باشد، ایمان انسان محکم می‌شود. انسان باید کاری کند که یقینش بیشتر شود، آخرت در زندگی‌اش باشد و ظلم به کسی نکند. از روی علوّ و بلندی با کسی برخورد نکند و خودش را همه‌کاره نبیند. چه در حوزه تربیت و مدیریت و چه در حوزه مسئولیت علوّ نداشته باشد.

اینها چیزی است که اگر انسان کمی از آن را هم عمل کند، چهره زندگی‌اش و اخلاقش عوض می‌شود. راجع به ظلم مفصل صحبت کردیم و بنده گفتم واقعا و واقعا اعتماد دارم که اگر کسی ظلمی به دیگران نکند، مسلمان است ولو اینکه خودش هم نفهمد و از طرفی اگر کسی ظلمی به کسی کند، غیر مسلمان است ولو اینکه خودش هم نفهمد. یعنی شاه کلید بحث، ظلم می‌باشد. معنی ظلم نیز مشخص است. ظلم یعنی کاری کنیم که در حق دیگری تعدّی کرده باشیم که به طبع در حق خودمان هم تعدّی کرده‌ایم. انسان باید کاری کند که در حق دیگران تعدّی نکند. مبنای اینکه چه چیزی ظلم است و چه چیزی نیست را خدا تعیین کرده است.

ممکن است یک نفر مسافرتی از نظر شرعی بخواهد برود و دیگری اذیت شود. به این ظلم نمی‌گویند. ظلم زمانی اتفاق می‌افتد که حکم خدا نباشد و موجب اذیت کسی شود. شما اگر می‌خواهید روضه اباعبدالله (علیه السلام) برگزار کنید باید حواستان به ظلم نکردن باشد. نمی‌توانید بگویید مثلا صدای باندا را زیاد می‌کنم، چون امام حسین از شعائر دین است. خیر! نمی‌شود ظلم کرد. متاسفانه جامعه به انواع ظلم مبتلاست و هرکسی باید ظلم را از خانواده خودش ریشه کن کند تا انشاءالله از تمام جامعه برطرف شود. انواع ظلم با شکل‌ها و هیات‌های مختلف زندگی‌ها را دچار اختلال می‌کند. هر جایی اختلالی در هر چیزی هست حتما پای ظلمی در میان است حالا ممکن است اقتصادی باشد یا تورّم یا فقر و ...

ظلم خیلی خطرناک است و نمی‌توان داستان آن را به همین راحتی گفت. بسیاری از اوقات خانواده‌ها به خاطر دلسوزی به بچه‌ها و اطرافیان‌شان ظلم می‌کنند. خیلی وقت‌ها سکوت‌ها تبدیل به ظلم می‌شود.

یکی از بخش‌های مهم تقوا، مراقبت از ظلم نکردن است که به نظر می‌رسد این پیام واضحی از سوره مبارکه نما بود. اگر امثال بلقیس‌ها با وجود اینکه قطعه‌ای از زمان عمرشان را در عبادت غیر خدا می‌گذرانند، یک مرتبه نجات پیدا می‌کنند، بخاطر این است که در مرام‌شان ظلم وجود ندارد و همین که در مرامش ظلم وجود ندارد، خدا هدایتش می‌کند. این قانون هستی است. اگر هم در سیستم کسی ظلم وجود داشته باشد، به بد عاقبتی دچار می‌شوند. فرد از روی ظلم طلاق می‌گیرد و یا طلاق می‌دهد و آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود.

خیلی چیزها را ما در زندگی به خدا نسبت می‌دهیم در حالیکه «أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ». یعنی ناخوشی‌ها، کراهت-ها، بدی‌ها و سوء‌ها در اثر ظلم است. یکی از عواملی که باعث می‌شود انسان ظلم کند، فراموشی قیامت است. قیامت در جاهای مختلف مدخل پیدا می‌کند و یکی از آنها این است که انسان جرأت پیدا می‌کند، ظلم کند.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۷۱)

قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (۷۲)

انسان وقتی به فضای غیر پیامبر یا غیردینی می‌رود، اولین ظلمی که به خودش می‌کند این است که هدایت را از خودش سلب می‌کند و بزرگترین ظلمی که انسان می‌تواند بکند این است که کاری کند که پیامبر از آن محزون شود.

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۷۰)

عامل این هم این است که انسان نظام فکری‌اش نمی‌تواند قیامت را بپذیرد. یعنی اگر از او پرسید امروز چقدر یاد قیامت هستید می‌گوید خیلی یاد قیامت بودم در حالیکه یک وصیت نامه ندارد! در حالیکه قرض دارد ولی وصیت نامه ندارد. احتمال مرگ دارد اما تعهدات خیلی بالایی را برمی‌دارد. انسان وقتی احساس می‌کند می‌خواهد از دنیا برود، نظام فکری‌اش متحول می‌شود و فرق می‌کند با کسی که احساس کند حالا فعلا که ما زنده ایم! این منجر می‌شود که انسان راحت بتواند دروغ بگوید و جرم انجام بدهد.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۷۱)

قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (۷۲)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَدُوٌّ فَفَضَّلِ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۷۳)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۴)

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۷۵)

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقْضَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۷۶)

وَأَنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (۷۷)

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۷۸)

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (۷۹)

إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَكَلُوا مُدْبِرِينَ (۸۰)

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۱)

از آیات قبلی که بگذریم، که البته نمی‌شود خیلی سریع هم گذشت اما معلوم می‌شود که انسان در حالت‌های مختلفی خودش دچار نفاق می‌شود. نفاق فقط مربوط به جامعه‌های دینی یا جامعه‌های اسلامی نیست. انسان می‌تواند در سطح انسانی هم نفاق داشته باشد. یعنی می‌شود که انسان چیزهایی را در دل خودش بگذارد و یکسری چیزها را ظاهر کند و این خیلی خطرناک است. بخاطر همین خداوند هشدار می‌دهد که:

إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۴)

یعنی مثل اینکه انسان این نفاق را از انسان بودنش می‌گیرد نه از دیندار بودنش. یعنی حتی می‌داند که در نظام انسانی هم یکسری چیزهایی باید باشد اما کتمان می‌کند. نفاق مربوط به دین نیست مربوط به انسانیت است. چون ارزش‌هایی که در حوزه انسانیت جود دارد را جاهایی مخفی می‌کند و آنجایی که به نفعش است، آشکار می‌کند.

باید بداند که: وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۷۵)

انسان هیچ چیزی را نمی‌تواند پنهان کند. اینجا بالاخص «غائبه» می‌آورد. یعنی انسان قادر به این نیست که چیزی را پنهان کند. اگر کسی حال ظاهرش با حال باطنش تغییر داشت، چه در ساحت دینداری، (زمانی که یک عمل عبادی را انجام می‌دهد) و چه در ساحت انسان‌داری، نشان می‌دهد که خدای او خدایی است که علم به خیلی چیزها ندارد!

علمش فقط به آشکار است. یا اینکه خدای او توان اینکه جزای «غائبه» را بدهد ندارد. بالاخره یکی از این دو حالت را قائل شده است.

وقتی کسی نفاق داشته باشد یعنی در ظاهر خودش را آدم خوب و مودبی به آداب معرفی کند اما وقتی به ناگهان جریانی بشود و طور دیگری عمل کند، دو ایراد می‌تواند داشته باشد: یا خدای او عالم نیست یا خدای او قادر نیست. پیامبر باید توکل کند، به این دلیل که همه انسان‌ها باید توکل کنند. وقتی می‌گوید:

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (۷۹)

یعنی هیچ‌وقت به پیروزی‌های ظاهر نباید بیاندیشد بلکه باید به حکم الهی بیاندیشد. وقتی می‌گوییم و کالتش را به خدا می‌دهیم یعنی پیروزی ظاهر از آن خداست. اگر صلاح بداند ظاهر کار را واضح می‌کند و آشکارا فتح را نشان می‌دهد. و اگر نه پیامبر مأمور به توکل است و باید حکم خدا را اجرا کند ولو اینکه غدیر منجر نشود به اینکه در ظاهر امیرالمومنین (علیه‌السلام) ولی امر شود. او وظیفه اش این است که «بَلِّغْ» کند و بقیه اش را توکل کند تا اینکه اتفاق بیفتد که ممکن است چند هزار سال بعد باشد. این می‌شود توکل. خیلی از کارهای ما اینگونه است. در حوزه تربیت باید توکل کنیم. یعنی به حکم خدا باید عمل کنیم. ما نباید جای خدا بنشینیم، حرص بخوریم و یا خیلی کارهایی که در مسند ربوبیت است انجام بدهیم. ما باید وظایفمان را انجام بدهیم.

مثلا پدر و مادر در مقابل بچه‌هایشان نباید دعوا کنند و حرف زشت بزنند و باید به احکام عمل کنند. حالا اینکه برای این بچه چه اتفاقی می‌افتد و چگونه می‌شود دیگر با خداست. «فتوکل علی الله انک علی الحق المبین» یعنی همین که انسان بداند این کار حق است و نتیجه‌اش را به خدا واگذار کند، کفایت می‌کند.

حالا ممکن است شما بگویید رسیدن به یک ظاهری حق می‌شود، باید ثابت کنید. باید بگویید حکم خدا رسیدن به آن ظاهر است، که نوعاً اینگونه نیست. یعنی انسان باید در یک منطقه‌ای اسلام را پیاده کند، احکام اسلامی را جاری کند. حالا اینکه به نتیجه می‌رسد یا نه، کار بعدی است.

آیه ۸۰ و ۸۱ خیلی آیات عجیبی هستند. فکر می‌کنم جا دارد که راجع به آن تامل کنیم. حتی این آیات به نظر بنده جزء آیات غرر کل قرآن است. یعنی اگر فقط همین دو آیه ۸۰ و ۸۱ را یاد بگیرید، کل سوره را توانسته‌اید جمع بندی کنید. البته آیات بعدی هم به همین اهمیت است. اما این دو آیه طور خاصی است.

سوال: شما فرمودید نفاق به بحث دین مربوط نیست و به انسانیت مربوط است. منظورتان در اینجا بود یا بطور کلی؟
- خیر، بطور کلی. اینجا منظورمان از دین شریعت است و همه‌اش می‌شود. این چند موردی هم که گفتیم حاکمیت دین است که با شریعت است ولی ما نفاق در حوزه انسان هم داریم. یعنی یک شهری است که اینها ظاهرا همه‌شان بی دین هستند. در خودشان کار خوب تعریف می‌شود و در خودشان کار بد هم تعریف می‌شود. این هم در خودش نفاق دارد. یعنی ممکن است کسی کار خوب را در ظاهر انجام بدهد اما در باطن انجام ندهد. اگر کار خوبی است همیشه انجام بده!

سوال: آیا ریا نمی‌شود؟ یعنی در حوزه شریعت ریا می‌شود؟ ممکن است یکسری کارها را در حالت عادی انجام ندهیم ولی در جمع انجام بدهیم.

- ریا یعنی کار بر مبنای رأی و نظر کس دیگری انجام شود. اگر مودی به آداب باشید، ایرادی ندارد.

سوال: مثلا نماز را سر وقت نمی‌خوانم اما در جمع اول وقت می‌خوانم. در این صورت چه می‌شود؟
- ریا است. البته ممکن است اینگونه باشد که شما چون در جمع هستید تحریک بشوید به اینکه خودتان اول وقت نمازهایتان را بخوانید. ما انسان‌های خوبی هستیم و نمی‌توانیم بد باشیم. یعنی همیشه باید حمل بر خوب کنید. مخصوصا با ریا نباید شوخی کرد. همیشه بگویید که من اگر تنها بودم مثلا این پول را نمی‌دادم اما جمع نیز محرک است و محرک جمع، خودش ایجاد اقتضا می‌کند. پس اسمش را ریا نمی‌گویند. ریا یعنی اینکه طرف تفاوت را قصد می‌کند و از این تفاوت بخاطر منفعتی یک کاری را انجام می‌دهد.

مثلا یک نفر می‌خواهد مدیر شرکتی بشود. مدتی کت و شلوار می‌پوشد و بعد که رییس شد، کت و شلوار را کنار بگذارد. برای رسیدن به یک منفعت، بین رفتارهای خودش در خفا و آشکار تفاوت قائل می‌شود و گرنه ما نوعا آدم‌های ریاکاری نیستیم. ممکن است به وسیله جوّ تحریک بشویم. مگر اینکه کسی ذره بین بیاندازد و بگوید جوگیری هم ریا می‌شود. که فعلا در مورد آن بحث نمی‌کنیم و بهتر است به آن نپردازیم.

سوال: مثلا اگر من انسان خشنی باشم اما در جمع سعی کنم خودم را مودّی به آداب نشان بدهم چه؟

- اتفاقا خوب است و اشکالی ندارد. بعضی‌ها را باید به مهمانی برد، تا اخلاقشان بهتر شود!

خدا رحمت کند آقای بحرالعلوم را که از علماء اصفهان بودند. اعتقادشان این بود که برای ریا نماز شب بخوانید، اشکال ندارد. الان دیگر برای ریا هم کسی بلند نمی‌شود، نماز شب بخواند. در یک زمانی ریایی‌اش خریدار داشته و جواب می‌داده است.

می گفتند بعد اینکه چند وقت نماز شب را خواندید می فهمید که ای بابا برای چه باید برای مردم بلند شد و نماز خواند؟! اما شما بلند شوید و بخوانید.

نظرشان این بود که کار از روی ریا از نکردن آن بهتر است. و اینکه مواظب باشید کار خیر را به بهانه ریا ترک نکنید. به دلیل اینکه یکی از عمده ترین عواملی که مومنین از کارهای خیر سرباز می زنند، همین است که ممکن است ریا بشود! خود این می شود عامل ترک کارهای خیر.

اشکال ندارد مثلا اگر میخواهی پول بدهی، یک یا دو میلیون همینطور ریایی بده! بعد که می روی خانه با خودت کلنجار می روی.. اشکال ندارد توبه می کنی اما آن پول در جای خیر خودش خرج می شود.

بعضی علماء کارشان این بود که افراد را در جو اصلاح بگذارند. اصلاح می کردند و اینها بعدا خودشان روی ریل افتادند. بعدا می دیدند که پولشان برکت می کند و اتفاقات خوبی برایشان می افتد.

بحث ریا مفصل است و چیزی که خیلی بد است و ما باید از آن پرهیز داشته باشیم این است که فکر نکنیم خدا در جاهای مختلف متفاوت است. فکر نکنیم خدا در جایی بیشتر است و در جایی کمتر حضور دارد.

و فکر نکنیم خدا در آشکار بیشتر و در مخفی کمتر است. اینها خطرناک است.

«لیس کمثله شی» یعنی خدا در همه جا خداست. «علیم کل شی، قدیر کل شی».

اینگونه است که وقتی ساختار انسانها اینطور می شوند، در خلوت و جلوت می توانند تقوا را رعایت کنند. و گرنه اینگونه در یک موضع خاصی فقط سعی می کنند مراقب باشند و تلافی همان را هم در خلوت سعی می کنند دریاورند!

سوال: در مورد بلقیس می شود گفت یکی از شاخصه های وجودی شان درک اجل بوده است؟ یعنی با توجه به اینکه وصل به نظام ظلم بوده اما قدرشناسی داشته اند.

- بطور کلی حضرت بلقیس انسان بزرگی بوده و در روایت هم به او لقب های خیلی ویژه ای داده شده است بالاخص او را به عقل و حکمت ستوده اند. ایشان نماد انسان شریعت ندیده ی غیر ظالم است.

از جهت فطرتش متشرع بوده اند. یعنی در نظام فکری اش ظلم تعریف نمی شود و در نظام علم اش به اسباب اتکاء دارد. یعنی توحید برای او تعریف واقعی نمی شود. وقتی می گوئیم نماد است، یعنی در عالم هستند انسان هایی که در حال حاضر اینچنین وضعیتی داشته باشند و اینها واقعا مسلمان اند. یکی از وظایف مسلمانها بالاخص حکومت، یافتن این انسانها و ارتباط با اینهاست.

آن‌هایی که هم به زبان مسلط هستند و هم به امور دینی واقف‌اند، بعضی وقت‌ها بصورت تصادفی و البته به الهام الهی در سایت‌های مختلف بگردند و یا اگر سفر خارجی دارند، جستجو کنند و بدانند در این شهر کسانی هستند که مومن واقعی‌اند. یعنی بدانند که مومنین فقط در بین مشرعین و دینداران نیستند. اگر این حس در انسان باشد خیلی جالب می‌شود. البته اگر انسان چنین کاری کند، تازه می‌شود هدهد و نه سلیمان!

بعضی که این کار را می‌کنند، فکر می‌کنند دیگر خود سلیمان‌اند! با این کار تازه به مقام هدهد بودن ایشان می‌رسید. تبدیل می‌شوید به پیک رسول که می‌تواند شکار کند و ببیند که چه کسی آمادگی قلبی دارد. یعنی این رصد کردن در وجودش است.

خدا آقای سید رضی شیرازی را حفظ کند. یک دفترچه از لیست کسانی که به وسیله ایشان مسلمان شدند، دارند. تا ۴۰۰ مورد را اسم و شماره و آدرس نوشته‌اند. یعنی این در رصد ایشان است.

این مرد بزرگ یک روحانی است و در گوشه‌ای از تهران زندگی می‌کنند و خیلی‌ها هم او را نمی‌شناسند. در فکر او این بوده که آدم‌های بزرگ را شکار کند. این خیلی مهم است. گاهی شاید خود این کار از یک حکومت داری بزرگتر باشد! عجب ابتکاری به خرج داده است. یک دفتری را انتخاب کرده و از هر کسی که مسلمان شده یک امضا گرفته‌اند. در خانه ایشان به روی همه باز است. اگر بروید بگویید آن دفتر را هم در اختیارتان می‌گذارند. این ایده خیلی ایده مهمی است.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (۷۹)

در واقع نشان می‌دهد که اگر انسان بر مدار حق باشد، جواز توکل دارد. یعنی توکل بر مدار حق می‌چرخد. اگر کسی توانست حق یک مطلبی را تشخیص بدهد، می‌تواند و باید توکل کند.

حق شناسی و جاری کردن حق اصل است و توکل روی این‌ها سوار می‌شود. بخاطر اینکه حق وقتی می‌خواهد جاری شود یک زمانی طول می‌کشد. کما اینکه داستان حضرت سلیمان (علیه السلام) یک داستان ناتمام است و تمام نشده. با رحلت حضرت سلیمان (علیه السلام) آن جریان سلیمانی در یک نهفتگی‌ای رفت تا در یک جایی آشکار شود والا اگر آشکار بود که همینطور به جلو می‌آمد. در واقع این شد دانه و بذر که انشاءالله زمانی توسط پیامبر کاشته شود. توکلت علی الله.

إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۸۰)

پیامبر که نمی‌تواند به کسی که مرده است چیزی بگوید و او بشنود. ما که سهل است، پیامبر هم باشد نمی‌تواند. البته پیامبر قدرت بیانش بیشتر از ماست. مرده نمی‌شنود یعنی شرط شنیدن سمع است. «وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ». یکی مرده صدا را نمی‌شنود و دیگری کسی که کر باشد.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ (۸۱)

خیلی جالب شد. انسان یا مرده است یا کر است و یا کور است. البته «لا تسمع الموتی، لا تسمع الصم». این‌ها را در یک فضایی بررسی می‌کند و قطع می‌شود.

آیه بعدی را هم در فضای دیگر بررسی می‌کند. «و ما انت بهادی العمی»

مثل اینکه این عمی هم می‌تواند موتی باشد و هم صم.

یعنی «لا تسمع» معادل هادی می‌شود، موتی و صم معادل «عمی» می‌شود.

إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۱)

پیامبر برای هدایت انسان‌هایی که هدایت نشده‌اند، می‌آید. اینجا می‌گوید فقط کسی که ایمان به آیه داشته باشد می‌شنود. مثل این است که بگویی کسی که هدایت شده باشد، فقط هدایت می‌شود. اگر کسی گمراه به هدایت باشد، هدایت نمی‌شود. یعنی انسان ابتدا باید قبل از اینکه پیامبر را ببیند و قبل از اینکه با دین آشنا بشود و قبل از اینکه اصلاً وارد فضای شریعت بشود، ساختاری را در خودش احیا کند. اگر آن ساختار را در خودش احیا نکند، هزاران نبی هم بیایند، نمی‌توانند او را بینا کنند چون مرده است و یا کر یا کور است. در واقع هسته مرکزی مربوط می‌شود به آن بینایی درونی که دست خود انسان است.

حالا ما می‌خواهیم عالمی یا کتابی بیاید که ظلال ما را برکنار کند و ما را هدایت کند. اما هرچه منتظر می‌شویم اتفاقی نمی‌افتد و بعد می‌گوییم چرا روزهایمان تغییر نمی‌کند و چرا هدایت نمی‌شویم؟! چون قرآن یا رسول پیش زمینه‌ای می‌خواسته که آن «مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۱)» بوده است. من نفهمیدم که پیامبر تو آمده‌ای ما را مسلمان کنی یا مسلمان بوده‌ایم و آمده بودی ما را هدایت کنی؟ می‌گوید تو باید مسلمان بشوی تا هدایت شوی.

سوال: هدایت شرط حیات است؟

- هدایت برای انسان حیّ اتفاق می افتد. اگر حیّ بشود، قدرت شنیدن پیدا می کند. اما اگر حیّ نباشد، قدرت شنیدن پیدا نمی کند. پس کتاب هم نمی شود بر او خواند.

سوال: تا هدایت نیافته باشد، حیّ نیست؟

- خیر دیگر زنده نیست.

این یعنی اینکه خداوند به صورت فطری بخش اعظمی از هدایت را در ساختار انسان قرارداد که باید آن را احیاء کنیم. بقیه اش به وسیله انبیاء الهی تربیت می شود.
چند آیه آخر را هم انشاءالله هفته آینده بررسی می کنیم.

برای سلامتی خودتان و عافیت همه بیماران صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه ان شاء الله خداوند این ایام را بر ما آسان کند و مصائب حضرت اباعبدالله (علیه السلام) را برای ما تبدیل به رشادت و مجاهدت و ایثار کند، صلواتی ختم بفرمایید.

ایام عزای اهل بیت (علیهم السلام) است، در این ایام توجهات به اهل بیت (علیهم السلام)، بالاخص سیدالشهدا (علیه السلام) بیشتر از مواقع دیگر است. برای اینکه ان شاء الله این توجه باقی بماند و روز به روز بیشتر شود و به اسباب عصمت یافتن ما و تقرب یافتن ما به خدا شود، صلوات بعدی را ختم بفرمایید.

هر کدام از دوستان لطفا قصد زیارت حضرت اباعبدالله (علیه السلام) کنند با (پای دلشان)، احساس کنند که در یکی از رواق‌های حرم سیدالشهدا (علیه السلام) نشسته‌اند و در حال زیارت هستند و این صحبت‌ها را گوش می‌دهند. برای اینکه ان شاء الله خداوند ما را جزء زائران اباعبدالله (علیه السلام) قرار بدهد، صلوات بعدی را ختم بفرمایید.

قبل از ورود به سوره مبارکه نمل و طرح مباحث جلسه گذشته، نکته‌ای را درباره این ایام خدمت شما بگویم، ان شاء الله که مورد توجه ما قرار بگیرد و این توجه بتواند اسباب معرفت بیشتر ما را فراهم بکند.

طبیعتا در این شب‌ها، در دهه اول و دهه دوم محرم تا ماه صفر مطالبی که ما از اهل بیت (علیهم السلام) می‌شنویم خیلی زیاد و خیلی پراکنده است. البته هیچ وقت این مطالب برای ما عادی نمی‌شود و همیشه غم سیدالشهدا (علیه السلام) برای ما جدید است و ما را از عمق وجود می‌سوزاند و سبب نورانی شدن ما است اما اگر بعضی از معارف مهم که در واقعه عاشورا بوده مورد توجه قرار بگیرد به نظر می‌رسد که بهره ما از این ایام بیشتر می‌شود.

یکی از معارفی که به نظر می‌رسد توجه کردن به آن بسیار مهم است، بحث نماز است. به نظر می‌رسد بحث نماز یکی از ارکان حرکت عاشورایی است و توجه به این امر اهمیت زیادی دارد. این که نماز اهمیت زیادی دارد و یکی از ارکان دین است، قطعاً مورد توجه بوده است، اما این را می‌خواهم توصیه کنم که در دستجات هیئات در روز عاشورا، تاسوعا، قبل و بعد آن، اهمیت نماز در هندسه قیام اباعبدالله (علیه السلام) را به گونه‌ای بتوانیم درک

کنیم و بفهمیم که حضرت چه نمازی را می خواندند؛ نماز صبح بوده، نماز ظهر بوده، کدام بخش از فعالیت های حضرت نماز بوده است؟

ما اعتقاد داریم مردان الهی در هر حالتی در نماز بوده اند. اگر امام حسین (علیه السلام) در هر حالتی در نماز بودند، بخش های مختلف حرکت عاشورا که اتفاق افتاده هر کدام معادل چه بخشی از نماز است؟ تکبیره الحرام کربلا کجا بوده است؟ قرائتش کجا؟ قیامش کجا؟ رکوعش؟ سجده اش؟ تشهدش؟

این که ما بتوانیم صحنه های این واقعه را با صحنه های یک نماز تطابق بدهیم، می تواند به ما کمک بسیاری بکند. بعد اگر ان شاء الله توانستیم در این ایام این کار را انجام بدهیم، از آن به بعد دیگر نمازهایمان را به نیت نماز اباعبدالله (علیه السلام) بخوانیم. مثلاً رکوع که می رویم، بدانیم برای رکوع چنین کاری انجام شده است. سجده که می رویم بینیم برای سجده چنین کاری انجام شده است. سجده عملی را هم بینیم. ما خیلی وقت ها از عبادت ها، فقط قابش را می بینیم، قابش را می بینیم. آن حقیقتش را که آنجا جاری شده، نمی بینیم. اگر بتوانیم این کار را انجام بدهیم، ثمرات بسیار خوبی دارد. این که ما بتوانیم وحدتی بین حرکت اباعبدالله (علیه السلام) و نماز در ذهن خود ایجاد کنیم، از دو بعد برایمان بسیار مفید است: بعد اول این است که ذکر مصائبی که خوانده می شود برای ما فقط صورت سوز و گداز ندارد، بلکه معارفی را با خودش می آورد. از سوی دیگر نیز نماز ما به وسیله کربلا و به واسطه اباعبدالله (علیه السلام) غنی و پر معرفت می شود. برای این که ان شاء الله این اتفاق برای ما بیفتد، صلواتی ختم بفرمایید.

در این خصوص بنده تنها طرح بحث کردم. ان شاء الله که این موضوع را در ذهن خود خیلی خوب می پرورانید. پیشنهادم این است که اگر دوستان مطلبی به ذهنشان رسید و مطلبی برایشان نازل شد، دست به قلم بشوند و بنویسند. چون بعضی وقت ها در ایامی حقایقی بر قلب انسان نازل می شود که بعد از گذشت آن ایام، مطالب کم کم فراموش می شود. اما وقتی نوشته شده باشد، انسان می تواند مطالب خود را بخواند و آن ایام را یاد کند. بد نیست دست نوشته های خود را برای اینکه ان شاء الله بعداً فراموش نکنید، نگه دارید و استفاده کنید. این مطلب اول بود.

در سوره مبارکه نمل، به اوامر آخرش رسیدیم. گفتیم یک سری اوامر هست که از آیه ۵۹ شروع می شود:

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ (۵۹)

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا تَعْمَلُونَ (٦٠)

اگر زمانی در زندگی خود دچار مشکلاتی شدید که شما را بی تاب کرد، خواندن این آیات می تواند شما را تسکین بدهد. این آیات، آیات فوق العاده مهمی برای قرار یافتن انسان هستند. اگر به مفهوم آیات دقت کنید، این حالت را می رساند.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَكْثَرُ هِمًّا لَّا يَعْلَمُونَ (٦١)

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (٦٢)

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (٦٣)

أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (٦٤)

سوره های قرآن، راز و رمزهای زیادی دارند. وقتی شما سوره ای را نگاه می کنید مثلاً داستان یک نبی را می بینید؛ ظاهراً این طور است که آن نبی انقلابی کرده یا حکومتی برقرار کرده است. شما فقط آن رفتار را می بینید و تمایل دارید که ببینید در پشت این رفتار و این جریانی که او را راه انداخته، چه فکری بوده است. این آیات آن پس زمینه فکری را نشان می دهد. آیه شریفه « قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ^{۱۲} » نشانگر پس زمینه فکری و اعتقادات حضرت سلیمان (علیه السلام) است که آیاتش را در سوره نمل خواندید. اگر یک نفر بگوید که من دوست دارم بینم توحید حضرت سلیمان (علیه السلام) چگونه توحیدی بوده است، باید به آیات ۶۰ تا ۶۴ توجه کند. توحید بسیار بالایی است که انسانی نسبت به آفرینش و نسبت به هستی این طور نگاه کند. شما هر چقدر هم این آیات را بخوانید که خدای شما یک چنین وضعیتی داشته باشد، کم خوانده اید. همه ابعادی را که می توانید برای یک خدا در نظر بگیرید، در این آیات وجود دارد. این ها مواردی است که باید به انسان عطا شود. یعنی انسان باید در زمان مناسبی در خلوت این آیات را بخواند تا بتواند ان شاء الله خدا را به این شکل ببیند.

^{۱۲} نمل ۵۹

بخش دوم بحث ما، «قل» بعدی بحث قیامت و آخرت بود و «قل» بعدی راجع به سیر در زمین؛ که در مورد آنها صحبت کردیم و در ادامه به بحث جزاء، پاداش و حقایقی که در این عالم هست، پرداختیم. موضوع بعدی قرآن است و امر بعدی توکل.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (۷۹)

إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۸۰)

در اینجا خداوند نکته مهمی را به ما گوشزد می کند و آن نکته این است که اگر گوشی ناشنوا باشد، نمی شنود. البته این خیلی بدیهی است. می فرماید: اگر انسانی مرده باشد، او هم نمی شنود. شنیدن دو خصوصیت دارد: نخست آنکه باید حتما فرد، شنوا باشد و دیگری اینکه باید زنده باشد، که علی الظاهر بدیهی است.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۱)

این آیه، آیه بسیار عجیبی است. البته شبیه به این آیات در قرآن هست؛ اما صراحت این آیه خیلی عجیب است. می گوید که پیامبر نمی تواند حقایق را به سمع کسی برساند، مگر این که آن فرد ایمان به آیات داشته باشد. یعنی باید فرد ایمان به آیات داشته باشد تا گوش او شنوا باشد. اگر گوش او شنوا نباشد نمی فهمد. ما نوعاً اینطور فکر می کنیم که انبیاء (علیهم السلام) آمدند برای اینکه انسان را از بدبختی نجات بدهند! اما گویا اول باید اتفاقاتی در درون انسان بیفتد، باید اسلام فطری را درک کند تا وقتی که پیامبر (علیه السلام) آمد و اسلام شرعی را آورد، بتواند بپذیرد. یعنی تا کسی فطرت خودش را درک نکند، پیامبر (علیه السلام) برایش معنا پیدا نمی کند. این، حرف این آیه است که خیلی مهم است. ما به نوعی برعکس این فکر می کنیم. یعنی فکر می کنیم که پیامبران، انبیاء و اهل بیت (علیهم السلام اجمعین) آمده اند انسان های گمراه را نجات بدهند در صورتی که آمده اند دست آدم هایی که ایمان به آیات دارند را بگیرند و به مراتب بالای انسانی برسانند. این حدی از دین که در ذهن ما است، حدی است که خود انسان بدون ورود انبیاء (علیهم السلام) باید به آن می رسیده است!

سوال: اگر انسان به آن سطح نرسد، از انبیاء (علیهم السلام) هم کاری بر نمی آید؟

جواب: خیر، بر نمی آید! اگر فرد یا جامعه‌ای به سطحی از اسلام نرسد، (چه سطحی از اسلام؟ اینجا «ایمان به آیات» آمده است) انبیاء (علیهم السلام) نیز نمی‌توانند او را هدایت کنند. این خیلی بحث عجیبی است و البته فهم آن احتیاج به تأمل دارد.

سوال: چگونه می‌توان به این سطح از اسلام رسید؟

جواب: از جهت رفتاری این است که انسان به خودش اجازه ظلم به دیگران را ندهد. یعنی اگر کسی تعمداً به دیگران ظلم کرد، سطح اولیه ایمانی که منجر به باز شدن گوش است را ندارد. شاخصه‌اش ظلم است. باید از ظلم پرهیز کند تا این پرهیز او را به آن سطح اولیه فطری برساند. مواردی که آلوده به ظلم بوده‌اند، حتی در صورتی که برای ورود به ایمان اقدام کنند، بر اساس آیات قرآن تلاش‌شان ناکام بوده است مانند فرعون. در نقطه مقابل، بلقیس است که ناکام نیست. چرا بلقیس ناکام نیست؟ چون اهل ظلم نبوده است و اسلام فطری هم داشته است. اسلام فطری به این معنا که اگر کسی با او می‌بوده، در سلیم بوده است. دست و زبانش آسیب زنده به دیگران نبوده است. دست و زبان‌های آسیب زنده خیلی بد است. دست و زبان‌های آسیب زنده یعنی اینکه شخص، گوش ناشنوا دارد. آیه هم برای او خوانده شود، به درد او نمی‌خورد، حدیث هم خوانده شود، به درد او نمی‌خورد. اصلاً در گوش او نمی‌رود! خیلی خطرناک می‌شود.

إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَاوَّاءَ مُدْبِرِينَ (۸۰)

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۱)

در حالیکه ظاهر آیات شبیه به آیات اندازی نیست، اما دست پیامبر را از هدایت عده‌ای قطع می‌کند، می‌گوید: هر که کور است، هر که کر است، دیگر نمی‌بیند؛ «إِنْ تَسْمَعُ» حصر می‌آورد. «إِنْ تَسْمَعُ» یعنی غیرممکن است که بتوانی چیزی به گوش او برسانی و او بشنود «إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ» مگر کسی که به آیات ما ایمان داشته باشد. بعضی از آیات را انسان باید کنار هم بخواند مثل تابلوهایی که در خانه می‌زنند و چشم انسان می‌افتد، باید مرتب این آیه را ببیند. این یعنی اینکه خداوند هدایت را به دست انبیاء سپرده اما کلیدش را به دست خود انسان داده است. کلیدش را هم ایمان به آیات قرار داده است. ایمان به آیات چیست؟ از آیه ۸۲ شروع می‌کند سطحی از آیات را باز کردن و به انسان آیات را نشان می‌دهد:

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۸۲)

در مورد این آیات بحث زیاد است. خیلی‌ها می‌گویند این آیات، آیات ظهور امام زمان (عج) الله تعالی فرجه الشریف) است. روایاتی هست که از آیات ۸۲ به بعد را به عنوان آیات ظهور امام زمان (عج) الله تعالی فرجه) می‌دانند. از جمله آیه ۸۲ است:

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۸۲)

حضرت علامه (ره) می‌فرمایند تعمداً در این آیه ابهام است. در آن ابهام گویی است. «إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ» یعنی این‌ها دیگر چاره‌ای جز تسلیم نداشتند. معلوم می‌شود انسان دو وضعیت دارد و دو مدل ایمان که تا آخر سوره این دو مدل را حفظ می‌کند. یک مدل ایمان اجباری است؛ یعنی یک چیزی را می‌بیند و هیچ راه پس و پیش ندارد و باید آن را قبول کند. مثل زمانی که حضرت موسی (علیه السلام) وارد رود نیل می‌شوند و رود شکافته می‌شود. وقتی رد می‌شوند دوباره آب جاری می‌شود؛ این آیه است. این را در سوره مبارکه یونس می‌گوید: فرعون، آیه را می‌بیند اما دیگر فایده‌ای ندارد. به این وضعیت می‌گویند «وَقَعَ الْقَوْلُ». یعنی وقتی شخص می‌فهمد خدا هست اما دیگر کاری نمی‌تواند انجام بدهد. در قرآن دو تعبیر آمده است: «حَقَّ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ» و «وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ»، به معنی آن حالتی است که اراده خدا تحقق پیدا می‌کند و فرد، چاره‌ای ندارد. مثلاً زمانی که شخص همانطور که زندگی می‌کند، یک دفعه می‌بیند ملک الموت رسید و دیگر نه راه پس دارد و نه راه پیش؛ به این می‌گویند «وقع القول». دو حالت دارد یکی «حق القول» است که تثبیت می‌شود، مثل مرگ که تثبیت می‌شود و شخص از دنیا می‌رود. دیگری «وقع القول» که عذاب است و ممکن است برداشته شود. «وقع القول» یک مقدار منعطف‌تر از «حق القول» است. اینجا می‌گوید «وقع القول»، به همین خاطر خیلی‌ها معتقدند این آیه مربوط به آخرالزمان است. وقتی حضرت حجت (عج) الله تعالی فرجه الشریف) ظهور می‌کنند، کسی نمی‌تواند از دین خارج شود. یعنی همه حقانیت ولی الله را می‌فهمند و هیچ راهی برای نپذیرفتن آن نیست.

«أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ» در مورد «دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ» بحث است که چیست؟ «دابه» به معنی جنبنده است. بعضی می‌گویند منظور امیرالمومنین (علیه السلام) است. در روایات آمده که این آیه به رجعت برمی‌گردد که برخی با این نظر مخالف هستند.

هرجایی «اذا وقع القول» یا «حق القول» در قرآن آمد، ایمانش اجباری است و فرد هیچ راهی جز ایمان آوردن ندارد، «حق القول» تثبیت می‌شود و دیگر برگشت ندارد. «وقع القول» مثل عذابی است که می‌آید و ممکن است برطرف شود. «وقع القول» مثل عذاب قوم یونس (علیه السلام) است و «حق القول» مثل عذاب فرعون. عذاب فرعون وقتی مرگش برسد دیگر کاری نمی‌شود کرد اما قوم یونس (علیه السلام) اگر توبه کنند، عذابشان برداشته می‌شود.

«دَابَّةٌ مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ». طبع انسان‌ها این‌طور است که به آیات، یقین نمی‌آورند. انسان باید تحت تعلیم قرار بگیرد تا یقین در زندگی‌اش جاری شود. پس ضرورت داشتن نظامی که یقین را در زندگی جاری کند، بوسیله این آیه اثبات می‌شود. چون «أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» وقتی ناس به آیات یقین نمی‌آورند، شما حتما باید نظامی برای یقین آیات در جامعه طراحی کنید.

سوال: اگر کسی آیات را بشنود و سطحی از ظلم را هم داشته باشد، باز هم سمعش اشکال دارد؟

جواب: ظلم دارای مراتبی است و به نسبت مراتبش وقتی پاک می‌شود، می‌شنود و متقابلاً وقتی در آن مرتبه‌ای است که ظلم در آن است، نمی‌شنود.

سوال: ظلم مراتب دارد یعنی ظلم انواع دارد؟ چگونه تعیین می‌کنیم که ظلمی بزرگ است و ظلمی کوچک؟

جواب: دسته‌بندی ظلم‌ها در روایات آمده است. شدت ظلم را از عقابش می‌شود فهمید. مثلاً بعضی از ظلم‌ها مثل ظلم به پدر و مادر خیلی شدید است. ظلم به کسی که پناهگاهی ندارد مثل همسر خیلی بزرگ است، حالا ممکن است همسر مرد باشد یا ممکن است زن باشد. کسی که پناهگاه ندارد و کسی نیست که از او دفاع کند، این‌ها ظلم‌های بزرگ هستند؛ رده‌بندی ظلم‌ها در روایات آمده اگر کسی خواست در این رابطه مطالعه کند به نظر بهترین منبعش خطبه پایان عمر پیامبر (علیه السلام) است که در کتاب «ثواب الاعمال و عقاب الاعمال» آمده است. یک فهرست بلندبالا از ظلم‌ها آمده که به نظر خیلی تکان دهنده است. هرچند که اگر ظلمی عمدی باشد هر چند سطحش پایین باشد، بخاطر عمدی بودنش به سمت بالا کشیده می‌شود و ارتقا می‌یابد. گاهی ظلم ناخواسته اتفاق می‌افتد. نوعاً زندگی انسان پر از تزاخمت و تداخلات است. ممکن است وقتی در منزل شما میهمانی است، افراد ساعت دوازده شب بروند و بیایند و این دست شما نباشد و انسان از حد خود خارج شود، این هم یک سطح از ظلم است، هرچند که باید مراعات کرده و از قبل پیش بینی بشود، مجوزی نداریم که این ظلم را انجام دهیم. مثلاً می-

توان از قبل به مهمانان گرامی گفت که شما از ساعت ۸ تا ۱۰ بیایید. ممکن است مهمان ناراحت شود، شما مخیرید بین اینکه بقیه مردم را اذیت کنید یا اینکه یک بنده خدایی ناراحت شود. البته ممکن است در دسر ساز شود و جنگ جهانی دوم و سوم راه بیفتد! هر کسی باید در خانواده‌اش نگاه کند، ممکن است ببیند ظمی که به همسایه‌ها می‌شود، تبعاتش خیلی کمتر از آن جنگ جهانی سوم و دوم باشد! این را خود آدم‌ها می‌فهمند اما بحث سر این است که انسان در مواقعی عمداً ظلم می‌کند که این‌ها خیلی خطرناک هستند حتی اگر به ظاهر ظلم، کوچک باشد. مثلاً فکر کنید پشه‌ای وارد خانه شما می‌شود «اقتل المودی قبل ان یودی» انسان می‌تواند حیوانی را که اذیت می‌کند، از بین ببرد. گاهی شما این کار را سرخود از روی قساوت قلب انجام می‌دهید که این حیوانات را بکشید، این خیلی بد است. در این کارها قصد و نیت خیلی مهم است و اثر دارد. یعنی ممکن است کسی پشه‌ای را براساس روایت بکشد و خیلی هم مشکل نباشد و طبق روایت مجاز هم است. می‌گویید بچه‌هایم و خودم اذیت نشویم. یک موقع کسی بعنوان مزاحم یعنی حالت عناد ورزی، اینکه فلسفه وجودی‌شان چیست و چرا خداوند این‌ها را خلق کرد، پشه را می‌کشد!

بعضی‌ها در کارهای خیلی ساده‌شان ظلم‌هایی می‌کنند که باید جایزه نوبل بگیرند! چطور کسی می‌تواند کار کوچکی را به اعتقادات گره بزند. ما بسیاری از مواقع این کار را می‌کنیم. مثلاً تنبیه کردن بچه اشکال ندارد اما یک وقت ما تنبیه کردن را روی فلسفه خلقت خودمان و فلسفه خلقت بچه می‌بریم! اگر تنبیه می‌کنی، بکن اما این را به اینکه چرا بوجود آمده یا چرا من به وجودش آوردم، ربطش ندهید! بعضی‌ها فلسفه‌ای درست می‌کنند و به کارشان می‌چسبانند و شروع به نفرین می‌کنند. ظلم را یک مرتبه به یک ظلم بزرگ و آشکار تبدیل می‌کنند. ما در ظلم کردن خیلی هنرهای بدی داریم. گاهی انسان باید بنشیند و هنرمندی‌های خودش را در حوزه ظلم کردن بررسی کند. ظلم انسان را شبیه به انسان‌های قسی القلب می‌کند. ظلم انسان را به انسان‌های معاند انبیاء (علیهم السلام)، شبیه می‌کند. ظلم انسان را به قاتلین اباعبدالله (علیه السلام) شبیه می‌کند. یعنی کم‌کم که سر این ظلم را می‌کشیم که بینیم به کجا وصل می‌شود، به جای خوبی نمی‌رود... می‌رود به ته ته جهنم. ظلم از سر جهنم شروع می‌شود تا درکات آن.

یکی از مهم‌ترین عوامل هدایت انسان بالاخص در این ایام این است که وقتی جگر انسان می‌سوزد، برائت از دشمنان خدا نصیبش بشود، یعنی برائت از ظلم نصیبش بشود. اگر کسی در ذهنش مثلاً شمر فرضی بیاید اما ظلم

نیاید، معلوم است که آن شمر فرضی، توهمی بیش نیست. شمر، عمر و عبیدالله و معاویه و .. این‌ها جنس‌شان از جنس ظلم است؛ یک ظلم متراکم شده. اگر ما این اسم‌ها را شنیدیم باید براثت از ظلم نصیبمان شود. براثت از ظلم ممکن است در زندگی‌مان مربوط شود به یک غیبت نکردن، یعنی بعد از عاشورا براثت از ظلم باید در ما دوری از غیبت، دوری از تهمت، دوری از گناه ایجاد کند. دوری از آسیب زدن به دیگران ایجاد کند. باید سلّم ایجاد شود. «سلّم لمن سالمکم» این‌ها شعار نیست، این‌ها واقعیت است. ان‌شاءالله اینکه ما سلّم شویم، اتفاق بیافتد یعنی مسلمان شویم. حتما کسی که مسلمان است ایمان به آیات دارد. طبق آیه ۸۱ از کجا بفهمیم ما مسلمانی؟ از اینجا که ایمان به آیات داریم. از کجا بفهمیم ایمان به آیات داریم؟ از آنجایی که مسلمانی. ما که نمی‌فهمیم ایمان به آیات چیست اما مسلمانی را می‌فهمیم که به چه معناست. از این طرف باید آن طرف را بفهمیم. ایمان به آیات می‌شود؛ هر آنچه که انسان را سلّم می‌کند، ایمان به هر قاعده‌ای، هر قانون، هر حکمی که انسان را سلّم می‌کند. اگر فردی مسلمان نباشد یعنی ایمان به آیات نداشته، یعنی نتوانسته آیاتی را که به کارش می‌آید، در صحیفه اعمالش بیاورد.

برای اینکه ان‌شاءالله خداوند توفیق بدهد قدرت اتصال به معنویت پیدا کنیم، صلواتی ختم بفرمایید.

ان‌شاءالله محرومیت‌هایمان جبران شود به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

ما دو مدل ایمان داریم، یک ایمانی که به صورت اختیاری در انسان فعال می‌شود و دو ایمانی که انسان دیگر چاره‌ای ندارد که ایمان بیاورد، مثالش این است شما می‌گویید من نمی‌دانم واقعا روز قیامت هست و نمی‌دانم خدا می‌تواند مرده‌ها را زنده کند. کسی مانند حضرت عیسی (علیه السلام) پیدا می‌شود، می‌آید این را برای شما شبیه‌سازی می‌کند، مرده‌ای را می‌آورد و بعد چیزی می‌خواند و آن مرده زنده می‌شود یا مثل حضرت ابراهیم (علیه السلام) گوشت چهار مرغ را مخلوط می‌کند و در چند نقطه قرار می‌دهد، بعد دعایی می‌خواند و این‌ها را زنده می‌کند. در اینجا شما دیگر چاره‌ای به جز ایمان آوردن ندارید. ایمان می‌آورید که روز قیامت هست. معمولا انسان‌ها نیز دوست دارند به این شکل ایمان بیاورند، یعنی یک امر خارق العاده‌ای ببینند و بعد ایمان بیاورند، در صورتیکه خداوند ایمان اختیاری را می‌پسندد و نه ایمان بصورت اجباری. به همین دلیل نوعا، باب معجزات را بسته است حتی در زمانی هم که خود انبیاء بودند و گاهی معجزه می‌آوردند این‌طور نبوده که هر موقعی که از آن‌ها معجزه‌ای می‌خواستند، معجزه بیاورند. حالا چگونه خواسته‌اند ایمان اختیاری اتفاق بیافتد؟ می‌گوییم بعث چطور اتفاق می‌افتد؟ باید ایام بهار بروی در بیابان و بیینی آب چطور از آسمان ریزش پیدا می‌کند، باران چطور می‌آید، بعد بین این

دانه‌ها چطور زنده می‌شوند؟ «كذلك النشور»؛ همین طور مرده‌ها زنده می‌شوند یعنی خداوند می‌خواهد انسان بر اثر مشاهده پدیده‌های طبیعی قدرت خدا را درک کند و قیامت را بفهمد. باب معجزه را بسته اما معجزه بالاتری آورده است. اینکه در ایام بهار یکباره همه گیاهان سبز می‌شوند، معجزه است. اما ما نوعاً اگر حضرت عیسی (علیه السلام) مرده را زنده کند، برایمان خیلی مهم می‌شود. ما علاقمندیم که دوستان راجع به این موضوع و بالخصوص جوان‌ترهای ما، بیشتر فکر کنند. زمانی آدم یک امر خارق‌العاده‌ای را می‌بیند، مثل «دابه من الارض»، فکر کنید مثلاً امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) تشریف آوردند و برای اثبات بعث و قیامت سرقبری می‌روند و قبر را می‌شکافند، در آن یک مشت استخوان است. دعایی می‌خوانند و این استخوان‌ها بهم پیوسته می‌شود و یک مرتبه تبدیل به دابه می‌شود، جنبنده می‌شود، روی دو پایش می‌ایستد، هر سوالی هم داشتی می‌توانی از او پرسی، مربوط به هر دورانی باشد؛ مثلاً اگر صدر اسلام باشد می‌تواند تمام اطلاعات را به شما بدهد. خیلی چیز عجیبی است شما آن موقع می‌گویید حتماً قیامت هست چون می‌گویید من دیدم یک نفر توانست مرده‌ای را زنده کند، پس حتماً هست و هیچ راه کتمانی هم ندارد. نمی‌توانی بگویی سحر کرده چون جمع استخوان و تبدیل به انسان کار سحر نیست. اگر ما این را بینیم خیلی برایمان تفاوت دارد تا این اتفاق که شب بخوابیم و فردا صبح بیدار شویم! به این معجزه، خیلی بیشتر از اینکه شب بخوابیم و فردا صبح بیدار شویم، اعتماد می‌کنیم. در حالیکه شب خوابیدن و صبح بیدار شدن، به مراتب معجزه‌اش از این قوی‌تر است اما خارق‌العاده نیست. ما مشکل‌مان این است که می‌خواهیم ایمان‌مان خارق‌العاده باشد. ایمان خارق‌العاده ایمان مورد قبول خداوند نیست و اسمش «وقع القول» است. ایمانی که مورد قبول خداست؛ یعنی من مرگ را پذیرفتم چون خوابم برد و بعث را پذیرفتم چون بیدار شدم.

بینید خدا چطور بین این آیات رفت و برگشت کرده، دابه را می‌گوید:

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (۸۳)

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آذًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸۴)

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ (۸۵)

خدا انتظار دارد که این آیه دیده شود و بعد قیامتش پذیرفته شود و توحید هم اثبات شود. خدا انتظار دارد به جای اینکه ما فکر کنیم معجزه می‌خواهیم، این آیه را بعنوان معجزه حساب کنیم. بینید خدا چه توقعی دارد:

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِن فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۸۶)

یعنی خدا می گوید همین مقدار که شب و روزی هست با این دقت که شبش بخاطر این است، روزش بخاطر این، همین کافی است برای اینکه انسان به خدا ایمان بیاورد. همین یک آیه نه بیشتر.

نکته ای برای من خیلی جالب شد این است که دیدم اگر موقعی بنا شد اصلاح شوم یا خداپرست و مسلمان شوم احتیاج به دلایل زیادی دارم. باید دلایل متعدد داشته باشم تا این اتفاق در من بیفتد، در صورتی که خداوند در قرآن برای مسلمان شدن و خوب شدن و ظلم نکردن دلایل اندکی آورده است و توقعش از انسان این است که این اتفاق بیفتد، هرچه ما دنبال استدلال و دلایل و برهان های عجیب و غریب و حرف های طولانی هستیم، خدا برای اینکه انسان خوب شود، استناداتش به دلایل و برهان های ساده است. این به این دلیل است که ما یاد نگرفته ایم که از بدیهیات زندگی استفاده کنیم. همیشه دلمان می خواهد همه چیز را برایمان در لایه های مختلف استدلال های مختلف بکنند! در صورتی که بعضی چیزها هست که خیلی ساده و پیش پا افتاده اند.

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوَهُ دَاخِرِينَ (۸۷)

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (۸۸)

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹)

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰)

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۱)

وَأَنْ أَتْلُو الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ (۹۲)

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۳)

این ها خیلی آیات عجیب و جالبی هستند که ان شاء الله خداوند توفیق بدهد تا در ما جریان پیدا کنند. سوره مبارکه نمل سوره تثبیت ایمان و سوره مومن شدن است.

ان شاء الله خداوند ایمان حقیقی را در ما جاری کند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

برای سلامتی خودتان و کسانی که در مسیر دین خدمت می‌کنند، صلواتی بفرستید.

یکی از مهم‌ترین اتفاقاتی که در زندگی ما باید بیافتد این است که «حقیقت ایمان» را با جان خود بچشیم. چشیدن حقیقت ایمان به این معنا است که انسان بتواند به کسی اعتماد کند و بر اساس اعتماد خود به منافی دست یابد و با خود فکر کند که چه کار خوبی کردم که اعتماد کردم! در واقع ایمان حلاوتی دارد که انسان باید آن را بچشد و تا این اتفاق نیافتد آن را درک نمی‌کند. ایمان به خدا، ایمان به پیامبر (صل الله علیه و آله)، ایمان به یک بزرگتر، اعتماد کردن به کسی که راه بلد است. انسان اعتماد می‌کند و می‌بیند که از گرفتاری‌ها نجات پیدا می‌کند. ایمان را باید چشید برای اینکه ان شاء الله به صورت واقعی ایمان را بچشیم، صلواتی ختم بفرمایید.

مثل اینکه در قرآن، فهم ایمان جزء اصول است، یعنی اگر انسانی درکی از ایمان به خدا و غیب نداشته باشد مثل این است که خیلی چیزها را درک نکرده و نفهمیده باشد. این موارد مثل شاخص محسوب می‌شوند. شاخص علم به حساب می‌آید به خلاف عرف بین المللی عالم‌ترین انسان‌ها در قرآن، مومن‌ترین آن‌ها هستند. علم انسان‌ها را با ایمان آنها می‌سنجند، در قرآن اینگونه است. برای اینکه شاخص‌های علم در ما اتفاق بیافتد و ما را بهترین عالمان روزگار قلمداد کنند، صلواتی ختم بفرمایید.

دلیل اینکه بحث ایمان را بیان کردیم این است که یکی از مهم‌ترین خصوصیات سوره‌های طواسین این است که ایمان را در انسان تقویت می‌کند و هر کدام از این سوره‌ها جنبه‌ای از ایمان را برای انسان مطرح می‌کند. در سوره مبارکه نمل آن چیزی که خیلی مهم است این است که ایمان از جهت اسلام مطرح می‌شود. ارتباط بین اسلام و ایمان را مطرح می‌کند. اسلام به این معنا که انسان به مقامی برسد که چیزهایی که برای او سالم است و قلب او را سلیم می‌کند از آنها بهره‌بردار و سراغ چیزهایی که او را به هم می‌ریزد، نرود یعنی هم او را به هم نریزد و هم دیگران را به هم نریزد. هم خود در سلیم باشد و هم دیگران را در سلیم قرار دهد. هم سلیم باشد برای حق و هم سلیم باشد برای امام حق، همان چیزی که در زیارت عاشورا خوانده می‌شود: «انی سلیم لمن سالمکم و حرب لمن

حارِیکم»، اسلام می‌شود. ایمان را از این منظر بیان می‌کند. یعنی کسی مومن است که مسلمان است، منتها این اسلامی که ما بیان می‌کنیم با اسلام عرف قدری متفاوت است. اسلام در منظر ما کسی است که شهادتین را می‌گوید منتها اسلام از منظر سوره مبارکه نمل کسی است که اهل ظلم نباشد. مثل این است که هر کسی ظلم نکند، مسلمان است. آیات انتهایی سوره مبارکه نمل آیات ویژه‌ای هستند:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹)

«جاء» وقتی می‌آید یعنی حسنه در آنها استقرار پیدا کرد. جالبی این سوره این است که نمی‌گوید «من جاء بالحسنات» و می‌فرماید «حسنة» و آن را مفرد به کار می‌برد. مثل این است که حسنه به این گونه است که اگر استقرار یابد همه زندگی انسان درست می‌شود. «حسنة» یعنی حسنی که در زندگی است مثلاً «حب علی حسنة» محبت امیرالمومنین (علیه السلام) حسنه است. یا انسان در زندگی تبعیت از اباعبدالله (علیه السلام) داشته باشد و بعد باید جاری هم باشد یعنی بتواند هم زندگی خود را بسازد و هم زندگی اهل خود و هم زندگی جامعه را. حسنه با حُسن متفاوت است. جاء با عمل فرق می‌کند. جاء به معنا این است که مستقر شده باشد. در واقع اگر حسنه مستقر شد باشد، همه جا فرد را با این حسنه و حُسن بشناسند. مثل این که می‌گوییم این فرد خادم اباعبدالله (علیه السلام) است و یا خادم مسجد و یا عالم است. حسنه اینگونه است. حسنه باید بتواند جریان سازی کند.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰)

«جاءَ بِالسَّيِّئَةِ» یک جریان از بدی است. مثل یک درخت می‌ماند که درخت بدی‌ها است. ما می‌توانیم بگوییم سیئه، بد است. هر کسی سیئه داشته باشد، ایمن نیست و هر کسی حسنه داشته باشد، ایمن است. در این سوره مثل سوره‌های دیگر نیست که مثلاً گفته می‌شود هر حسنه ده برابر می‌شود و یا هر سیئه یکی مثل خودش جزا دارد. در این سوره یک حسنه کلی را مطرح می‌کند، مثل یک درخت می‌ماند. مثل جنس حسنه است. در خوبی‌ها، برخی خوبی‌ها هست که کلید اند مثلاً خوش اخلاقی و حسن خلق جزء کلیدها است. معلوم است که هر کس خوش اخلاق باشد اهل کینه و بخل و امثال آن نیست و کما اینکه در این سمت هم برخی سیئات، کلید هستند. مثلاً بد اخلاقی هم اینگونه است. بد اخلاقی یعنی همه صفات بد، البته اگر مفهوم خوش اخلاقی و بد اخلاقی را قرآنی در نظر بگیریم.

حُسن معاشرت منظور نیست، بلکه مجموعه اخلاق خوب مورد نظر است. خوش اخلاق یعنی همه صفات خوب و بد اخلاق یعنی همه صفات بد، را می گویند.

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۱)

همه بحث ما روی این آیه است. تعبیری که در این آیه به کار رفته است خاص سوره مبارکه نمل است. پیامبر(صل الله علیه و آله) می فرماید من به طور قطع امر شده‌ام تا رب این شهر را بپرستم، همان شهری که به آن حرمت داد و خیلی چیزها را نیز در آن حرام کرد. «حَرَّمَهَا» به معنای حرمت دادن است و به این معنا که در آنجا خیلی کارها را نمی‌شود انجام داد. وقتی شما مُحَرَّم می‌شوید، خیلی چیزها بر شما حرام می‌شود. هیچ شهری مثل شهر مکه این احکام را ندارد. اگر شما مقیم مکه نباشید باید هر زمان که وارد می‌شوید، احرام ببندید و طواف داشته باشید و نماز بخوانید و اعمال را انجام دهید تا مجاز شوید. علت این که پیامبر(صل الله علیه و آله) امر شده این است که «همه چیز برای خداوند است و برای این امر مسلمان شدم». امر بعدی این است که امر بر تلاوت قرآن شده‌ام. سه امر در این آیات مطرح شده است:

۱. أَنْ أَعْبُدَ

۲. أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

۳. أَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ

وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ (۹۲)

مثل این است که یک قُل در ابتدای آیه نیز بوده است. به آنها بگو که شأن من مندر بودن است. خیلی جالب است که یک «انما» در انتهای آیه و یک «انما» در ابتدای آیه دارد. پیامبر(صل الله علیه و آله) چهار شأن پیدا می‌کند:

۱. عبودیت

۲. اسلام

۳. تلاوت قرآن

۴. انداز

یعنی اگر کسی بخواهد به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تقرب پیدا کند، دعای توسل بخواند. ما باید به شأن پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزدیک شویم. شأن انذار پیامبر (صلی الله علیه و آله) به این صورت است که «فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ»؛ یعنی اینطوری است که وظیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله) انذار است، یعنی باید به حرکت در بیاید. حالا اینکه کسی به حرکت در بیاید یا نه، این دیگر به عهده خود فرد است و در سیستم انذار، اجبار و اکراهی وجود ندارد. چیزی که منذر می گوید در سیستم خود فرد تحول ایجاد شود و خود فرد مسیر درست را می رود و اینگونه نیست که تهدید و اجباری وجود داشته باشد. حالا اینکه خداوند این موارد بدیهی را امر کند با وجود اینکه معلوم است که انسان همان ابتدا عهد کرده است که عبد باشد و چرا در این جا همان چیزی که عهد اولیه هر انسانی است را دو مرتبه اشاره و تاکید می کند شاید به این دلیل باشد که ما وقتی می خواهیم خود را نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله) کنیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) شخصی است که خیلی عظمت دارد و ما نیز از ایشان خیلی کرامت می بینیم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) لازم است بگوید، که لازم نیست شما طرفدار قدرت ذکر من یا کرامت و یا قدرت معنوی من شوید. لازم نیست به دنبال کرامات من باشید. لازم است فقط شما در این چهار مورد، سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) رعایت کنید. هر کس این چهار مورد را رعایت کند، کافی است. فقط باید انسان مقداری بر روی خود کار کند تا این اتفاق در او بیافتد.

تلاوت قرآن یعنی اینکه انسان آیات قرآن را بخواند، سوره را بخواند و غرض سوره را در بیورد و دستورات آن سوره و آیه را جلوه خود قرار دهد و پشت سر آن حرکت کند به نحوی که هر کس این فرد را دید بگوید من این آیه را دیدم. مثل ماه که انعکاس دهنده ی نور خورشید است. شما وقتی ماه را می بینید مثل این است که خورشید را دیده باشید چون ماه خورشید را تلاوت می کند. ماه در یک افقی قرار گرفته است که خورشید را می بیند. شما وقتی ماه را می بینید، می توانید بگویید ماه خورشید را می بیند و نور خورشید را تلاوت می کند. این می شود «أَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ» یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم وقتی زندگی می کند مامور شده است قرآن را جلوی خود قرار دهد و پشت آن حرکت کند یعنی به نوعی قرآن امام پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) وقتی می فرماید «انی تارکم ثقلین کتابکم و عترت» ولی دستور خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) این است که قرآن را تلاوت کند یعنی قرآن را جلو بگذارد و خود در پشت آن بایستد. معلوم می شود این عبودیت و اسلام و تلاوت، «ثقل هدايت» است و هر کس از این سه فاصله بگیرد، دچار ضلالت می شود. اگر کسی از ما پرسد شما اهل هدايت

هستید یا نیستید و یا چگونه می‌توان فهمید شما اهل هدایت هستید یا نیستید، می‌توان گفت هر کس براساس عمل بر آیه ۹۱ و ۹۲ اهل هدایت و به میزان فاصله از این دو آیه اهل گمراهی است. اهل گمراهی بودن یعنی وقتی مسئله‌ای در محل کار و خانواده و جامعه مطرح می‌شود، من به همان اندازه که این سه را در خود دارم، از پس آن مسئله بر می‌آیم. به آن می‌شود اعتماد کرد و به اندازه فاصله گرفتن از این سه، نمی‌توان پاسخ مسئله را داد. البته ممکن است گفته شود از علوم جدید مثل روانشناسی استفاده می‌کنیم اما باید گفت در علوم تربیتی کودک، انسان به اندازه عبودیت، اسلام و تلاوت قرآن می‌تواند تربیت کودک داشته باشد و نه به اندازه خواندن کتب روانشناسی! هدایت و ضلالت را به این سه اصل معطوف است.

سوال: نمی‌توانیم بگوییم اینها اهل هدایت هستند یا ضلالت؟

- ما نمی‌توانیم بگوییم اهل هدایت یا اهل ضلالت هستند اما اگر علمی از آنها رسید، قابل اعتماد نیست. مشکل ما این است که در علوم انسانی و علمی که در حوزه هدایت انسان است، اگر این سه اصل نباشد، چنانچه ثمرات آن علم نیز در جایی بیاید، حظّ و بهره آن از ضلالت به اندازه افرادی است که از آن دو اصول بی‌بهره هستند. تجربه نمی‌تواند انسان را هدایت کند.

سوال: اگر از یکی از این سه اصل نیز بی‌بهره باشیم به آن هدایت محقق نمی‌شود؟

- خیر؛ باید این سه اصل باشد، سپس هدایت محقق می‌شود. این آیات سوره مبارکه نمل از آن دسته آیاتی است که هر کسی آن را بخواند یک چیز برداشت می‌کند و جزء محکّمات قرآن است؛ یعنی هیچ راهی برای برداشت‌های چندگانه ندارد. نمی‌توانیم هیچ کدام از این سه اصل را برداریم.

راجع به عبودیت باید گفت به چه کاری عبودیت می‌گویند، در روایتی از امام صادق علیه اسلام عبودیت را به سه قسم تقسیم می‌کند، «ع» آن را علم به خدا و علم به احکام خدا، دور شدن از غیر خدا تعبیر معرفی می‌شود. و عبد نیز کسی است که خداوند را می‌شناسد و باید و نیاید‌های او را هم می‌داند و از غیر او احتراز دارد، «د» شیوه‌ای از شیوه‌ها و سبکی از سبک‌های زندگی است که آن را دین می‌گویند. بنابراین عبد را اهل برائت و دین‌دار می‌دانند که البته آن را به معنای رام نیز گرفته‌اند، یعنی کسی که در مسیر خداوند رام است و از خود نظر و رایبی ندارد.

سوال: اما به علم او توجهی نکرده‌اند؟

- البته چون در واژه‌های عرب مطرح کرده‌اند عبد را از مالک چیزی نبودن، گرفتند. کسی که می‌داند مالکیتی ندارد و مالک خود نیست. حتی وقتی غذا می‌خورد، مراقب است که این غذا به جسم او ضرری نرساند. نمی‌گوید جسم خودم است!

مسلم از اسلام است و وقتی است که در واقع حالتی از خضوع و خشوع و تسلیم در فرد است. از جریان باید‌ها و نباید‌ها، راضی و مطیع باشد. مضاف بر این که در اثر این باید و نباید‌ها هم خود به سلم و سلامت برسد و هم دیگران را به سلامت و سلم دلالت دهد که می‌شود همان دارالسلام، واژه‌ی آن نیز سلم است. بنابراین اسلام می‌شود انعکاس و انتقال سلامت از خود به دیگران. مثل یک آینه می‌ماند. مثل جریانی که هم خود سالم است و هم دیگران را به سلامت می‌رساند. وقتی پاکیزه است، پاک است، هم خود پاک است و هم دیگران را به پاک دعوت می‌کند. کسی که نورانی است، هم خود نورانی است و هم دیگران را در معرض نور قرار می‌دهد و مثل آب است که هم خود پاک است و هم دیگران را پاک می‌کند. به این می‌گویند مسلم و در واقع منشاء همه رحمت‌های جاری در حوزه انسانی را مسلم و مسلمان می‌گویند، که البته ما این اسم را خدشه دار کرده‌ایم و این اسلام و مسلمی که خداوند در این آیه امر می‌کند، مسلم آن، حضرت ابراهیم (علیه السلام) و اسلام آن، دین حضرت ابراهیم (علیه السلام) است. به پیامبر (صلی الله علیه و آله) امر شده است که از مسلمین باشد.

سوال: به نظر می‌رسد هر سه اصل یک خط را بیان می‌کند. چرا باید سه اصل مطرح کنند؟

- مثل سند بالادستی و عملیاتی است. یعنی در سند بالادستی، عبودیت است و سند راهبردی، اسلام است و در عملیات، تلاوت قرآن است. یعنی شما برای اینکه مسلمان باشید راهی جزء تلاوت قرآن ندارید. شما برای این مسلمان هستید که عبودیت دارید. بدون اسلام نمی‌توانید عبودیت داشته باشید هر کدام از این اصول نشانه دیگری است یعنی اسلام نشانه عبودیت است و تلاوت نشانه اسلام است. خداوند کاری کرده است که کسی نتواند فرار کند. خداوند از ما می‌پرسد که مسلمان هستید و ما پاسخ می‌دهیم بله، اما از طرفی این مسلمان بودن باید نشانه و

شاخصه‌ای بر عبودیت ما باشد. چه مقدار از رفتارهای روزانه ما از آیات قرآن گرفته شده است؟! شمارش کنیم.. تلاوت یعنی همین، که باید بگویید براساس چیزی عمل کردم. آیا در این حالت مثلاً ممکن است بگویید من فکر کردم کار خوبی است؟! گاهی اوقات انسان خود را خیلی دست بالا می‌گیرد، نمی‌گوییم فطرت و عقل نیست، هر کدام از این‌ها در جایگاه خود کار می‌کنند. شما با عقل خود قرآن را می‌خوانید و می‌فهمید. کار عقل دیدن و خواندن و فهم آیات است اما به خودی خود باید و نباید ندارد بلکه می‌تواند باید و نباید را کشف کند. می‌توان گفت عقل من این آیه را دید و فهمید که باید این کار را انجام داد.

سوال: امامت و نبوت در چه جایگاهی قرار می‌گیرند؟

- کار نبوت عمدتاً به سمت انذار می‌رود، همین که در آیه فرمود. کار انذار تحریک و تهییج و ایجاد تحرک هشداری و هوشیاری است و کار امامت نظام‌بندی و ساختاربندی و ساختارچینی و هدایت به امر است؛ یعنی کاری می‌کند که برای مثال ساختار آموزش و پرورش درست می‌شود و انسان‌ها مثل یک ریل به بهشت می‌روند. امام شأن دیگری از نبی است، البته نه هر نبی‌ای بلکه آن انبیایی که خداوند اذن داده است، شأن دیگری از این نبی است، وقتی است که هدایت تبدیل به یک جریان سهل و ساده می‌شود. البته هدف شریعت این است که با امامت تبدیل به جریان‌سازی در عالم شود و اغلب مردم عالم اهل بهشت شوند. خداوند امامت را قرار داده است تا اغلب مردم اهل بهشت شوند و اصلاً امام یعنی همین که خداوند اراده کرده است که قریب به اتفاق به هدایت الهی مفتخر شوند، اما کار منذر این نیست. کار منذر این است که انسان را به یک خودشناسی دلالت دهد. حالا سوره نمل بحث منذر را مطرح می‌کند. بحث امام در سوره قصص پرداخته می‌شود. هر چند بعد می‌فهمیم که یکی از شئون سوره مبارکه نمل نیز امامت بوده است. (که این البته برای بعد است)

«یهدون بامرنا» شان آن این است که یک جریانی ایجاد می‌کند که امر خدا جاری می‌شود که هدایت جریان می‌یابد. در سیستم امامت هدایت «ایصال المطلوب» است؛ یعنی دست انسان را می‌گیرد که البته نه اینکه همینطوری دست را بگیرد و بکشاند و ببرد! بلکه یعنی ساختاری تعبیه می‌کند که انسان را به هدایت می‌رساند، شبیه به کاری که حضرت ابراهیم (علیه السلام) در حوزه منسک‌سازی انجام داده‌اند و این شأن امام است. ساختن منسک، کار امام

است. حضرت ابراهیم (علیه السلام) منسکی ساخته‌اند که برای سال‌ها قبل است اما هر ساله مردم می‌روند و متحول می‌شوند و باز می‌گردند؛ این همان «ایصال المطلوب» است و این کار انداز نیست.

سوره نمل سوره خاصی است و به نظرم این سوره، سوره قیام حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و البته برخی روایات نیز این موضوع را مطرح می‌کنند. برخی هم می‌گویند سوره ملاحم، که نشان دهنده علائم ظهور حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. برخی سوره‌ها را به طور مستقیم می‌گویند با حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ارتباط دارد که یکی از آنها، سوره مبارکه نمل و دیگری سوره اسراء و سوره کهف است که هر کدام نیز خصوصیات دارند. خصوصیت سوره نمل این است که غایت تشکیل حکومت و نوع تشکیل حکومت را در آن نشان داده‌اند.

آیه انتهایی سوره مبارکه نمل هم آیه عجیبی است:

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۳)

ظاهر آیه می‌فرماید «الحمد لله» که البته يك الحمد لله نیز در آیات قبلی داشتیم. «به زودی آیات او را به شما نشان می‌دهد و شما هم حتما آن را می‌شناسید». زمانی بود که ما آیات را به شما می‌گفتیم و شما نمی‌شناختید یا می‌شناختید و انکار می‌کردید و یا برخی می‌شناختند و برخی نمی‌شناختند اما به زودی زمانی می‌آید که هر کس آن را ببیند، می‌شناسد. «و پروردگار تو نسبت به کسانی که عمل می‌کنند، غافل نیست»؛ مربوط به کسانی است که کار خوب نمی‌کنند. البته چون معنی مختلفی دارد از روی تفسیر المیزان این آیه را می‌خوانیم:

«این آیه عطف است به جمله " قُلُّ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ " و در این عطف، انعطافی به دنباله آیه قبل شده، که بعد از امر به رسول خدا (ص) به توکل بر او در امور مردم، به او فرمود: به زودی عاقبت بدی برای مشرکین قرار خواهد داد و میان بنی اسرائیل در آنچه اختلاف می‌کنند قضاوت خواهد کرد و از آیات خود آیه‌هایی نشانشان خواهد داد، که مضطر به تصدیق او شوند، آن گاه بر طبق اعمالشان جزایشان دهد.» یعنی الزاما اینگونه نیست که وقتی شناختند بتوانند عمل کنند.

و حاصل معنای آیه این است که: و بگو که ثنای جمیل همه برای خدای تعالی است در آنچه که در ملک خود جاری می‌سازد، از آن جمله، بشر را به سوی آنچه خیر و سعادتشان در آن است می‌خواند و مؤمنین را که به آیات او ایمان آورده و تسلیم او شده‌اند هدایت نموده و دل‌های تکذیب‌کنندگان را می‌رانده و گوشه‌ایشان را کر، و دیدگان‌شان را کور نموده، در نتیجه گمراه شدند و آیات او را تکذیب کردند. "سَيَّرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا" - این جمله اشاره است به مطالب قبل که از آیه "وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ" شروع می‌شد و ظهور جمله "آیات" در عموم، دلیل بر این است که منظور، آیت مخصوصی نیست، بلکه هر آیتی است که مردم را ناگزیر از قبول حق کند و هر آیتی است که قبل از قیام قیامت و بعد از آن اتفاق می‌افتد. «بعضی این قیام را قیام حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌دانند. در واقع به این صورت است که انسان‌ها هیچ گریزی ندارند جزء اینکه حق را بپذیرند.

و جمله "وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ"، خطاب در این جمله به رسول خدا (ص) است و این جمله به منزله تعلیل و بیان مطالب گذشته است و معنایش این است: اعمال شما بندگان در برابر دیدگان پروردگار تو است، پس هیچ چیز از آنچه حکمت در قبال اعمال شما اقتضاء می‌کند از او فوت نمی‌شود، اگر حکمت اقتضاء دعوت و هدایت داشته باشد، می‌کند و اگر اقتضای اضلال و نشان دادن آیات و سپس پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران را داشته باشد، انجام می‌دهد.

ترجمه آیات به این صورت است که «و بگو: سپاس خدا راست. آیات خود را به شما خواهد نمود تا آنها را بشناسید. و پروردگار تو از هیچ کاری که می‌کنید بی‌خبر نیست» خلاصه آیات به این ترتیب است که برای هر انسانی، زمانی فرا می‌رسد که حتماً آیات خداوند را می‌بیند، فقط تفاوتی که با قبل دارد این است که ممکن است دیگر نتواند به آنچه فهمیده عمل کند. می‌شناسد و می‌فهمد که خداوند هست امت ممکن است کاری نتواند انجام دهد. مثل مرگ است، که این خود شبیه به مرگ یا خود مرگ است.

«سَيَّرِيكُمْ آيَاتِهِ» آن بسترهایی که به طور حتماً حقایقی در آن جاری می‌شود به نحوی که می‌توان به آن پناه برد. اینطور نیست که به صورت یک دفعه‌ای اتفاق بیافتد چون برخی مرگ‌ها به صورت ناگهانی هستند و تمام می‌شود. اما این آیه مربوط به زمانی است که می‌تواند همه چیز را مرور کند و حتماً هم می‌شناسد و هیچ راه دیگری ندارد. به

همین دلیل می‌گوییم که آیه نشانه نیست، آیه جدول نیست، آیه خود، همان حادثه است. تعبیر نشانه برای آیه، کم است. آیه یعنی اتفاقی که در آن جریان دارد و حادثه ایجاد می‌شود یعنی اتفاقی که بعد از آن اتفاق دیگر .. همینطور ادامه دارد. انسان سر «وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» را الان می‌فهمد، چون الان در سراسیمه‌ی است. حالا که در سراسیمه‌ی است می‌فرماید «وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ».

در این سوره اینطور بیان کرده است که همه انسان‌ها محکوم به رویت آیات هستند؛ منتها برخی براساس ساختار فکری و عقلی خود کوه را آیه می‌کنند و درخت را آیه می‌کنند؛ «سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ» برای آنها اتفاق می‌افتد و «تَتَعَرَّفُونَهَا» می‌فهمند و حالا وقت عمل است. عبودیت می‌کنند و تسلیم می‌شوند و تلاوت قرآن دارند و هدایت می‌یابند. برخی اینگونه نیستند؛ کوه را می‌بینند، آب جاری را می‌بینند و .. برای آنها هیچ اتفاقی نمی‌افتد، هیچ آیه‌ای او را از گناه جدا نمی‌کند. مثلاً اینطور نیست که جوی آب بیند و احساس کند که عمر او در حال تمام شدن است و اگر هم حس کند، افسرده می‌شود و تازه بدتر می‌شود! عبودیت و تسلیم ایجاد نمی‌کند. آیه آن چیزی است که در انسان عبودیت و تسلیم و تلاوت قرآن را ایجاد کند. آیه به معنای نشانه نیست. بالاترین آیه برای انسان مرگ است. یک موقع کسی می‌میرد و ما از مرگ او عبرت می‌گیریم و یک موقع ما عبرت دیگران می‌شویم

سوال: نسبت بین اسم، آیه، مأوا چیست؟ می‌توان گفت اسم وقتی به ظهور و بروز برسد، می‌شود آیه و اگر این آیه را من پذیرم و مأوا من باشد، می‌شود هدایت و اگر آن را رد کنم و نپذیرم و هر اتفاق دیگری به جزء مأوا شدن باشد، می‌شود ضلالت؟

- به طور کلی اسم آن وسائلی است که خداوند در جریان رحمت خود در عالم جاری کرده است. در واقع نقش آن، نقش واسطه‌ای و نقش سببی است؛ یعنی به وسیله آن این اتفاق افتاده است. حتما در آن نقش سببیت و وسیله وساطت وجود دارد. به همین دلیل اسم اعظم حضرت محمد مصطفی (صل الله علیه و آله) است. یکی از دلایل اهمیت صلوات این است که شما اسم اعظم را یاد می‌کنید یعنی اگر کسی به مقام صلوات برسد به مقام اسم اعظم می‌رسد. به همین دلیل مقام استجاب هر دعایی است. حالا آیه می‌شود محل اسم تا انسان‌ها از آن اسم بهره ببرند. در زیست‌شناسی می‌گویند کلروفیل یا سبزینه یک گیاه، دام انرژی خورشید است یعنی اگر این سبزینه نباشد، انرژی خورشیدی در عالم اصلاً به دام نمی‌افتد و به همین دلیل چرخه حیات درست نمی‌شود. ازین رو می‌گویند که اگر

گیاه نبود، حیوانات هم نبودند چون انرژی خورشید توسط سبزینه تبدیل به مواد غذایی می‌شود و در اختیار حیوان قرار می‌گیرد و چرخه زیست کامل می‌شود. حالا آیه، دام اسم است یعنی کلروفیل اسم است؛ یعنی هیچ حکم و نظام معنوی‌ای قابل انتقال نیست. هیچ باید و نبایدی قابل انتقال نیست. کسانی که بحث کلوفیل و سبزینه را در زیست‌شناسی نمی‌دانند حتماً آن را بخوانند چون هیچ چیزی به این زیبایی نمی‌تواند مثلی برای اسم و آیه باشد. یکی می‌شود خورشید و دیگری می‌شود برگ درخت. برگ کجا و نور کجا و خورشید کجا؟! اما اگر برگ نباشد، انرژی و غذا ساخته نمی‌شود.

آیه خود اسم است که حالا به آن کاری نداریم. نسبت وحی به عقل، نسبت اسم است به آیه، نسبت برگ درخت است به نور خورشید؛ اگر شما عقل را نداشته باشید به وحی نمی‌رسید و به اسم نمی‌رسید. اینکه می‌فرماید «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ» در واقع انسان در آخر به همه کاره بودن اسم الله را پی می‌برد. اینکه همه چیز برای الله است را می‌فهمد، اینکه «الله اکبر» را می‌فهمد. الله اکبر، سبحان الله الحمد لله.. این‌ها همه سیستم اسم هستند. مثلاً برگ می‌شود یک آیه که گفته می‌شود «یا اهل لا اله الا الله...». وقتی به میت می‌گویید مثل این است که او را خطاب می‌کنی که ای برگ، ای درخت، من الان از تو «لا اله الا الله» را می‌فهمم، بحث آیات خیلی مهم است. اگر کسی مفهوم آیات را نفهمید، زندگی انگلی پیدا می‌کند. زندگی پیدا نمی‌کند. زندگی‌سازی با فرآیند آیه‌ای شدن اتفاق می‌افتد. اگر کسی آیه را نفهمد، تبدیل به گیاهانی مثل انگل و باکتری می‌شود. از آن رشد در نمی‌آید. حتماً باید به آباء و محیط خود توجه می‌کند، استقلال ندارد و دیگران برای او تصمیم می‌گیرند. ما برای باید برای ساختن زندگی، نظام آیات را در خود تقویت کنیم. در هر چیزی که انسان می‌بیند، جلوه خداوند را در آن رویت کند. خدا رحمت کند شهید حججی را که جلوه امام حسین (علیه السلام) شد. یعنی وقتی من او را نگاه می‌کنم، حقیقتی را در او می‌بینم. این می‌تواند در خیلی چیزها اتفاق بیافتد؛ یعنی مثلاً چهره پدر و مادر باید آیه خداوند شود، چهره فرزند و همسر من باید آیه خداوند شود. من وقتی همسر و فرزند خود را می‌بینم، باید آیت الله بینم.

سوال: در واقع شما آیه را به سمت مرآت می‌برید؟

- بله آیه می‌شود آینه.

سوال: در این آیه زمان را مطرح می‌کند اما شما می‌فرمایید این زمان قطع شود و بعد این اتفاق می‌افتد؟

- به این دلیل که در آیات دیگری در قرآن به این صورت آمده است که وقتی ما به اینها یا به شما آیات را نشان می‌دهیم، عده‌ای تکذیب می‌کنند و عده‌ای ایمان می‌آورند، در این آیه دیگر اینطور نیآورده است. به همین دلیل اشاره می‌کند به جایی که وقتی فرد آیه را رویت کرد و آیه بودن آن را شناخت. یعنی در او تحول و تکامل ایجاد نمی‌شود به این دلیل که یک حالت حتمی و حکمی است و در حالت تکامل او نیست و اجباری است. در حالت اجبار خداوند کمال قرار نداده است. به همه این موارد باید توجه داشته باشیم. خداوند در ایمان اجباری خاصیت قرار نداده است. به این دلیل که اگر به کسی زور کردید که حتما مومن شود، این تاثیری ندارد بلاخص برای کسانی که فرزند بزرگ دارند. بچه‌ها وقتی به بلوغ فکری می‌رسند و نه بلوغ جسمی که سه یا چهار سال این دو با هم تفاوت دارد. بلوغ جسمی و فکری مثل فجر کاذب است؛ فجر صادق یعنی وقتی انسان به بلوغ فکری رسید و باید خود تصمیم بگیرد. در روایات عکس کاری را که ما می‌کنیم توصیه کرده‌اند. ما تا بلوغ فکری بچه‌ها را آزاد می‌گذاریم و از این بلوغ به بعد سخت‌گیری‌ها شروع می‌شود! اما در روایات می‌فرماید بچه را از هفت یا ده سالگی امر به نماز کن. امر کن یعنی کاری کن تا نماز بخواند یعنی آن اضطراری که در بلوغ فکری داری در این مقطع سنی داشته باشید. اگر کمی از این اضطرار و یا حتی کمی تنبیه در این سن برای کودک استفاده شود تا او نماز خوان شود، مشکلات بعدی را در تربیت کمتر خواهیم داشت.

اگر موافق باشید از آیه ۵۹ تا انتها را برویم و حرف‌هایی که در رابطه با ایمان و اسلام و عبودیت زده شد. ببینید این آیات چقدر می‌تواند به شما ایده بدهد. این آیات جزء مقاتل قرآن است. یعنی شما احساس کنید امام حسین (علیه السلام) در مقابل او یزیدیان ایستاده‌اند و جزء این آیات حرف دیگری نمی‌زنند. فکر کنید این آیات را از زبان اباعبدالله (علیه السلام) گفته می‌شود. این آیات جنبه احتجاج دارد و در رابطه با کسانی است که ایمان در آنها ورود ندارد؛ یعنی در واقع انذار خیلی شدید مثل قوم لوط است. در واقع این آیات، آیات انذاری سوره است و خیلی هم شدید است و در بین آیات قرآن لحن این آیات یکی از شدیدترین‌ها است؛ یعنی اگر کسی واقعا این آیات را بفهمد، باید سر هر کدام از آیات متحول شود و بمیرد و زنده شود. همین آیه ۵۹ را گوش کنید:

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۗ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ (۵۹)

«اللَّهُ» یعنی همان الله است. می‌فرماید بنده خدا اگر مقداری هم شرک در وجود تو باشد، تو دیگر حمد خدا را نمی‌فهمی! سلام خداوند بر عباد را نمی‌فهمی... «الذین اصطفی» را نمی‌فهمی، موضع گیری می‌کنی و جلوی آن‌ها می‌ایستی و شمشیر می‌کشی. غیر از این است که شمشیر کشیدن بر «الذین اصطفی» به دلیل شرک است؟! آیا خدا بهتر است یا دیگران؟! سپس شرک را تفصیل می‌دهد. حالا اگر دقت کرده باشید هر کدام از این موارد که در ادامه بیان می‌کند، خود آیه هستند، آسمان و زمین، آب، گیاه، نهر، کوه، دریا، اضطراب و خودِ مرگ، نظام آمد و شد انسان‌ها که یک عده‌ای می‌آیند و می‌روند و بعد ظلمت روز و شب و باد که بشارت رحمت است، که البته باید لیست آیات این آیات را درآورد. در واقع با این لیست باید فرد بررسی کند که چه می‌شود انسان خیر بودن خدا را فراموش می‌کند و شرک را بهتر از خدا می‌داند؟! در این آیات اشاره می‌کند که انسان‌ها به این موضوعات توجه نکردند و خداوند را در این موضوعات ندیدند.

برای اینکه انسان با آیاتی که مجبور بشود اعتراف کند، مواجه نشود باید در زمانی که خداوند به او توان و عقل داده است خودش بخواهد که به او بگویند که چه چیزهایی را نگاه کند. به او گفته شود که این آیات را ببین! در آیات انتهایی نیز بساط علم برچیده می‌شود، در آنجا خلق آسمان و زمین را به او نشان نمی‌دهند اما هرچه نشان می‌دهند می‌فهمد، که البته فایده‌ای ندارد. ولی این آیات می‌توانند انسانی را که بخواهد و فکر کند و بگردد را کمک کند. این‌ها خیلی موضوعات عجیبی است. من واقعا از پخش این آیات می‌ترسم اما جلساتی بوده است که این آیات گذاشته شده و هیچ عکس‌العملی نه در خود و نه در دیگران ندیدیم اما روزی می‌آید و جلساتی می‌آید که کسی طاقت شنیدن این آیات را هم نخواهد داشت. مثل روضه مقتل می‌ماند. شما ممکن است بگویید اینکه چیزی نمی‌گوید اما اگر انتهای آیات را زمانی که استفهام می‌کند را بخوانی، متوجه خواهی شد که چه می‌گوید.

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِلَهُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (٦٠)

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا مَرَوِاسِيَّ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ اللَّهُ بِلَهُمْ أَكْثَرُ هُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٦١)

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ (٦٢)

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ
(۶۳)

أَمَّنْ يَبْدُوهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ قُلُّ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶۴)

اینکه ما برخی اوقات یک آیه را مثل آیه «امن یجیب» را انتخاب می‌کنیم و در گرفتاری‌ها آن را مطرح می‌کنیم، این کار خوبی است اما اینکه این آیه را از موطن خود و از استفهام‌های بالا و پایین خودش جدا می‌کنیم، کار خوبی نیست. اینکه فکر می‌کنیم «امن یجیب مضطر» فقط خودش است و بالا و پایین ندارد، فایده ندارد، در حالیکه این یک شبکه است و راه اینکه این شبکه را بفهمیم این است که یکبار آیه‌ها را تا «أَلَيْسَ اللَّهُ مَعَهُ» بخوانیم و یک بار هم از استفهام تا آخر آیات را بخوانیم یعنی مثلاً؛

أَلَيْسَ اللَّهُ مَعَهُ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ

أَلَيْسَ اللَّهُ مَعَهُ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

أَلَيْسَ اللَّهُ مَعَهُ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ

أَلَيْسَ اللَّهُ مَعَهُ قُلُّ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

هر کدام از این موارد T با هم فرق می‌کند. مثل این است که یک بار برگرد و پشت سرت را نگاه کن و بین چقدر فاصله با «الذین اصطفی» داری و بین چقدر خدای تو با «الذین اصطفی» فاصله دارد!! مگر نمی‌خواهی دعای تو مستجاب شود؟! چطور تنها یک آیه را می‌بینی و آیات بالا دست و پایین دست آن را نمی‌بینی؟!

حالا اگر کسی بتواند بگوید که تفاوت عدل گرفتن و شرک گرفتن برای خداوند چیست؟ بماند که بعد باید بگوید تفاوت آن با کسی که به علم خود رجوع نمی‌کند چیست؟ بعد باید بگوید که تفاوت آن با تذکر چیست؟

یعنی اگر کسی بگوید شرک در قرآن چند وجه دارد و چند وجهی است، وارد این آیات می‌شویم برای این است که مراقب باشیم خود مشرک نباشیم چون اگر مشرک باشیم حتماً مقابل «الذین اصطفی» خواهیم بود. یعنی حتماً از

کربلا جا می مانیم؛ یعنی شرک است که منجر می شود انسان از کربلا جا بماند. می گوییم یک وجه شرک عدل گرفتن است، یک وجه آن رجوع نکردن به علم است و یک وجه متذکر نشدن و یک وجه آن خود شرک است و یک وجه آن نداشتن برهان است. حالا این معما را هر کس توانست، حل کند اما اینطور می شود که انسان متوجه می شود که خودش مشرک است یا نه.

به خدا قسم این افتخار نیست که شما بگویید من مشرک هستم!! در هیچ دعایی از اهل بیت (علیهم السلام) نیامده است که بگویند من مشرک هستم بلکه می فرمایند من عبد گنهکارم. مشرک بودن در اهل بیت (علیهم السلام)، عار است. مشرک بودن یعنی متذکر نبودن، به علم رجوع نکردن و ...

این بحث خیلی جالب است. شما بعدها می توانید بگویید در محرم فلان سال، خداوند به ما توفیق داد شرک را به گونه ای شناختیم که فهمیدیم قطعا جزء اصحاب اباعبدالله (علیه السلام) هستیم. البته اگر کسی مرد این حرف باشد. اگر نتواند این را بگوید، قطعا جزء اصحاب اباعبدالله (علیه السلام) نیست.

حالا اگر توانستید، این معما را برای جلسه بعد بیاورید و اگر هم نتوانستید در جلسه بعد توضیحی در رابطه با اینکه هر کدام از موارد زیر چیست، خواهیم داد.

- عدل چیست؟
- شرک چیست؟
- عدم برهان آوردن چیست؟
- متذکر نشدن چیست؟
- عدم رجوع به علم چیست؟

برای حل آن باید کار واژه ای کرد که البته با خود آیات هم می توان به این رسید.

صلواتی ختم بفرمایید.

انسان می تواند دعاهای متفاوتی بکند. اگر من به شما بگویم دعا بکنید، چه دعاهایی می کنید؟ نوعا اهل قرآنید و دعاهای قرآن به ذهنتان می آید. می گوید: «رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».^{۱۳} چون اهل خواندن دعای کامل هستید، فرازهای دعای کامل به ذهنتان می آید. یا دعاهایی که مردم به صورت عرفی می - کنند، به ذهنتان خطور می کند. اگر به شما بگویند که دعایی غیر از آنچه تا الان می کردید بکنید، چه می گوید؟ یکی از راه هایش این است که انسان سوره ای را باز کند. سپس هرچه خوبی در آن سوره بصورت مشخص هست، از خدا بخواهد. این خیلی متفاوت است. خیلی وقت ها ممکن است ایمان از خدا بخواهیم. گاهی ممکن است ایمان سوره مبارکه نمل را بخواهیم. نوعا انسان ها این گونه دعا نمی کنند که خدایا ایمانی به ما بده که مخصوص سوره مبارکه نمل باشد. دعا اختصاصی می تواند این گونه باشد.

این ها مقدمه بود. می خواستیم دعا بکنیم و با خود گفتیم دعاهایی بکنیم که منحصر به فرد باشد. شما هم می توانید همین فکر را بکنید. در خانه قبل یا بعد از کارهایتان آزادانه فکر کنید و راحت با خدا حرف بزنید.

ان شاء الله خدا معرفتی به ما بدهد که بتوانیم بفهمیم حضرت سلیمان (علیه السلام) کیست. همچنین کارهایی را که انجام داده اند، دستاوردهایی که داشته اند و ایمانی که بوسیله آن دستاوردها بدست آورده شده را بفهمیم، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

از این جهت دعا می کنیم که خدا برای هر انسان قدرتی را گذاشته که می تواند با اینکه زندگی اش پنجاه شصت سال بیشتر نیست، اندازه همه انسان های این عالم زندگی کند. چطور می تواند زندگی کند؟ کارهای اساسی گذشتگان را مطالعه کند و آن را در طلب و خواستش بیاورد و تبدیل به معرفت کند. در این صورت می تواند در زمان حضرت سلیمان (علیه السلام) دعا کند؛ خدایا با اینکه من در زمان حضرت سلیمان (علیه السلام) نبودم، معرفتی به من بده که آن زمان را درک کنم و مانند کسی باشم که زمان حضرت سلیمان (علیه السلام) را درک کرده است، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

^{۱۳}سوره بقره، آیه ۲۰۱

خصوصیت دیگری که انسان دارد این است که می‌تواند به آینده برود و به اندازه افق آینده‌اش مطلب بخواند. سوره مبارکه نمل و قصص بخش‌هایی مربوط به آینده دارد که مربوط به حکومت حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. بطور ویژه به اصل رجعت اشاره شده است.

خدایا من چه زنده بودم و چه زنده نبودم، بتوانم سهمی از رجعت داشته باشم و انسان‌هایی که بعدا رجعت را می‌بینند، تمام منفعت‌هایشان را برای من بگذارند و معرفت انسانی را که رجعت را دیده است، من نیز کسب بکنم، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

وارد بحث مقایسه بین این سه سوره می‌شویم. انسان می‌تواند در زمان حال بایستد و یا به گذشته و آینده برود. سوره مبارکه شعراء در حکم گذشته و ایمانی که ناظر به سوابق انسان‌هاست، انواع مختلف را ذکر می‌کند. پیامبرانی که برای اقوام مختلف آمد و اتفاقاتی که به دنبال آن افتاد را بیان می‌کند. بعضی‌ها مومن شدند و بعضی‌ها غیر مومن. سوره مبارکه نمل داستان حضرت سلیمان (علیه السلام) را بیان می‌کند و حکومت آن را به نماد یک حکومت که ظاهراً استمرارش در زمان حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اتفاق می‌افتد، تبدیل می‌کند، پس به آینده می‌رود. سوره مبارکه شعراء را که می‌خوانید، ایمانی را در شما فعال می‌کند که ناظر به گذشته است. سوره نمل ایمانش ناظر به آینده است. آنقدر این قضیه مهم است که ذکر می‌کند حضرت سلیمان (علیه السلام) می‌توانست شیطان را تسخیر کند. این نشان می‌دهد زمانی بر انسان آمده که این اتفاق افتاده و در آینده نیز این اتفاق خواهد افتاد. ایمانی که بواسطه تحقق چنین حکومتی ایجاد می‌شود با ایمانی که مربوط به گذشته است فرق می‌کند. عمقش متفاوت است. در سوره مبارکه قصص من توجه شما را جلب کردم به طلب‌هایی که انسان می‌تواند از تاریخ داشته باشد (طلب به معنی دعا). طلب‌هایی که انسان می‌تواند نسبت به آینده پیدا کند و طلب‌هایی که می‌تواند در زمان حال در او فعال شود. سوره مبارکه قصص با اینکه داستان حضرت موسی (علیه السلام) را بیان می‌کند، اما بگونه‌ای مثل برای حال است. سوره مبارکه نمل بگونه‌ای مثل بر ایمان محقق شده با رویکرد به آینده است. سوره شعراء ناظر بر ایمان گذشته است. انگار انسان در هر وضعیتی که هست، سه گونه ایمان به خدا می‌تواند بیاورد و سه مجرای ایمان دارد:

۱. ایمانی که آبخور و مجرای رزقش مربوط به گذشته است.

۲. حال

۳. آینده

می‌خواهیم سوره قصص را کار کنیم. برای اینکه ان شاء الله خداوند تحقق سه ایمان را به همه ما بچشاند، صلواتی ختم بفرماید.

این سه ایمان را کسانی که در شرف ازدواج یا در شرف بچه داری هستند (بچه اولشان است) خیلی خوب متوجه می‌شوند. یعنی مواقعی که انسان‌ها در برزخ هستند، خوب متوجه می‌شوند. کسانی که در شرف ازدواج‌اند می‌گویند ما در زمان مجرد بودنمان معنویت و اضطراب زیبایی داشتیم. مثل این است که جنس ایمانش از اضطراب است و اینکه اضطرابش حالت خاصی دارد. اما می‌گوییم الان حالت چطور است؟ می‌گوید الان خوب است. بماند که بعضی‌ها این را نمی‌گویند... می‌گویند الان بیشتر می‌ترسم خراب کنم. می‌ترسم نتوانم زیر بار مسئولیت‌های زندگی طاقت بیاورم، ایمانم را بشکنم و نیازم شوم. جنس ایمانش این است که می‌ترسم، «آتش ترس»، در آن ترس و خشیت است.

اینکه می‌گوید باید مراقب باشم؛ گاهی نمازهایم قضا شده، حرفی را جایی که نباید، زده‌ام، نمی‌دانم وضع ایمانم آخرش خوب می‌شود یا نه و.. همچنین حالتی دارد. بعد این بنده خدا به اعتکاف یا سفر زیارتی به می‌رود. یک فضایی برای خودش ایجاد می‌کند که ناظر بر آینده است. مثلاً وقتی از مکه برگشتم، یا وقتی به شهرمان آمدم، یک حالت آینده برایش ایجاد می‌شود. وقتی شما او را نگاه می‌کنید، ایمانش طعم دیگری دارد. ایمانش آرمانگرایانه است. پس ایمان گذشته، اضطراب‌گونه است. ایمان حال، مخلوط به ترس است. ایمان رو به آینده، حالتش آرمان-گرایانه می‌شود. در هر کدام از سوره‌ها هر سه مورد هست اما غلبه با یکی از آنهاست. سوره شعراء حال و آینده هم دارد. سوره نمل حال و گذشته دارد. البته آینده هم دارد. با اینکه از گذشته حرف می‌زند، نوعاً ناظر به آینده است. سوره قصص ناظر به حال است، ولو اینکه از گذشته و آینده هم می‌گوید. وقتی آیات را می‌خوانید، جنس و طعم ایمانش، همراه با ترس و نگرانی است. در سوره نمل ایمان همراه با مجد، شکر با بعد دارد. در سوره شعراء حالت اضطرابش خیلی زیاد است.

مطلع‌های این سوره‌ها دلالت بر این موضوع می‌دهند. اگر به آیات اولیه دقت کنید متوجه منظور می‌شوید. این نکته- ای که می‌گوییم برای خودم خیلی مهم است. فکر می‌کنم کشف آن خیلی مهم است. ما نوعاً تحلیل‌مان از ایمان تحلیل ملموسی نیست. یعنی اگر از من بپرسند مؤمن هستید یا نه؟ می‌گوییم سطحی از ایمان را دارم. اگر از من بپرسند کدام کارهایت مؤمنانه است؟ می‌گوییم یعنی چه؟ همه کارهای انسان مؤمنانه است. وقتی کار مؤمنانه انجام می‌دهی شکل کارت چگونه است؟ و اگر بر ایمان اضافه شود، چه تغییری در آن شکل ایجاد می‌شود؟ این را دیگر نمی‌توانم جواب بدهم. من اجمالی می‌توانم بگویم آدم مؤمنی هستم اما نمی‌توانم بگویم ایمان چه تاثیری در عمل من گذاشت. این تاثیر بخاطر ایمان است. ما همسایه‌ای داشتیم که خیلی به خانواده ما اعتقاد داشت. هرچه در خانه ما می‌دید، می‌گفت این از ایمان شماست. غذا خوشمزه می‌شد یا خانه تمیز بود هرچه را می‌دید، به شکل ایمان تبدیل می‌کرد. او برای ایمان شکلی قائل بود که می‌توانست بفهمد زیاد یا کم می‌شود، یا هست یا نیست. این برای ما خیلی لازم است که بدانیم ایمان‌مان سر جایش هست یا رفته و یا کم شده و یا در حال زیاد شدن است. ما احتیاج به شاخص داریم. یکی از بهترین شاخص‌های ایمان، ایمان رو به گذشته، ایمان مربوط به حال و ایمان مربوط به آینده است. سه گانگی در واقع ضرب زمان در ایمان است. ایمان به آن شاخص رنگ و طعم حلاوت می‌دهد. هر کسی باید بتواند ایمان خودش را سه بعدی ببیند؛ یعنی ناظر به گذشته، ناظر به حال و ناظر به آینده. می‌تواند برای ایمانش حلاوت طعم و شکل در نظر بگیرد. می‌خواهیم ببینیم این چطور می‌شود. ان شاء الله در این جلسه بتوانیم این را برای خودمان جا بیندازیم یا بتوانیم طرح موضوع کنیم.

از سوره شعراء شروع می‌کنیم. من فقط مطلع آیات را برایتان انتخاب می‌کنم. ثواب قرائت این سوره‌ها را اینطور گفته‌اند: هر که این سه سوره را بخواند، خداوند به تعداد انبیائی که در آن سوره ذکر کرده، برایش حسنه مقرر می‌کند. ان شاء الله که این اتفاق برایمان بیفتد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳)

اینجا ایمانش اینگونه است: «لعلک باخع نفسک الا یكونوا مومنین». پیامبر یکسری آیات کتاب آورده و بعد به بخوع افتاده بخاطر اینکه (الا یكونوا مومنین) آنها مومن نشدند. یک حالت اضطرار، رو به یکسری افرادی است که زحمت برایشان کشیده شده اما ایمان نیاوردند. در سوره نمل اینگونه آورده که:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

این سوره آیات قرآن و کتاب مبین را تبیین می کند. برای مومنان (کسانی که صفت ایمان در آن ها تحقق پیدا می کند) هدایت و بشارت است. هدایت به معنی «ایصال الی المطلوب» است. بشری یعنی وقتی اینها راه افتادند، نشان می دهند مسیرتان درست بود یا درست نبود. بشارت ناظر به آینده است.

سوره قصص:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

تَلَّوْا عَلَيْكَ مِنْ نَبِيِّنَا مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳)

اینجا مربوط به «قوم یومنون» است. «قوم یومنون» کسانی هستند که ایمانشان جاری است. یعنی ایمانشان لحظه به لحظه است. قومی که لحظه به لحظه ایمانشان فعال می شود. یعنی به زمان حال برمی گردد. درست است که ما نباء موسی (علیه السلام) و فرعون را برای شما می گوئیم، ولی این مربوط به این است که ایمان لحظه به لحظه ان شاء الله فعال شود. پس ما سه عبارت «لعلک باخع نفسک الا یكونوا مومنین»، «هدی و بشری للمومنون» و «تتلو علیک لقوم یومنون» را داشتیم. عبارت اول برای محل هایی است که ایمان شکسته و پیامبر به بخوع رسیده (اضطرار را برانگیختن). عبارت دوم و سوم برای مومنین است (آرمان سازی).

انشاء الله بتوانیم تمرین کنیم که این سه حالت را در زندگی ببینیم. هر وقت بنا شود که از سوابق، خواطر و گذشته برای تقویت ایمان عبرت بگیریم، ایمان ناظر به گذشته می شود. هر وقت بنا شود که اثرات ایمان را در زندگی و

تاثیراتش را در سبک زندگی ببینیم، ناظر به آینده می‌شود و هر وقت ایمان را در همان لحظه بخواهیم و بخواهیم استقرار ایمان را ببینیم، ایمان در لحظه می‌شود. ایمان در لحظه، مختصات مخصوص به خودش را دارد. در این سوره، ایمان در لحظه را توضیح می‌دهد و حضرت موسی (علیه السلام) را به عنوان یک مومن جلوی چشمانتان می‌آورد.

سوال: چرا ائمه در دعاها از شرک و اثم و خطا دوری جستند و هیچ وقت خودشان را مشرک ندانستند؟ شرک طبق قرآن، نجس است. هم شرک، نجس است و هم مشرک نجس است، پلید است. در قرآن شرک را با عدل هم می‌آورد. یعدلون یعنی چه؟ مشرکون یعنی چه؟

پاسخ یکی از حضار: در سوره انعام یعدلون آمده‌است. نسبت شرک و عدل نسبت عام و خاص است. شرک عام است. عدل به مساوات و موازات قرار دادن است. شرک می‌تواند نسبت ۱ به ۹۹ باشد. مثل یک آب خالص که با یک قطره جوهر از خلوص درمی‌آید. شرک می‌تواند خیلی ظریف‌تر از عدل باشد ولی عدل، مساوات قرار دادن و در حق و شأن ربوبی یکسان و مثل قرار دادن است.

استاد: از نظر واژه‌ای کاملاً درست است. وقتی چیزی را معادل می‌گیریم مثلاً می‌گوییم خدا و آن یکی. مثل کسانی که می‌گویند عالم یک خدای خیر دارد و یک خدای شر. همان طور که خیر دارای خدایی است، شر نیز دارای خدایی است؛ به این عدل می‌گویند. می‌گوییم این دو چه اشتراکی دارند؟ می‌گویند هر دو خالق‌اند، هر دو توانا - اند. منتها یکی از آن‌ها جهتش مثبت است و یکی منفی. به این عدل می‌گویند. شرک سه حالت پیدا می‌کند: مشارکت پیدا می‌کند، مشارکت خدا با دیگران. مثلاً شما می‌گویید برای انجام کاری در کتاب‌های دینی خوانده ایم، ۹۹ علت داریم. یک علتش که همان علت حتمی‌اش است، خداست. یعنی اگر بخواهد کاری انجام شود، صد علت می‌خواهد. مثلاً این میز می‌خواهد ساخته شود. نجار می‌خواهد، چوب می‌خواهد و خدا را می‌خواهد. اگر خدا را نخواهد درست نمی‌شود. یعنی خدا می‌شود یکی از صد تا! به این شرک می‌گویند. حال این سه حالت دارد: یا اینکه این ۹۹ تا، یکی از آن‌ها، خداست مثل هم‌اند و شبیه هم‌اند. عدل یعنی این یک، این هم یک. خودش را جدا مصرف می‌کند اما این در شرک یعنی مشارکت در انجام یک کار. شبیه هم‌اند، بالا و پایین ندارند. یا اینکه خدا بالاتر و آن پایین‌تر است. یا اینکه آن بالاتر و خدا پایین‌تر است. البته هر سه حالت را بعضی‌ها قائل‌اند؛ یعنی می‌گوییم در رفتارشان و عکس العمل زندگی‌شان به هر سه شرک قائل‌اند. در شرک قائل به مشارکتیم. در انجام کارها

اگر فکر کنیم، ما نکنیم خدا که نمی‌کند و بواسطه اینکه شما این کار را بکنید، فاعلیت خدا فعال شود و اگر نکنید فاعلیت خدا فعال نشود، شرک می‌شود. از این جهت شرک خیلی ظریف است. یعنی همه آدم‌ها به نسبت فقدان علم توحیدشان، در معرض شرک هستند. سوال من این بود که در چه مواضعی برای ما مصداق عدل است و در چه محل‌هایی مصداق شرک؟ با توجه به آیات بگویید.

پاسخ یکی از حضار: آیه «سَأْوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ»^{۱۴} عدل است. چون فکر می‌کند اگر از خدا اطاعت نکند، کس دیگری هست. آن کس می‌تواند به جای خدا کاری برایش انجام دهد. یا در آیه «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ»^{۱۵} برای کسی که در مقابل خدا کسی قرار داده توان استقلالی قائل شده. اما آنجایی که می‌گویند «...مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ..»^{۱۶} اثر استقلالی قائل نیستند. این شرک می‌شود. مثلاً به فردی که نماز نمی‌خواند می‌گوییم چرا نماز نمی‌خوانی؟ می‌گوید درست است که نماز نمی‌خوانم اما درسم را خوب می‌خوانم. دروغ نمی‌گویم. یعنی فرد احساس می‌کند که می‌شود نماز نخواند، خمس نداد و آدم خوبی بود. بنظر من این عدل قرار دادن است. من قرآن نمی‌خوانم اما عقل دارم. من برای درسم، صداقتم، زحمتی که کشیدم اثر استقلالی قائلم. یعنی من اثر کارم را از خودم می‌خواهم. یا اینکه اگر تو نبودی من وسط بیابان چه می‌کردم! این شرک است. وجود خدا را انکار نمی‌کند اما انگار یادش می‌رود این آدم را در کاری که خدا کرده، شریک می‌داند. انکار نمی‌کند خدا او را رساند اما فراموش می‌کند خدا او را رساند. برای این آدم گرچه اثر قائل است اما این اثر مستقل نیست.

استاد: ایمان با شرک جمع می‌شود یا خیر؟.. تا ایمان به درجه عالی نرسد، شرک خفی را دارد. به این راحتی نمی‌شود از آن فرار کرد. آیه‌ای که می‌گوید ایمان و شرک با هم جمع می‌شود در ذهنتان است؟ «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»^{۱۷}. ایمان با شرک جمع نمی‌شود. «یومن» فعل مضارع دلالت بر استمرار تجدد می‌کند. دو نوع استمرار داریم یکی یعنی دوام که دیگر به آن استمرار نمی‌گویند. استمرار از «مره» است یعنی می‌رود و می‌آید.

^{۱۴} سوره هود، آیه ۴۳

^{۱۵} سوره مومنون، آیه ۹۱

^{۱۶} سوره زمر، آیه ۳

^{۱۷} سوره یوسف، آیه ۱۰۶

وقتی خدا می گوید «ما یومن» یعنی ایمان نمی آورند نه اینکه ایمان ندارند. صحبت این نیست که اینها مومن اند. مومن کسی است که صفت ایمان در او مستقر شده. در اینها ایمان هست امت مستودع است و مستقر نیست.

پس جریان ایمان، شرک بردار است. چون جنس ایمان اعتقاد و اعتماد است. یک وجود را خواستن و او را صاحب و مالک دانستن ایمان است. ولی وقتی «یومن» می شود جریان پیدا می کند، قطع و وصل می شود. یک لحظه قطع می شود، شرک می آید. (یک حدیث هست که به امام عرض می دارند که شیعه شما دزدی می کند، شیعه شما دروغ می گوید، شیعه شما زنا می کند... می فرمایند نه! می گوید یعنی چه؟ می فرماید هنگامی که این کارها را می کند از ما نیست).

کلمه «یومن» با مومن تفاوتش در چیست؟ ایمان اول سوره قصص، «لقوم یومنون» است. جریان ایمان با شرک جمع می شود. در بسیاری از جاهایی که کار خطا می کنند نمی گوید مومنون بلکه می گوید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»^{۱۸} ولی آن جا که مومن توبه کرده به او مومن می گوید.. «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^{۱۹}

اگر بخواهیم جریان ایمان را در خودمان فعال کنیم یا بر ایمان لحظه ای تمرکز کنیم، باید مراقب باشیم به شرک و کفر آلوده نشویم. اگر مراقبت کردیم و به کفر و شرک آلوده نشدیم، به مومنین تبدیل می شویم. البته هرجایی که می گوید «لقوم یومنون» یعنی با «قوم» صفتش می کند اما وقتی می شود «یومنون» یعنی جریان پیدا می کند. در روایت هم آمده ممکن است ایمان مستودع (موقت) شود. ممکن است یک نفر ایمان داشته باشد اما یک دفعه قطع کند و دوباره توبه کند. مراقبت از ایمان های لحظه ای بسیار مهم است. اگر ما نتوانیم از ایمان مراقبت کنیم، کفر و شرک به آن حمله می برد و آن را ضعیف می کند و کم کم تبدیل به صفت های بدی می شود. و سبب می شود که فرد مشرک شود. سوره مبارکه قصص درباره اینکه چگونه ایمان تبدیل به ایمان زیبا و دائمی شود، صحبت کرده است. چون «یومنون» مرتب می خواهد ایمانش را فعال کند، احتیاج به استفهام های سوره نمل دارد. یعنی «لقوم یومنون» باید مرتب شرک زدایی کند. اگر شرک زدایی نکند، «یومنون» اش اتفاق نمی افتد. پس بین این سوره ها مجبوریم تردد داشته باشیم.

^{۱۸}سوره صف، آیه ۲

^{۱۹}سوره نور، آیه ۳۱

چند نکته برای من مهم بود. یک اینکه هر کدام از این آیات موضوعی دارند که آن موضوع به آن شرکی که این طرف گفته شده، ربط پیدا می‌کند. توجه به موضوع این آیه، انسان را از این شرکی که در اینجا گفته شده مصون می‌دارد و آن ایمان لحظه‌ای را فعال می‌کند. توجه به موضوع این آیات، انسان را از معرکه انواع شرکی که در اینجا گفته شده مصون می‌دارد و آن «لقوم یومنون» ای که در سوره قصص گفته شده را محقق می‌کند.

سوال: برعکسش هم صادق است؟ کسانی که آن خصوصیت بالا را ندارند، جزء قوم یعدلون هستند؟

- بله. در واقع بیشترین جاهایی که آدم‌های «قوم یعدلون» قرار دارند ناظر به این است که این آیه برای ایشان خاموش است. این آیات جزء موضوعات و مسائل زندگی‌شان نیست.

نظر یکی از حضار: در این آیات چیزی که به ذهن من رسید این بود که جایی که غفلت هست، تذکر نیست. جایی که آگاهانه شرکی برای خدا قرار می‌دهد، به عدل ربط دارد.

- بله. عدل حالت استقلال طلبی بیشتری دارد. خلق آسمان‌ها و زمین، نزول آب از آسمان، رویش گیاه به صورت باغ و گیاهان ذات بهجه چه ربطی به زندگی انسان دارد؟ چطور می‌تواند در انسان شرک ایجاد کند؟ آن هم به مدل عدل و اگر توجه انسان به آیه بودن این‌ها باشد انسان را مصون می‌دارد. بد نیست برای آیه ۶۰، آیات سوره مبارکه واقعه خوانده شود.

نظر یکی از حضار: مثلاً سوره کهف آیات اصحاب دو باغ زمانی که می‌گفتند زودتر برویم تا درو کنیم و به کسی سود ندهیم. در واقع «یعدلون»ها آنهایی‌اند که بواسطه این منفعتی که در آسمان‌ها و زمین به آنها رسانده، صاحب مکنت و امکانات و نفر و حدائق ذات بهجه شده‌اند.

نکته جالب سوره کهف این است که فرد می‌گوید من فکر نمی‌کنم که قیامت برپا شود اما اگر هم بشود «لاوتین خیرا من هذا منقلبا» بعید است که باشد. اما اگر باشد، بهتر از این را به ما می‌دهند. حالا در سوره قصص عین این کجاست؟ همان ابتدا که می‌گوید «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا» (۴) و در آیه دیگر «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ» (۷۶).

- بله درست است. منتها این چیزی که مثال می‌زنیم جلوه‌هایی از خلق آسمان‌ها و زمین، انزال آب از آسمان و تولیدش به صورت باغ است. می‌گوییم چگونه انسان را به شرک مبتلا می‌کند؟ مصادقش در کل قرآن هست.

سوره‌های مختلفی (کهف، دخان و ...) نشان می‌دهد که وقتی انسان بواسطه تکوین و مسائلی که به واسطه تکوینات معنی‌دار و امکانات‌دار شد، برای خدا عدل قائل شد. مثل سوره قلم که اهل خمس و زکات نشد. پس مصداق آیه ۶۰ همان جایی می‌شود که انسان‌ها به واسطه امکانات‌شان طغیان می‌کنند.

آیه سوره نمل «...جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا...»^{۲۰} است. یعنی زمین یک محملی است که ما می‌توانیم مستقر شویم و تکان نمی‌خورد. آنقدر که اصلاً متوجه نمی‌شویم زمین حرکت می‌کند. کوه دارد.

سوال: «... وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا...»^{۲۱} بین دو دریا هم مانع گذاشته است، این چه ارتباطی با «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» که در انتهای آیه آمده است، دارد؟ شرکی که مربوط به این محل هست، کجاست؟

- در « جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا»، در واقع دست انسان بیشتر باز است و تدبیر انسان بیشتر کار می‌کند.^{۲۲}

بله انسان فکر می‌کند که اگر زمینی آباد است، خودش این کار را کرده و یا اگر تپه‌ای بوده او صافش کرده و... مانند فرعون که فکر می‌کند امنیت و کاخ و.. از آن خود اوست.

آیه ۶۲ نیز بحث اضطرار است « أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ... »

سوال: تفاوت آن با آیه قبلی در چیست؟

- آن امکاناتی است که بصورت تکوینی است مثلاً اقلیم‌های متفاوت، متنها در دومی اینکه می‌گوید خلال زمین انه‌ار ایجاد کرده است، دست بشر هم هست. اینکه رواسی است و یا حاجز بودن بین بحرین، کار انسان نیز در آن دخیل است. در آنجا گردن‌کشی مخصوص به خود او را دارد. هر کدام از این‌ها طبع گردن‌کشی‌هایشان مثل خودش است.

^{۲۰} سوره نمل، آیه ۶۱

^{۲۱} همان

^{۲۲} همان

سوال: گردن‌کشی‌های آن سیستم را عدم علم می‌داند؟

- بله عدم علم یعنی اینکه به علم فطری رجوع نمی‌کند. علم فطری یعنی اینکه خدا هست، خودش نیست، نه اینکه علم یعنی جهل! بلکه به علم فطری رجوع نمی‌کند. همه می‌دانند خدا هست اما کار را فراموش می‌کند چون خدا یکسری کار را به انسان سپرده است و او هم تصور کرد که خودش هم کاره‌ای است!

سوال: قوم عاد و ثمود نیز همینطور بودند؟

- بله تقریباً، هرجایی که به توانمندی‌های خود آن‌ها می‌رسد، «لایعلمون» می‌شود. در واقع علم فطری خود را فراموش می‌کنند؛ یعنی بخشی از شرک به دلیل عدم وجود علم فطری است، همان عهد اولیه یا آن فطریاتی که انسان‌ها دارند.

سوال: قوم عاد و ثمود نعمت داشتند اما دچار دنیا هم شدند یعنی نعمت‌هایی که خدا به آن‌ها داده بود، آن‌ها را به سمت تجمل برد. تفاوت در ساده زیستی و عدم آن باعث چنین عاقبتی برای آن‌ها شد؟

- خیر بحث ساده زیستی نبود.

۲۳

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ / «أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى»

حس بی‌نیازی و اینکه با تکیه بر توان خود کاری را انجام می‌دهد، مثلاً کوه را جابجا می‌کند. در واقع تسلط و تسخیر او در عالم است. بطور طبیعی این عادت در او هست چون زمانی که به خود فرد واگذار می‌شود، طبیعت او به این سمت پیش می‌رود اما چون بحث از شرک می‌کنیم، یعنی برای «ربوبیت خدا» یا مشارکت یا عدل قائل می‌شود.

سوال: عدل را شما اسمی از شرک گرفتید؟ آن قسمتی که مساوی می‌بینند چیست؟

- بله عدل حتماً شرک است. وقتی می‌گویید شرک، عدل هم شامل آن می‌شود ولی زمانی که شرک را می‌آورید، عدل را هم می‌آورید، این‌ها جدا می‌شوند. یکی «مشارکت» می‌شود و دیگری «استقلالی دیدن» می‌شود. اما وقتی

۲۳ سوره علق، آیات ۶-۷

که خود شرک را می‌آورد، عدل را نیز شامل آن می‌شود. آن قسمتی که همه مشارکتی هستند، شرک است اما عدل یعنی معادل و مستقل دیدن.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُم خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (۶۲)

زمانی که در اضطرار و بن بست قرار می‌گیرند، خدا را یاد می‌کنند. وقتی که حالت اضطرار از آن‌ها برداشته می‌شود خدا را فراموش می‌کنند. شرک آن، عدم ذکر است.

حالا جالب است که «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ» همین محل شرک است. همان جایی است که شرک شکوفا می‌شود! یعنی هر کدام از این‌ها، درگاه آن است. وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که مثل جهت‌های مختلف می‌ماند. توجه به این آیات خیلی جالب است. من برای خودم مغتنم می‌دانم که بعضی از آیاتی که انسان مرتب می‌خواند و ابتدا و انتهای آن را نمی‌تواند به هم ارتباط دهد، طوری بخواند که سر و ته آن را ببیند.

سوال: مثلاً «يَجْعَلُكُم خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» یعنی چه؟ یعنی شما جانشین خدا بر روی زمین هستید؟

- خیر، یعنی اضطرار. ذات اضطرار در دنیا نهفته است. یک نفر می‌رود و یک نفر می‌آید. حتما شنیده‌اید که

می‌گویند این میز به کسی وفا نکرده..؛ یعنی خلفا. این با آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^{۲۴} فرق دارد. خلفا جمع خلیفه هست و واژه همان واژه هست اما نکته آن این است که خلیفه از چه کسی؟ در آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ

خَلِيفَةً»^{۲۵} خلافت از خداست اما در اینجا خلافت از خودمان است. بالاخره من جای پدرم، پسر من جای من و ... و این‌ها در زمین اتفاق می‌افتد. خود اینجا به معنی اضطرار است.

در این آیه نمی‌گوید که شرک است بلکه محل اضطرار و محل حساسیت است که انسان‌ها به شرک مبتلا می‌شوند. حال چرا گفته می‌شود « قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ » چون ذکر کم اتفاق می‌افتد و لازم است که انسان متذکر شود. اگر انسان تذکر پیدا نکند، در این اضطرار گرفتار می‌شود.

^{۲۴} سوره بقره، آیه ۳۰

^{۲۵} همان

همه این آیات «أَلِئلهٔ مَعَ اللّهِ» دارد یعنی از انسان سوال می‌پرسد که آیا الهی با خدا هست؟ معلوم است که اینجا محلی است که الهی را با خدا می‌پندارد. این‌ها بسترهای مختلفی است. یکی بستر تکوینی است و دیگری بسترهای مصنوعی و دیگری بسترهای اضطرار است. این‌ها را اگر انسان مراقبت کند، دچار شرک نمی‌شود.

«خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» به معنی خلیفه الهی نیست یعنی ساکنان موقت زمین؛ یعنی در روی زمین افرادی به او تکیه می‌کنند و در نهایت می‌روند چون «خُلَائِفَ فِي الْأَرْضِ» هم در قرآن داریم و اینجا به معنی خلیفه الهی نیست.

الان انسان به خوبی می‌بیند که تنها راه حفظ ایمان لحظه‌ای، ذکر است کما اینکه بالادست او رجوع به علم فطری

بود، اینجا اما معلوم است که توجه به ذکر است. حالا آیه بعدی «أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»^{۲۶} یعنی هدایت در ظلمات برّ و بحر مثلا ستاره‌ها و یا قطب نماها، یعنی وسایلی که خداوند قرار داده و انسان می‌تواند جهت‌یابی کند. شما وقتی نتوانید ظلمات را تشخیص دهید، فرقی نمی‌کند که شب یا روز یا بحر باشد. منظور از «ظلمات البرّ و البحر» تنگناها یعنی گمراهی‌ها و گمشدگی‌ها است.

«وَمَنْ يُرْسِلِ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ»^{۲۷} بحث بادی است که بشارت رحمت بدهد، چون باد انواع دارد. بشارت رحمت یعنی اینکه به ما بگوید اینجا به هر حال آب می‌آید و ما سیراب می‌شویم.

«مَعَ اللّهِ تَعَالَى اللّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»^{۲۸}
بیشتر آن در این قسمت بشارت است یعنی اینکه می‌فهماند که اینجا زندگی جریان دارد حالا یا اینکه یکجا ساکن‌اید و باد می‌آید و یکجا می‌روید و باد به شما می‌خورد.

سوال: یک مثالی از شرک بزنید، اگر شرکی در اینجا اتفاق بیفتد چه می‌شود؟
- آیات خود کشتی هست اما چیزی که برای خود من جالب است، آیاتی که در وصف منافقین در سوره بقره آمده است.

می‌فرماید: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّهُ بُنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» (۱۷)

^{۲۶} سوره نمل، آیه ۶۳

^{۲۷} همان

^{۲۸} همان

این خداست که راهنمایی می کند حالا منافق چون مشرک است، تبعاً می گوید، من نور دارم و راه می افتد تا برود! خدا هم نور آن را برمی دارد و می گوید حالا اگر می توانی برو!

این را در آیه ۲۰ هم می گوید که هر وقت روشن می شود، حرکت می کنند و وقتی تاریک می شود، می ایستند. بعد آن وقت که راه می روند فکر می کنند که نور برای خود آنها است و وقتی می ایستند حیران می مانند و باز هم یادشان نمی آید که آنجا هم برای خداست و نمی گویند که خدایا! بالاخره ما هم اشتباه کردیم و نور برای توست! پس می توانیم در اینجا بگوییم هر جایی که در قرآن به امر هدایت و کسانی که هدایت به دستشان است و عدول انسان از هدایت کنندگان دلالت داده است، مربوط به این قسمت می شود.

در آیه اول سوره مبارکه نحل، «أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» و آیه بعد آن مطرح می شود که خداوند بندگانی دارد که به آنها امر نازل می شود و ادامه آیات آن نیز اینگونه است که انسانها باید به اینها به عنوان بندگانی که وصل به غیب هستند، مراجعه کنند. حالا اگر انسانها در مسیر هدایت خود به قطب نما، به عقل و حجت درونی و بیرونی مراجعه نکنند دچار شرک می شوند یعنی هر جایی که انسان استقلال رأی داشت به این معنا که به حجت بیرونی مراجعه نکرد و هدایت بیرونی را با هدایت عقل خود دریافت نکرد شامل آیه ۶۳ می شود.

در ادامه آیه ۲۰ نکته‌ی جالبی را خداوند یادآوری می کند. «أَمْنٌ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» (۶۳) هدایت از طریق گوش و چشم اتفاق می افتد یعنی کسی که ستاره‌ای را می بیند حتماً چشمی دارد، می بیند تا بعد راهش را پیدا کند. آنجا که خدا در بحث مثالی که برای منافقین می زند و آن نوری که در تاریکی راه را نشان می دهد می گوید

۲۹
«...وَكَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ» اگر خدا بخواهد آن چشم و گوشی که با آن نور را می بینی و می شنوی و فکر می کنی که از خودت است را، از تو می گیرد تا بعدش برایت فرقی نکند که باشد یا نباشد. اما «یشکرون» معلوم است جایی است که شکل شرک به ظهور می رسد، آنجایی که می گوید «قلیلا ماتدکرون» بنظر می رسد که باید ذکر باشد اما نیست، جایی که باید علم باشد اما نیست.

در سوره مبارکه نمل ورودگاه‌های شرک را به شما گفته است؛ مثلاً ۶ ورودگاه گفته شده است و هر کدام هم از دیگری خطرناک‌تر و توجه به آن سخت‌تر است. یک مرتبه به انسان این احساس دست می دهد که انسان اگر همین‌طور بخواهد مراقب باشد که چیزی از او باقی نمی ماند! سوره قصص این را به شما می گوید.

اینکه خدا خرمشهر را آزاد کرد را برای شما می آورد در داستان حضرت یوسف (علیه السلام) و توحید و ایمان را از این مسیر به شما آموزش می دهد. ببینید از نظر علمی به شما می گوید که این مدخل ها وجود دارد و شما به استیصال می رسید که آخر مگر می شود انسان این همه چیز را حفظ کند؟! آدم فراموش می کند..

در ادامه داستانی به شما می گوید و می گوید همین داستان را یاد بگیرید ایمان در تو جاری می شود. همین حرف «خدا خرمشهر را آزاد کرد» را همیشه در ذهن داشته باش، این ها معادل این آیات قرار می دهد. ان شاء الله فرصت باشد عین این آیات در سوره قصص وجود دارد. این معادل خدا خرمشهر را آزاد کرد در سوره قصص آیه ۱۰ است.

«إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۱۰)

مادر موسی (علیه السلام) وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا..

مادر موسی (علیه السلام) وقتی بچه را در آب انداخت، دل اش خالی شد و بعد نزدیک بود بگوید که بچه را در آب انداخته..

«إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۱۰)

نه تن ها آرام شد که حتی نگفتند حتی خودم بچه را در آب انداختم. این عین توحید است.

می آید به شما فرمولی می دهد و شما را تبدیل می کند به مادر موسی (علیه السلام) می کند. در سوره قصص آقایان در اقلیت هستند و بیشتر آنها خانم هستند.

حالا آیه ۶۴ را نیز بخوانید. درست است که سخت است اما این آیه آخر بنظرم سیاق آن متفاوت است.

أَمْنَ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَيْهَ مَعِ اللَّهُ قُلُوبُهُمْ إِنَّكُمْ صَادِقِينَ (۶۴)

این آیه جمع بندی است نه ادامه آن ها، این همه سوره است.

این همه استفهامات را جمع می کند و آیات بعدی می رود؛ یعنی تبدیل این آیات به آیات قیامت و آخرتی است، یعنی یک چیزی معادل می آورد بنام آخرت گرایی که اگر در کسی نباشد، دچار شرک می شود. اگر آخرت را فراموش کند، یکی از ورودگاه های شرک است. در واقع عدم توجه به این «سیر الی الله» شرک آور می شود.

خیلی مهم است که ما سوره‌ها را در ارتباط با هم بخوانیم. یعنی با دستاوردی که در سوره نمل و شعراء دارید، سوره قصص را می‌خوانید. خیلی فرق دارد که شما سوره قصص را بدون خانواده آن بخواند. سوره قصص در خانواده طواسیم است. گویی هر تکه‌ای را یکی از این سوره‌ها بیان می‌کنند.

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

تَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَاِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳)

«تتلو» وقتی می‌گوید یعنی همه اتفاق‌هایی برای شما می‌گوید جلوی روی شماست و می‌گوید که شما بروید پشت سر ایشان بایستید؛ یعنی گول ظاهر آن را نخورید. این برای مادر موسی (علیه السلام) اتفاق افتاده بوده، برای تو هم اتفاق می‌افتد. در شرایط طبق این عمل کن، اسم آن «قص» است، یعنی برای تو اثر می‌گذارد تا تو بدون زحمت به سمت آن بروی.

دیگر خودت را به سختی نینداز! بین چه کار کردند...، تو نیز همانطور زندگی کن.

واژه «تتلو» خیلی مهم است البته در سوره شعراء و نمل هم این واژه را داشتیم.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴)

وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵)

وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (۶)

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَكَأ تَخَافِي وَكَأ تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷)

خداوند در این سوره از چیزهایی پرده‌برداری می‌کند که گفتنش کمی سخت است. چرا؟ چون ممکن است بعضی‌ها باور نکنند یا اگر کسی را ببینند که این حالت‌ها برای او هست به او اعتنا نکنند یا حتی به او طعنه بزنند و یا تردید در ذهنشان ایجاد کنند و آن هم حالتی از اتصال به غیب که برای هر انسانی امکان وقوع دارد.

مرجع فکر کردن به این معنا هم نداریم، از بالاست و کاملاً هم وعده دارد، حرف می‌زند، می‌فهمد، دستور می‌دهند و او اجرا می‌کند. خیلی عظیم است. وحی عمومی نه اختصاصی که مربوط به پیامبران (علیهم السلام) است. این

مربوط به مومنان است. به مدلی از وحی قائل می‌شود که شباهت‌هایی با آن وحی کتابی هم دارد اما خیلی جزئی و دقیق است که با او حرف هم می‌زند. «او حینا الی امّ موسی»؛ که آگه ترسیدی این کار را بکن، نترس و غمگین نباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و از مرسلین قرار می‌دهیم.

سوال: یعنی ایشان وقتی فرزندش را داخل رودخانه انداخت، اینگونه نبود که ببینند چه می‌شود و با دلهره این کار را انجام دهند با خاطری جمع انداختن که می‌دانستند برمی‌گردد و رسول خدا می‌شود، این کار را کردند؟ - بله دقیقا. فضا کاملا فضای القا است. از بالا به پایین گفته می‌شود، طبق یک برنامه‌ای عمل می‌کند.

سوال: یعنی بصورت عینی گفته نشده؟ کسی به او گفته باشد که او پیامبر است..

- خیر در اینجا نمی‌گویند «او حینا الی امّ موسی (علیه السلام)» دلالتی بر این ندارد که کسی خبری به او داد، اصلا بدون واسطه است. اصلا خوبی ایمان این است که انسان به وسیله ایمان قدرت غیبی پیدا می‌کند، از مدل ذکر که به شکل وحی بر او جاری می‌شود. به او می‌گوید فلان کار را بکن، خیالت هم راحت باشد.

اینجا یکی از اعجازهای ادبی قرآن است. ۸ جمله را خداوند متعال در یک خط جا داده که دو تا نهی و دو امر است، دو خبر آینده است و خبر واقع شده است. آنجا که آورده «إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ»، همان جمله «خدا خرمشهر را آزاد کرد» را جا دارد. چون «انا رادّوه» یعنی ما به تو این بچه را برمی‌گردانیم. خداوند تصریح می‌کند.

ما قصدمان تنها مرور بود به این جهت که دوستان می‌خواهند تا هفته بعد روی بحث ایمان کار کنند، بدانند روی چه بخش ایمان فکر کنند. ایمان از منظر قرآن حالتی است که انسان را به اتصال به غیب بدون واسطه چیزی می‌کشاند و انسان می‌تواند راحت با یک نیروی غیبی زندگی کند که او را امر و نهی کند، به او وعده دهد و همه این‌هایی که فرمودید خصوصیات ایمان بود. خیلی باشکوه است. این سوره رغبت به ایمان را در افراد احیاء می‌کند. شما احتیاج به تمایز دارید که بدانید این چیزی که به دلتان افتاد ذکر بود؟ خدا بود؟ چون دارم فرزندم را در آب می‌اندازم.. آیا اینکه می‌گوید رسول است، یا اینکه می‌گوید برمی‌گردد، واقعا درست است؟! نکنند که واقعا برنگردد! مثل اینکه این سوره طوری بیان کننده اعتقادات امّ موسی (علیه السلام) است. این سوره یکی از بهترین سوره‌هایی است که در شأن زن مسلمان گفته شده، یعنی در واقع گفته اگر کسی بخواهد «زن» ببیند، من به شما نشان می‌دهم!

همه آنچه در ادامه آیات می‌گوید از خصوصیات ایمان است و بعدش می‌گوید امّ موسی (علیه السلام)؛ یعنی ریشه موسی (علیه السلام)، اصل موسی (علیه السلام)، یعنی ذات نبی، یعنی اوایی که محمل نبوت است. خیلی عظمت دارد.

يك موقعی شما می گوید موسی (علیه السلام) کلیم الله و يك زمان می گوید امّ موسی (علیها السلام) کلیم الله است! این ها مهم است.

سوال: حضرت موسی (علیه السلام) هیچ وقت در قرآن پدر نداشته است؟

- پدر همان مادر است در واقع وسعت «امّ» بیشتر از «أب» است البته در عرف قرآن. اما در عرف روایی «أب» جای «امّ» را می گیرد و اهمیت «أب» از «امّ» بیشتر است.

سوال: یعنی ممکن است منظور والدین باشد؟

وقتی «امّ» می گوید به معنی اصل است، «امّ الكتاب»، و مهم تر از همه واژه امام است، امام امت همه از «امّ» می آید. واژه «امّ» واژه مقدسی در قرآن است. وقتی می گوید امّ موسی (علیه السلام) یعنی مادر موسی (علیه السلام) یعنی کسی که او را متولد کرد.

برای اینکه ان شاء الله خداوند ما را با این سوره محشور کند و ایمان لحظه به لحظه بدهد - ایمان لحظه به لحظه طعم خاصی دارد، طعم ایمان ناظر به گذشته و آینده خاص است - و اینکه بطور کلی طعم ایمان را به ما بچشانند، صلواتی ختم بفرماید.

«اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم»

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات